

نوروز خجسته باد!

راه

۴۰ صفحه

توده

دوره دوم شماره ۵۸ فروردین ماه ۱۳۲۶

شورای جدید مصلحت نظام

* نتایج واقعی انتخابات دوره پنجم مجلس، توازن جدید نیروها را به شورای مصلحت تحمیل کرده است!

چرا و با کدام هدف تشکیل شد؟

* نمایندگان چهار جناح ("چپ مذهبی"، "کارگزاران"، "موتلف-روحانیت مبارز" و "ارزش‌ها") در شورای جدید عضویت دارند و مسئولیت شورا در حد مستشاری عالی رهبری اعلام شده است!

نسل نوین ایران

به تحولات هویت می بخشد!

نظرات نورالدین کیانوری
پیرامون فروپاشی

نادانی گرباچف

خیانت یلتسین

برخی دیدگاه‌های محال توده‌ای

تظاهرات نفتگران

بزرگ‌ترین رویداد بود

روز جهانی زن

سرود

نا تمام

مصاحبه ۳ نامزد ریاست جمهوری

پیمان،

سحابی، یزدی

(ص ۱۱-۹)

سرمایه داری با

مبارزه انقلابی

فرو می باشد

(ص ۲۸)

«... من، شما و خانواده ام و جامعه را محاکمه می کنم. حاج آقا! قبل از اینکه خواهر و برادرم را بکشیم، جامعه مرا کشته بود. جامعه جوان‌ها را کشته است. این جامعه ریاکار، این پدر پول پرست مرا کشتند. پدر خودم هم حاجی است. توی بازار کار می کند. اول انقلاب رنگ فروش بود، حالا پولش از بارو بالا می رود. به ما می گفت برای خدا نماز می خواند و کار می کند. دروغ می گفت، همه دروغ می گویند. همه این نماز خواندن‌ها برای پول است. اینها بود که از من یک قاتل ساخت...»

این چند خط، بعنوان آخرین دفاع "سمیه"، دختر ۱۶ ساله‌ای که خواهر و برادرش را کشته، در تهران دست به دست می شود. هر دختر مدرسه‌ای این چند خط را در گوشه یکی از کتابچه‌هایش پاک نویسد...! این کلمات از درون دادگاه غیر علنی "سمیه" به بیرون راه یافته است. حکم او از نظر حجت الاسلامی که بر صندلی قضاوت نشسته بود، اعدام است، اما "سمیه" کودکی را هم در شکم دارد. او را همراه کودک و معشوقه‌اش خواهند کشت؟ در هر دبیرستان دخترانه‌ای امروز این بزرگ‌ترین سؤال است. دختر بچه‌ای که حالا هم مادر است و هم قاتل، وقتی درباره جامعه و پدرش حرف می زند، بغضش ترکید و مثل بسیاری از دختر بچه‌های هم سن و سال خود گریست. آخرین دفاع این قربانی کم سن و سال جامعه‌ای که طاعون بازار به جانش افتاده، نه ترحم، نه تفکر و نه تاملی را در حجت الاسلامی که به قصاص می اندیشید برنهایت، اما در میان چند خبرنگار تازه کار و بهت زده‌ای که گوشه دادگاه نشسته بودند، چرا! اشک در چشم‌های آنها نیز جمع شده بود!

«... "سمیه" چادر سناهی را که در زندان زیر آن پنهانش کرده اند، روی صورتش کشید و حق حق کتان روی صندلی افتاد...»

رئیس دادگاه آیه‌ای از قرآن را زیر لب زمزمه کرد و سپس شاهرخ را برای آخرین دفاع دعوت کرد. او با اشاره به حامله بودن "سمیه"، پرسید: «شما با هم زناشویی داشته اید؟...»

شاهرخ که پیشاپیش و درهم‌دردی با "سمیه" گریسته بود، اشک‌هایش را پاک کرد و آهسته گفت: «بله حاج آقا، اما به چه درد می خورد؟ باید معرفت داشت، شما میدانید که ما را اینطور مردمی کرده اند...» پاسدار متکرات که بین سمیه و شاهرخ روی صندلی لم داده بود، از جایش پرید و چنان با مشت بر سر شاهرخ گوبید، که او زبانش لای دندانهایش ماند و خون در دهان روی صندلی ولو شد!

دادگاه غیر علنی "سمیه" و "شاهرخ"، در هر محفل و مجلس و کلاس درسی علنی شده است. این گوشه‌ای از شبخ خوفناکی است که بر سر ۲۰ میلیون جوان ایرانی سایه افکنده است. شبخ بی هویتی! شبخ مانند در پشت درهای بسته، شبخ بیکاری، مواد مخدر، سیاست گریزی، بی اعتمادی...

یک نشریه گمنام به نام "قرن ۲۱"، عکس‌های بزرگ شاهرخ و سمیه را در صفحه نخست خود چاپ کرد. عبور از این مرز ممنوعه مطبوعاتی، تیراژ "قرن ۲۱" را در عرض چند روز به ۲۵۰ هزار نسخه در تهران رساند و تمام نسخه‌های آن نایاب شد. خواستند این شماره را تجدید چاپ کنند، اما هم شماره‌های تجدید چاپ شده توقیف شد و هم نشریه "قرن ۲۱" برای همیشه!

جامعه توفانی و به ظاهر آرام نسل جوان، در پدیده‌های ناگهانی خود را نشان می دهد. اعضای این جامعه ۲۰ میلیونی در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ بدینا آمده‌اند و در سال‌های جنگ، رشد فساد و تبهکاری، ترویج و تشویق بی‌آرمایی، ترویج پول پرستی، شیوع طاعون "بازار" و دغلکاری حکومتی، قد کشیده‌اند! آنها حضور خود را در عرصه‌های گوناگون به نمایش می گذارند. فریاد اعتراض گرچه در رویدادهایی کم و بیش مشابه سرنوشت "سمیه" و "شاهرخ" نیز خود را نشان می دهد، اما فریادی که در دانشگاه‌ها طنین انداخته نیز همین فریاد است. این نسل می رود، تا مهر خود را بر پیشانی آینده ایران بزند. در میان آن سه هزار نفتگری که برای اعتراض به دستمزد کم، گرانی، بی‌سرباهی و بی‌اعتنایی حکومت به قرار داد دسته جمعی کار، خود را به مقابل ساختمان شرکت نفت رسانده بود، صد‌ها نفرشان از همین نسل بودند! (بقیه در ص ۲)

نسل نوین ایران به تحولات هویت می بخشد!

حجت الاسلامی بنام "رحیمیان"، پریشان خاطر و نگران گفته است: «ما بر سر دو راهی مرگ و زندگی ایستاده ایم». او سرپرست بنیاد شهید است. بنیادی که سرپرستی خانواده قربانیان جنگ را برعهده دارد. پسر و دختر همین قربانیان جنگ هم قد کشیده اند؛ ۱۶ ساله و ۱۵ ساله شده اند. روی سخن حجت اسلام پریشان خاطر و نگران، با نسل جوانی نیست، که حکومت خود آنان را قربانی ساخته است، او خطابش به حکومتیان است!

زهرار رهنورد، که همسرش "میرحسین موسوی" با تهدید روحانیون بازاری و بازاری های حکومتی خانه نشینی را به درآمدن به میدان ترجیع داد، می گوید: «در چند سال اخیر، شاهد بوجود آمدن دو قشر فقیر و غنی و تضاد شدید طبقاتی بوده ایم...»

حجت الاسلام ریشه‌ری، بیم زده از همان سرنوشتی که حجت الاسلام رحیمیان بدان اشاره کرده و به امید بازگرداندن آب رفته به جوی خشک اعتماها و خوش باوری های نسل مذهبی انقلاب می گوید: «هر کس زیر ۸۰ هزار تومان درآمد داشته باشد، زیر خط فقر است» و این در شرایطی است که دستمزد کارگران حداکثر ۳ هزار و حقوق کارمندان، دست بالا ۴۰ هزار تومان است. تنزل عام های خانوادگی ناشی از فقر، که مطبوعات از انتشار آنها منع شده اند، دیگر قابل انکار نیست. فقری، که حتی "علی خامنه ای" هم در آستانه سفر به خوزستان و در دیدار با سران بازاری حزب "موتلفه اسلامی" برای نخستین بار ناچار به قبول و اعتراف بدان شد.

فساد، تباهی، بی آرمایی، پول پرستی و پول سازی در بالاترین ارگان های امنیتی و نظامی حکومت ریشه دوانده است. غارتگرانی که بنیاد مستضعفان را قبضه کرده اند و بازاری های جمع شده در حزب "موتلفه اسلامی" و روحانیون وابسته به بازار، که قطر شکم، تکه لباده شان را از جا کنده است، انصار حزب الله را به خیابان ها می کشند تا باصطلاح فرهنگ جبهه ها را در شهرها زنده کنند و ریشه‌ری به میدان آمده است که ارزش های انقلاب را حفظ کند! آنها شعار خودشان را می دهند و مردم خبرهای دست اول خودشان را دهان به دهان می گردانند: «یکی از مقامات بالای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به جرم راه انداختن شبکه خرید و فروش زنان شوهردار، اعدام شده است!»، خبر فروش صنایع پتروشیمی به سرمایه داران نوکیسه جمهوری اسلامی و تدارک واگذاری هواپیمائی ملی و راه آهن ملی ایران به سرمایه داران، موجی از بیداری را در دانشگاه ها و بازماندگان مذهبی و نیمه جان انقلاب بهمن سبب شده است.

در چنین اوضاع و شرایطی، دو گروه اصلی «طرفداران ادامه این وضع» و «طرفداران خاتمه بخشیدن به این اوضاع» در برابر هم صف آرایی کرده و متکی به امکاناتشان برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری تلاش می کنند. آیت الله عباي چهل تکه روحانیون را می خواهد یک تکه کند و همه را پشت بازار به صف کرده و خود برای نماز وحدت "بازار روحانیت" قامت ببندد. خطبه های پیش از این نماز را رادیو بی بی سی در لندن آماده کرده است و محمد جواد لاریجانی، سخنگوی کمیسیون خارجه مجلس اسلامی پیغام می برد و پیغام می آورد. او با حمایت "موتلفه اسلامی" و روحانیت مبارز تهران به مجلس پنجم راه یافته و کمیسیون خارجه مجلس برای همین منظور در اختیارش گذاشته شده است.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، با صراحتی کم نظیر و غافلگیر کننده، می نویسد «برای پیروزی در انتخاب بدنبال کسب حمایت انگلستان هستند و "ماجرای فرج سرکوهی" در همین ارتباط بوجود آمد»

برادر هاشمی رفسنجانی، بیستاک از زدوبندهای انگلیس و بخشی از روحانیون حکومتی، فریاد افشاگری را بلند کرده و می گوید «گذشت آن زمان که تکلیف ایران در انگلستان تعیین شود»!

در اعتراض به این وضع، جنبش اعتراضی به سرعت در میان جوانان رشد می کند. تشکل های دانشجویی که شکست و پیروزی های کارزار انتخاباتی دوره پنجم مجلس نه تنها چشم و گوششان را بیشتر باز کرده، بلکه راه های مقابله و سازماندهی را نیز بیش از گذشته آموخته اند در گرد هم آیی ها و

بیانیه های خود، آگاهانه و بدرستی مقابله با این وضع را آغاز کرده اند. علیرغم همه فشارهای تبلیغاتی که روحانیون بازاری و سرمایه داری تجاری و قشری به این جنبش وارد می آورد، آنها ۱۶ آذر امسال، بر خلاف همه سال های گذشته، از شهدای ۱۶ آذر به نام و یکجا نام بردند و صف مذهبیون و ملیون و دیگر اندیشان را از هم جدا نکردند. بدین ترتیب جنبش نهفته ای که در آستانه انتخابات مجلس پنجم شکل آشکار به خود گرفت، اکنون به مسیر خود با قدرت بیشتر ادامه می دهد. سازماندهی کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری، توسط همین تشکل های دانشجویی، پدیده ای نیست که بتوان آنرا نادیده گرفت. این تشکل ها در تمامی دانشگاه های ایران وجود دارد و با یکدیگر پیوند یافته است. این جنبش، اگر توسط ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بازارعلیه آن کودتای خونینی سازمان داده نشود، می رود تا سخنگوی تحولات اجتناب ناپذیر در جمهوری اسلامی شود. غداره بنی "محسن رضائی"، فرمانده سپاه پاسداران برای "میرحسین موسوی"، که خبر آن در تهران و بویژه در محافل دانشجویی پخش است، این بیم را تشدید می کند. شاید تفسیر فرمانده نیروهای انتظامی برای مقابله با چنین اقدامی باشد!

تظاهرات نفتگران تهران در مقابل ساختمان شرکت نفت، پشت جبهه استواری را در مقابل جنبش دانشجویی نمایان کرد. پیروزی کاندیدای کارگران در اصفهان بر قائم مقام دبیرکل "موتلفه اسلامی"، یعنی "علی اکبر پرورش" نشان داد، که جنبش دانشجویی در اعتراض به وضع موجود مملکت و یکه تازی بازار و روحانیون بازاری از چه حمایت مردمی می تواند برخوردار شود! مردم طی دو انتخابات در اصفهان، به کاندیداهای ارتجاع و روحانیون حکومتی رای ندادند و شورای نگهبان از بیم انفجار در اصفهان به رای و نظر مردم گردن گذاشت. روزنامه کار و کارگر که روز به روز بر نقش افشاگرانه و انتقادی آن افزوده می شود، اکنون یکی از پر تیراژترین روزنامه های ایران است. افشای ارتجاع و بازار به این روزنامه اعتبار بسیار بخشیده است. مصاحبه دبیرخانه کارگر علیرضا محبوب در باره تظاهرات کارگران نفت و اعلام پشتیبانی از خواسته های به حق آنها از یکسو و پیروزی نفتگران تهران در رسیدن به خواسته هایشان (علیرغم ضرب و شتم، دستگیری و بازداشت عده ای از کارگران) از سوی دیگر، صف آرائی ها در برابر خائین به انقلاب بهمن، غارتگران، استقلال فروشان، ضد ملیون، روحانیون وابسته به انگلستان و... را تا حد جدائی ها و رویارویی ها در حکومت پیش برده است. افشای ارتجاعی ترین جناح حکومت، بدرستی به مهم ترین عرصه فعالیت جنبش تبدیل شده و وسیع ترین جبهه را در غم بوجود آورده است. پس از سال ها، اکنون در خیابان ها و دانشگاه ها جوانانی دیده می شوند که درباره عدالت اجتماعی با مردم بحث می کنند. افشای بی عدالتی و دفاع از عدالت اجتماعی امروز حرف و کلامی است که توده های مردم عمیقاً آنرا درک می کنند و با نفرت از حکومتی که غارتگران در آن از همه آزادی ها برخوردارند یاد می کنند.

چپ مذهبی، تنها جریان سیاسی علنی داخل کشور است، که دارای تحلیل مشخص از اوضاع می باشد. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی روز به روز پایگاهش گسترده تر می شود و بویژه در دانشگاه ها از اعتبار برخوردار است. آنها در واقع رهبری جنبش دانشجویی را در اختیار دارند. در هر مناظره ای که به مناسبت انتخابات ریاست جمهوری در دانشگاه ها ترتیب داده می شود، پیروزی از آن نمایندگانی است که از طرف این سازمان در این مناظره ها شرکت می کنند. بخشی از پرده دری های کم سابقه این سازمان و اصولا چپ مذهبی در ماه های پس از انتخابات مجلس پنجم، نه تنها پی آمد پیروزی است که آن ها در انتخابات و علیرغم همه کارشکنی ها بدست آوردند، بلکه متکی به همین جنبش رو به رشد دانشجویی و کارگری است. صدای بیرون (خارج از کشور) کوچکترین انعکاسی در اینجا ندارد. جنبش متکی به خود پیش می رود.

مجموعه این شرایط - بنظر می رسد- بخشی از حکومت را به خود آورده باشد. تعلل در جناح کارگزاران و بویژه مقاومت محمد هاشمی برای اتحاد انتخاباتی با چپ مذهبی، تحت تاثیر همین واقعیات پایان یافت. اعلام این اتحاد با تندترین واکنش ها از سوی روحانیون حکومتی و بازار روبرو شده است. همه نگرانی، از توطئه های پیش بینی نشده جناح روحانیون و بازاری هاست. جناحی که فرماندهان سپاه پاسداران را نیز شریک غارتگری خود کرده تا متحدان از منافع مشترک خویش در برابر مقاومت جنبش دفاع کنند!

تفرقه را خواهند توانست به جنبش تحمیل کنند؟ با دخالت نظامی و اعمال خشونت آمیز، جنبش را به مقابله و مملکت را به سمت جنگ داخلی نخواهند برد؟ چنین طرحی از سوی امپریالیسم امریکا و انگلیس پیگیری نمی شود؟ مقابله با جنبش مردم، خیره سری در برابر رای و خواست مردم، عملاً اجرای سیاست امریکا و انگلیس و بویژه انگلیس نیست؟

محمد هاشمی در بخش دیگری از مصاحبه خود و در ارتباط با ولایت مصله فقیه، که از سوی بازاری، روحانیون بازاری و مؤتلفه اسلامی تسلیم شده است، گفت: «...کتابنامه جمهوری اسلامی و اطاعت از ولایت فقیه به حضرت امام شریع می‌شود و آنهایی که امروز ادعاهائی دارند، که منتهای سرخوردگی است و در میزان اطاعت از امام کاملاً مشخص است و می‌شود که آرشیف بر حقه و سوابق آنها را پیدا کرد و صحت این ادعاها را مشخص کرد».

(راه توده: محمد هاشمی نیز مانند بسیاری از دست اندرکاران جمهوری اسلامی از اسناد و مدارک سخن می‌گویند، اما بندرت چسارت طرح آنرا می‌دهند و همین دلیل است که ارتجاع مذهبی، روحانیون بازاری و طرفداران سرمایه داری که بر سر سنگ ولایت مطلقه فقیه و در واقع حکومت مطلقه خدای تعالی می‌نشینند نتوانسته‌اند چهره واقعی خود را از مردم پنهان کنند. ما اعتقاد داریم که امروز افشاگری و آگاهی توده مردم مذهبی و بی‌مذهبی از نظامی است که حقایق دوران حیات آیت الله خمینی یک وظیفه تاریخی و سیاسی است. کسانی که خود را مصلح جامعه، دلسوز مردم و طرفدار استقلال کشور معرفی می‌کنند، با انجام این وظیفه تاریخی منبازان وفاداری و اعتقاد ندارند. آنچه که مدعی هستند، نشان می‌دهند! آنچه را که محمد هاشمی می‌گوید، ظاهر به شرح آن فقط قصد ترساندن حریف مقابل را دارد و نه آگاه کردن مردم از حقایق پشت پرده، همان عمل و شیوه‌ایست که احمد خمینی پیشه کرده است. مجموعه ادعائش به خاک سپرده شد و یا به خاکش سپردند!)

محمد هاشمی در بخش دیگری از مصاحبه خود و در ارتباط با سرخوردگی در نظام شده پیرامون کاندیداهای ریاست جمهوری گفت: «...در سرخوردگی دینی که داشته‌ایم اختلاف در حد یکی دو درصد است. که اگر به گروه‌هایی بری نظر سنجی دارد، من اطلاع دارم که بعضی از جادای دیگر هم این نظر سنجی‌ها را انجام داده‌اند که در مقایسه‌ای هم که انجام شد، نتیجه تقریباً مشابه است... باید از راه عرضه وارد شویم؛ بگوئیم کاندیدی است که شخص است و این ویژگی‌ها و پیشینه و خدمت و برنامه را دارد. آن فرد به شخص خودشان انتخاب احسن را انجام دهند. نه اینکه برای ثبت خیر خود، شما را خراب کنیم. باید واقعاً آنطور که هست عرضه کنیم نه اینکه یک جنس بنجل را طوری تبلیغ کنیم که افراد جلب شوند».

در باره توسعه از راه «تجارت» که جناح بازار و مؤتلفه اسلامی عرضه کرده است، محمد هاشمی گفت: «...تجارت و بازرگانی برای کشور لازم است. چون اگر تولید مناسبی وجود داشته باشد باید مازاد مصرف را صادر کنیم. منتهی اولویت ندارد. روزی که به تولید مناسب رسیدیم باید به صادرات و تجارت بپردازیم و تسهیلاتی برای تجارت قائل شویم. اگر کسی بخود می‌خواهد تجارت را جایگزین توسعه صنعتی و کشاورزی کند به قول معروف «...سرگشته‌اش نواخته است».

محمد هاشمی در همین مصاحبه از برنامه تعدیل اقتصادی که توسط صندوق بین‌المللی ارائه شده و دولت هاشمی رفسنجانی برپایه آن کار خود را شروع کرده بود، به دفاع برخاسته و عدم موفقیت آنرا نه بحران اقتصادی ناشی از این برنامه امپریالیستی، بلکه در ناهماهنگی دستگاه‌های دولتی و ارکان حکومتی (در اشاره به مجلس) در اجرای این برنامه اعلام داشته است. خبرنگار سلام نمی‌پرسد و محمد هاشمی هم نمی‌گوید که این برنامه که در کشورهای جهان سوم تحت عنوان «تعدیل ساختاری» و در ایران تحت عنوان «تعدیل اقتصادی» و در کشورهای متروپل با عنوان لیبرالیسم اقتصادی می‌شود و محافل مالی امپریالیستی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ناظر و پیگیر آن هستند، آیا در تمامی این کشورها با ناهماهنگی دستگاه‌های اداری همراه بوده که با شکست، بحران عمومی، فقر و مسکنت زحمتکش و در نتیجه مقاومت توده‌های مردم روبرو شده‌است؟ محمد هاشمی تعدیل در برنامه تعدیل اقتصادی را که از زمان کنترل ارز در کشور شروع شد و بر اثر مقاومت مردم قطع سوسید و یارانه دولتی در برخی اقلام نیازمندی‌های اساسی مردم متوقف شد، ناشی از ناهماهنگی دستگاه‌های اداری و حکومتی در جمهوری اسلامی اعلام می‌کند، در حالیکه این مقاومت مردم بود، که تعدیل در تعدیل اقتصادی را به حکومت تحمیل کرد. اگر تاریخ دقیقاً را بخواهیم برای تعدیل و تعدیل و تاریخی برای پیروزی مردم در تحمیل این تعدیل به حکومت باز شد. همانا باید از شورش مردم اسلام شهر یاد کنیم. انفجار اجتماعات ناشی از برنامه تعدیل اقتصادی، نفاذ درونی گسترده و غارت مشی غارتگر رقب این برنامه و... همگی در تحمیل تعدیل در برنامه اقتصادی تعدیل اقتصادی نقش داشته‌اند و جنبش ناراضی مردم این تعدیل را بیش از این تحمیل خود کرده. بنابراین برخلاف گفته‌های محمد هاشمی در مورد دلائل شکست برنامه

نگاهی به مصاحبه هاشمی

رفسنجانی و محمد هاشمی در تهران

دو مصاحبه و آنچه

در پشت صحنه می‌گذرد!

محمد هاشمی: برخی‌ها فکر می‌کنند هنوز سیاست ایران در انگلستان تعیین می‌شود!

در تهران پیش و پس از برگزاری انتخابات میسائوره‌ای مجلس اسلامی، دو مصاحبه مشروح و قابل توجه انجام شد. این دو مصاحبه مربوط است، به علی اکبر هاشمی رفسنجانی و برادر وی محمد هاشمی. مصاحبه علی اکبر هاشمی رفسنجانی با خبرنگاران داخلی و خارجی انجام شد و مصاحبه محمد هاشمی، که پیش‌تر سرپرست تلویزیون جمهوری اسلامی بود با روزنامه «سلام» انجام شده است. در هر دو مصاحبه نکات بسیار قابل توجهی پیرامون مسائل روز در جمهوری اسلامی وجود دارد، که ما تصور می‌کنیم برای درک اوضاع داخل کشور و جمهوری اسلامی، ضرورت دارد به این نکات توجه شود. در مصاحبه علی اکبر هاشمی رفسنجانی، نکاتی که درباره مانع‌های فزج سرکوهی عنوان می‌شود، می‌تواند تحلیل دقیق‌تری از نبرد جناح‌ها در جمهوری اسلامی و قربانی شدن فرج سرکوهی در این میانه میدان را بدست دهد. همچنان که در مصاحبه محمد هاشمی پاره‌ای پرده در پی پیرامون همین ماجرا و همچنین زدوبندهائی که مؤتلفه اسلامی و طرفداران ریاست جمهوری ناطق نوری با انگلستان سازمان داده و افشاء شده‌اند قابل توجه جدی است. ابتدا و پیش از هر تحلیل و تفسیری نکات مورد نظر در این دو مصاحبه را در زیر می‌آوریم:

محمد هاشمی که در رهبری گروه کارگزاران قرار دارد، در مصاحبه خود با سلام، که در تاریخ ۷ اسفند ۷۵ منتشر شد، عمداً نسبت به کارزار انتخاباتی ناطق نوری و نقشی که تلویزیون جمهوری اسلامی در این ارتباط ایفاء می‌کند انتقاد کرده و در همین رابطه نیز، مصاحبه محمد جواد لاریجانی در لندن را بعنوان پیمای برای جلب حمایت انگلستان از جناح راست ارزیابی کرده است.

محمد هاشمی در رابطه با کارزار انتخاباتی ناطق نوری و سفرهای تبلیغاتی که وی به شهرها و استان‌های ایران می‌کند گفت: «...اگر قرار باشد از ۶ ماه پیش این کار شروع شود، همیشه این شبهه بوجود می‌آید که فرضاً یک مسئولی که نامزد ریاست جمهوری است و به شهری سفر می‌کند یا دیدار دارد یا حرکتی انجام می‌دهد، این عمل در جهت تبلیغ خودش است یا در راستای وظایف قانونی اوست. مثلاً این روزها رئیس محترم مجلس به یکی از استان‌ها تشریف برده‌اند و ما اینطور شنیده‌ایم که مثلاً در فلان جا مدرسه‌ها را تعطیل کرده‌اند، بسیاری از کارخانجات و واحدهای صنعتی و تولیدی و حتی ادارات دولتی را تعطیل کرده‌اند... شاید حرف‌های من با این صراحت صحیح نباشد، ولی به هر حال وقتی یک مقامی به یک استان تشریف می‌برند آیا ضرورت دارد که واحدهای تولیدی، ادارات، مدارس و کارخانجات را برای استقبال از ایشان تعطیل کنند؟

(راه توده: محمد هاشمی وارد این بحث نمی‌شود، که کدام قدرت و مقامی در استان مازندران تعطیل عمومی اعلام داشته و مردم را برای استقبال از ناطق نوری به خیابان‌ها کشانده است. چنین امکانی تنها در اختیار استانداری و نهادهای نماز جمعه است و بدین ترتیب می‌توان یقین داشت که مؤتلفه اسلامی که برای پیروزی ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری از همه امکانات خود مایه گذاشته است، عملاً نهادهای اجرایی را در کنار ستادهای نماز جمعه‌ها در اختیار دارد و هیات‌های اجرایی انتخابات نیز به همین ترتیب تحت نفوذ و سعه مؤتلفه اسلامی و بازار است)

اینکه واقعا او از این ماجراها به کنار است یا نه؟ یک بحث است، اینکه او در این مصاحبه چگونه خواسته است، این نوع عملیات را مترجه جناح مقابل بداند بحثی دیگر. او در این باره گفت: «این بنیاد یک سازمان غیر دولتی است و ارتباطی با سیاست های دولت ندارد. انگیزه این بنیاد برای این کار معلوم نیست و سیاست رسمی دولت در این زمینه بارها اعلام شده است.»

درباره احزاب

رفسنجانی که در طول دوران ریاست جمهوری او هیچ حزب سیاسی جز دو حزب حکومتی، یعنی "موتلفه اسلامی" و "روحانیت مبارز" نتوانستند به فعالیت علنی بپردازند، نظراتی را بعنوان اعتقاد خود بیان کرد، که اگر همه آن هم صحت داشته باشد، نشان دهنده قدرت برتر "بازار" و "روحانین بازاری" در حکومت جمهوری اسلامی برای جلوگیری از بازگشت احزاب به صحنه سیاسی ایران است. امری که بارها توسط سران موتلفه اسلامی و روحانین مبارز نیز طرح شده است. او گفت:

«یک تقاضا و خواست عمومی در مورد احزاب در ایران مشاهده می شود و صاحب نظران نیز به تاسی از این احزاب تاکید می کنند و چنانچه احزاب بخواهند نمایندگانی به مجلس بفرستند، بسیار موثر خواهد بود، همانطور که در حال حاضر نیز جریان های سیاسی در مجلس حضور فعال دارند. او درباره آزادی مطبوعات، که کنترل آن عملا در اختیار سران موتلفه اسلامی است (اسدالله بادامچیان، دبیر اجرایی موتلفه اسلامی، رئیس کمیسیون رسیدگی به تخلفات مطبوعات است و وزیر ارشاد اسلامی نیز عضو شورای مرکزی موتلفه اسلامی است!) گفت:

«باید مقررات به نفع آزادی مطبوعات اصلاح شود، ولی در نهایت من هم تابع مقررات هستم و تاکنون علیرغم نارضایتی در چند مورد، شخصا از هیچ نشریه ای به دادگاه شکایت نکرده ام.»

درباره سرخوردگی و افسردگی میلیون ها جوان ایرانی، که نمونه ای از آن در دادگاه دختر ۱۶ ساله ای، که خواهر و برادر خود را به کمک معشوقه ۱۶ ساله اش کشت، منعکس شد، رفسنجانی گفت:

«علاقه و تمایل من هم در این است، که جوانان روحیه شادی داشته باشند اما وجود یکسلسله فشارها و سیاست های محدود کننده و غیر قابل تحمل وجود دارد.»

این سخنان در حالی بیان می شود، که آیت الله حائری شیرازی، امام جمعه شیراز همچنان از ضرورت پائین آوردن سن دختران برای صیغه دفاع می کند و یگانه تفریح را برای شادابی نسل جوان در همین امر جستجو می کند!

ارتجاع و شرکت مردم در انتخابات!

ارتجاع از طرح خانه نشاندن مردم در روز رای گیری حمایت می کنند. براساس این طرح رسیدن به پیروزی با حداکثر رای، از حداقل دارندگان حق رای کمال مطلوب است! این همان شگردی است که در جریان مرحله دوم، در دور اول انتخابات مجلس پنجم به کار گرفته شد و انصار حزب الله و بسیج حزب الله در تهران و شهرهای بزرگ به راه افتاده و محطی از رعب و وحشت بوجود آوردند، تا مردم هرچه بیشتر در خانه مانده و به پای صندوق های رای در مرحله دوم نروند. تاخیر در برگزاری انتخابات میان دوره ای و کوشش برای جلوگیری از تبلیغات برای این انتخابات نیز در ادامه همین سیاست بود.

در ادامه همین سیاست، بولتن تشکلهای همسو، که ارگانی سازمان های وابسته به حزب بازار "موتلفه اسلامی" است، در بهمن ماه ۷۵ می نویسد: «...اصولا در یک رقابت انتخاباتی درحقیقت همان در صد افزایش رای مهم است و اینکه کاندیدانی با اکثریت به پیروزی برسد، حال میزان رای هرچه می خواهد باشد... یعنی آقای ناطق نوری به هر میزان که رای بیاورد بازهم انتخاب اول مردم خواهد بود»

راه توده در نخستین اظهار نظر خود پیرامون نتایج انتخابات دور اول مجلس پنجم، این توطئه را افشا کرد و خواهان مقابله با آن از طریق تشویق مردم برای شرکت در رای گیری شد.

تعدیل اقتصادی در جمهوری اسلامی، نه ریشه در اختلافات حکومتی، بلکه ریشه در مقاومت مردم و اختلاف مردم با حکومت دارد.

ما درباره برنامه تعدیل اقتصادی از همان نخستین شماره های راه توده نظرات خود را پیوسته اعلام داشته و حتی عوارض و عواقب این سیاست دیکته شده امپریالیسم جهانی را در کشورها نسی نظیر ایران و حتی کشورهای متروپل بارها و به نقل از مطبوعات مترقی این کشورها منتشر ساخته ایم و در آینده نیز همین کارزار را ادامه خواهیم داد. به نظر ما بخش اساسی کارزار انتخاباتی کنونی در جمهوری اسلامی نیز تحت تاثیر مستقیم دفاع از برنامه تعدیل اقتصادی سدر سطح توسعه از طریق تجارت توسط جناح ناطق نوری - از یکسو و مخالفان این برنامه توسط اکثریت طیفی که محمد خاتمی را کاندیدای خود برای ریاست جمهوری اعلام داشته است، از سوی دیگر می باشد. بنابراین می توان ریشه های مخالفت محمد هاشمی با اعلام حمایت کارگزاران سازندگی از دکتر محمد خاتمی را در همین نکته اساسی نیز جستجو کرد.

محمد هاشمی در بخش دیگری از مصاحبه خود، نکات قابل توجهی را در ارتباط با مناسبات پنهان موتلفه و روحانین بازاری با انگلستان مطرح کرده و در ارتباط با سفر محمد جواد لاریجانی به لندن و مذاکرات پنهان در این کشور و سپس اعلام برنامه دولت آینده ناطق نوری برای اجرای برنامه خصوصی سازی گفت:

«...در جمهوری اسلامی ایران، اصل بر نزدیکی با اروپاست. اما اینکه کارهای دیگری برخلاف این اصل انجام می شود از قبیل اظهاراتی که اخیرا در لندن شده است، من تنها جمله ای که می توان بگویم این است که بعضی ها تصور می کنند که سیاست کشور هنوز در انگلستان رقم زده می شود و بنابراین حرف هایشان را آنجا می زنند... آیا ما باید حرف های بزنیم که امریکائی ها و انگلیسی ها خوششان بیاید؟»

قدرت در اختیار کیست؟

هاشمی رفسنجانی در مصاحبه خود که در روزنامه های داخل کشور به تاریخ ۲۵ بهمن انتشار یافت، درباره بازداشت فرج سرکوهی، که خبرنگاران مطرح کرده بودند، بدون آنکه چیزی را تائید و یا تکذیب کند، گفت: «این قضیه مقداری مبهم و در عین حال جای تعجب است که چرا هیاهوی زیادی راجع به این معما به پا شده است و چگونه مورد توجه مقامات آلمانی قرار گرفته است، بهر حال دستور رسیدگی برای دریافت حقیقت ماجرا داده شده است.»

رفسنجانی در حالیکه بازداشت فرج سرکوهی را معما ذکر کرد، اعلام داشت، که از حقیقت ماجرا و یا "معما" چندان خبری ندارد و دستور رسیدگی داده است. بدین ترتیب و براساس اظهارات رفسنجانی، این احتمالی که دولت آلمان از این معما بیشتر از رئیس جمهور اسلامی اطلاع داشته باشد، کم نیست! هاشمی رفسنجانی در این مصاحبه به گونه ای با ماجرای سرکوهی رویرو شد، که خود را برکنار از آن اعلام دارد. مصاحبه برادر وی با روزنامه سلام که طی آن علنا اعلام داشت، دست هاشمی در داخل حکومت برای تخریب مناسبات آلمان و ایران، به سود دولت انگلستان در کار است، در حقیقت بخش دوم مصاحبه و بر زبان نیامده مصاحبه هاشمی رفسنجانی است. این اظهارات یکبار دیگر تائیدی است بر توطئه های جناح موتلفه و روحانین بازاری برای زدوندن با انگلستان و جلب حمایت آن، که ظاهرا بخشی از ماجرای فرج سرکوهی بدان مربوط است. همین نکته در سرمقاله شماره ۱۶ اسفند نشریه "عصرما" نیز با صراحت بیشتری مطرح شده است، که در همین شماره آنرا می خوانید. راه توده در نخستین واکنش خود پیرامون بازداشت فرج سرکوهی بر همین نکته انگشت گذاشت.

درباره جنجال سلمان رشدی و جایزه ای که بنیاد ۱۵ خرداد برای ترور وی افزایش داده است، رفسنجانی همانگونه فاصله خود را از این ماجرا حفظ کرد که در ارتباط با ماجرای فرج سرکوهی کرده بود.

گزارشگر سوئدی، که از ایران بازگشته، از "مصطفی میرسلیم"،
وزیر ارشاد اسلامی و عضو شورای رهبر مولفانه اسلامی، بعنوان
"چهره ای سیاه" نام می برد!

هوشنگ گلشیری:

سانسور و تعقیب روشنفکران، بعد از انتخابات تشدید شد!

* من به وطنم و فرهنگ آن عشق می ورزم و قصد
مهاجرت ندارم!

* حکومت فکر می کند کانون نویسندگان، یک حزب سیاسی است
و از آن بیم دارد! من شخصا از تفسیرات ناگهانی در ایران
وحشتزده ام!

ترجمه از: ب. امید

"پیرجانسون" خبرنگار پر ثرا و ترین روزنامه صبح سوئد "DAGENS NYHETER" در جریان سفر به ایران و تهیه گزارشی پیرامون رویدادهای مربوط به بازداشت فرج سرکوهی و تشدید سانسور و محدودیت ها علیه هنرمندان ایران، دیدار و گفتگویی با هوشنگ گلشیری داستان نویس شناخته شده وطنمان داشته است. ترجمه بخش هایی از گزارش وی، همراه با متن گفتگوی او با هوشنگ گلشیری را در زیر می خوانید:

کلیسا می گفت خورشید به دور زمین می چرخد، اما گالیله که می دانست زمین به دور خورشید می گردد، سرانجام جسارت کرد و آنرا اعلام داشت. کلیسا، که از رابطه گالیله با خدمتکارش اطلاع داشت، او را تهدید کرد که اگر حرفش را پس نگیرد، عمل خلاف او را افشاء خواهد کرد. گالیله سرانجام مجبور شد، خلاف اعتقاد خود اعتراف کند که زمین در مرکز کهکشان قرار دارد. امسال، برای نخستین بار واتیکان اعتراف کرد که واداشتن گالیله به اعتراف دروغ، عملی احمقانه بوده است!

هوشنگ گلشیری، داستان نویس ایرانی، بدین ترتیب یک واقعه تاریخی در جهان علم را در داستان کوتاه "آغاز از نابخردی" بیان کرد. وقتی که دروغ و حماقت پیروز می شوند، بسیار اتفاق می افتد که حکام به فریبکاری های زشت دست می یازند و از ضعف های انسانی در نزد کسانی که جسارت آزاد اندیشیدن را دارند بهره می گیرند. بدین ترتیب، در ایرانی که گلشیری به آن عشق می ورزد، ملاحی (قشری) آزادی بیان را با معیار اسقف های دوران قرون وسطی می سنجند!

گلشیری را در خانه اش، واقع در یک مجتمع مسکونی بتونی در اطراف تهران ملاقات کردم. کسان دیگری نیز به ملاقات او آمده بودند. چند نفری از روی دفترچه هائی که در دست داشتند اشعار خود را با صدای بلند می خواندند. اشعار نقد می شود، سؤال و جواب ها رد و بدل می شوند. فارسی بلد نیستیم، اما طنین صداها آرامش بخش است. آرامش پایدار نیست، پس از رفتن ملاقات کنندگان، دختر ۱۳-۱۲ ساله گلشیری خودش را به او رسانده و می گیرد. گلشیری در حالیکه او را آرام می کند، به من توضیح می دهد، که این صحنه در روز چند بار تکرار می شود، هر بار کسی در خانه را می زند، دخترم دچار اضطراب می شود و تصور می کند آمده اند مرا ببرند! مسلما من خودم هم می ترسم، هر لحظه ممکن است به قتل برسم، هر مکالمه تلفنی وحشت را در خانه من تشدید می کند.

ترس از زمانی که فرج سرکوهی در فرودگاه مهرآباد ناپدید شد و جسد غفارشینی در شرایطی مشکوک در خانه اش پیدا شد و چند تن دیگر ناپدید شدند، بیشتر شده است. گلشیری می گوید: «من از ابتدا هم می دانستم فرج سرکوهی توسط ماموران امنیتی بازداشت شده و آنطور که مقامات دولتی می گویند، به آلمان سفر نکرده است. به همین دلیل نامه اخیر او که در مطبوعات اروپائی چاپ شد و نشان داد که او در ایران بوده، از این نظر برای ما یک واقعه ناگهانی نبود.»

پیش از هر چیز، گلشیری نمی تواند عمل غیر منطقی حکومت را در تعقیب روشنفکران درک کند:

«آنها می توانند مرا بخاطر آنچه که نوشته ام به دادگاه بکشانند، اما اینکار را نمی کنند، بلکه مرتب تهدید می کنند. همه نویسندگانی که من می شناسم حاضرند، اگر متهم به اعمال غیرقانونی هستند در دادگاه حاضر شوند، نه آنکه مرتب به آنها فشار روانی وارد آورند. ما واقعا در کشورمان قانون اساسی داریم که به نویسندگان اجازه نگارش می دهد، ولی به این قانون توجهی نمی شود. اگر مقامات نمی خواهند این قوانین را بپذیرند، بهتر است به صورت مناسبی آن را تغییر بدهند، اما آنها اینکار را هم نمی کنند.»

گزارشگر سوئدی، متکی به اطلاعاتی که گلشیری در اختیارش گذاشته می نویسد: نقض فعلی آزادی بیان در ایران، قبل از زندانی شدن فرج سرکوهی شروع شد. اکنون کاملا واضح است که به مدت نیم دهه بعد از مرگ آیت الله خمینی در سال ۱۹۸۹ نوعی آزادی بیان از نیمه دوم سال ۹۴ در ایران شکل گرفت. در شکل گیری این روند، وزیر ارشاد اسلامی وقت نقش مهمی داشت. وی "محمد خاتمی" نام دارد. وی که روحانی و روشنفکری منحصر به فرد است، در میان روشنفکران ایران از محبوبیت زیادی برخوردار است. در زمان وزارت او ۱۹۹۲-۱۹۸۹ تعدادی روزنامه و مجله مستقل منتشر شدند و سانسور به میزان قابل توجهی از میان برداشته شد و حد معینی از انتقاد در بخش دولتی و غیر آن شروع شد. سپس تحت تاثیر رهبر مذهبی ایران "آیت الله خامنه ای" فرد دیگری به نام "علی لاریجانی" جانشین خاتمی شد و بعد هم در سال ۱۹۹۵ شخص دیگری بنام مصطفی میرسلیم جای وی را گرفت. بدین ترتیب چند واقعه به عنوان پیش زمینه شرایط طاق فرسای سانسور و مقابله با آزادی بیان کنونی به وقوع پیوسته بود. در ماه مارس ۹۴ نویسنده ایران "سعیدی سیرجانی" بازداشت شد و در نوامبر همان سال در زندان درگذشت که علت آنرا حمله قلبی قلمداد کردند. سانسور همچنان تشدید شد و چندین مجله بصورت موقت توقیف شدند. انتشار نامه ۱۳۴ نویسنده که به ابتکار گلشیری، سرکوهی، منصور کوشان و محمد علی سپانلو تهیه شده بود، یک شورش منحصر بفرد بود که در پانز ۱۹۹۴ روی داد. این نامه عنوان "ما نویسنده ایم" را داشت و خواست امضاء کنندگان آن، پایان دادن به سانسور و حق ایجاد سازمان صنفی برای نویسندگان (کانون نویسندگان) بود. تاریخ بنیانگذاری این کانون به سال ۱۹۶۷ باز می گردد.

هوشنگ گلشیری می گوید: «ما هر چه را به عنوان نویسنده برای گفتن داشتیم، بصورت علنی و در فراخوان خود آوردیم، که مهمترین آن ها برای ما رهائی از سانسور بود. اینکه آزادانه بتوانیم اشعار، داستان ها و رمان های خودمان را بنویسیم، ولی حاکمان اصرار دارند که هر چه ما می نویسیم و یا می گوئیم جنبه سیاسی دارد. آنها اصرار دارند که ما را یک حزب سیاسی قلمداد کنند. آنها تحمل انتشار یک شعر خوب را هم ندارند، چون فکر می کنند شکل و مضمون آن می تواند بر خواننده تاثیرگذار و از کنترل آنها خارج شود.»

گلشیری فکر می کند که چون گروه زیادی از نویسندگان ایران فعالان سیاسی بوده اند - اکثرا دارای گرایش چپ هستند - و در انقلاب علیه شاه شرکت داشته اند، رژیم مذهبی محافظه کار (شاره به قشربین مذهبی است) فعلی نیز وحشت دارد که نویسندگان به تلاش در جهت تغییر بنیادین در جامعه دست یازند. او می گوید: «ما امروز پیر هستیم، زخم خورده و متفاوت هستیم، در حال حاضر انسان های متفاوتی هستیم، بعنوان نویسنده قصد شورش نداریم. با توجه به آنچه که تاکنون رخ داده است، من حتی شخصا از تغییرات ناگهانی وحشت زده ام... امروز ما مجبوریم بشکل انفرادی از حقوق خود دفاع کنیم، در حالی که اگر کانون صنفی خودمان را داشتیم می توانستیم، در آن به بحث بنشینیم، فکر کنیم، تفاهم کنیم و حتی با مقامات دولتی مذاکره کنیم، اما اکنون حتی نمی توانیم با یکدیگر ملاقات کنیم. ما اگر کانون خودمان را داشته باشیم می توانیم با آنها - حکومت - زندگی کنیم و آنها هم می توانند ما را به عنوان نویسنده بپذیرند. در حال حاضر این خطر وجود دارد که یک نویسنده

دیدار آیت الله مهدوی کنی را با عناوین بزرگ و در حد عناوینی که برای چند مقام درجه اول جمهوری اسلامی انتخاب می کنند، به چاپ می رسانند. در ارتباط با مناسبات جمهوری اسلامی و انگلستان، که دیدار و مذاکرات اخیر محمد جواد لاریجانی و بی پروانی او برای طرح نقطه نظرات سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی در مصاحبه مطبوعاتی که در لندن انجام داد، گویاترین سند، همان سفری است که آدوارد هیت، نخست وزیر سابق انگلستان به تهران کرد. سفری که در آن زمان غیر رسمی اعلام شد، اما وی که نمی تواند مقامی غیر رسمی در انگلستان باشد، در تهران با بسیاری از بلند پایگان حکومت دیدار و مذاکره کرد. این مذاکرات در مطبوعات ایران انتشار نیافت و کیهان تهران، که وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت حکومت شناخته شده و در دوران اخیر خود را پاسدار ارزش های انقلاب دانسته و سرمقاله های چند آتش به سود جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب می نویسد، در همان زمان نوشت: «این سفر (یعنی سفر آدوارد هیت) نوعی عقب نشینی از سوی انگلستان می باشد»!

نخست وزیر اسبق انگلستان در سفر طولانی خود به ایران، از جمله مذاکرات طولانی با وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی، علی اکبر ولایتی داشت، که مردم ایران هرگز در جریان این مذاکرات قرار نگرفتند. نخست وزیر اسبق انگلستان در اواسط شهریور ماه ۷۴ وارد تهران شد. باید امیدوار بود، که در جریان افشاگری های اخیر پیرامون زویندهای بخشی از حکومت با انگلستان، جزئیات این سفر و دیدارها و مذاکرات آن نیز افشاء شده و مردم از آن مطلع شوند.

منفرد که نمی تواند کتاب هایش را به چاپ برساند، به این نتیجه برسد که باید تمام سیستم را سرنگون سازد. موج نویسندگان جدید متوقف شده است، زیرا هیچ ناشری جسارت و پول آن را ندارد که چیزی را منتشر کند که قطعاً مورد قبول نیست. گلشیری ادامه می دهد:

«در تاریخ ایران، آزادی بیان به شکل قابل ملاحظه ای عقب و جلو رفته است. در دورانی از تاریخ، در زمان خیام، غزالی، ابوعلی سینا در هزار سال قبل تمام نویسندگان، متفکران و شعراء ایران از هر گروه و فکری می توانستند با هم ارتباط داشته باشند، صحبت کنند بدون آنکه کشته شوند و یا کسی را بکشند. در دوران دیگری هیچ نویسنده برجسته ای دیده نشد، زیرا فقط یک صدا، یک فکر اجازه داشت در جامعه شنیده شود. من در باطن به وطنم و فرهنگ آن عشق می ورزم، اما مقامات حکومتی به من بی باورند، حتی فکر می کنند که من جاسوس هستم. وزارت ارشاد حتی دستنویس های مرا نمی خواند و آنها اجازه انتشار ندارند! بصورت منطقی من باید مهاجرت می کردم، اما من این قصد را ندارم، من بخشی از فرهنگ ایرانم و می خواهم به بخشی از آن تبدیل شوم.»

از گلشیری سوال کردم، که به نظر وی مقامات در برابر نامه فرج سرکوهی و همچنین واکنش سخت دولت های غربی چه خواهد کرد؟ گلشیری: «شاید، در بهترین حالت، ماجرایی سرکوهی باعث شود تا برخی از مقامات به فکر فرو روند و به نقض حقوق ما پایان دهند. شاید گروهی اینطور فکر کنند، که بگذار گلشیری تا آنجا که می خواهد فریاد بکشد، شاید ۲۰ سال بعد از انقلاب ما و آنان بالاخره بتوانیم گفتگو با یکدیگر را آغاز کنیم و به پیش برویم.»

دولت بختیار جاده را برای

بازگشت شاه هموار می کرد!

باترمونی، مترجم و پژوهشگر ایرانی، که اخیراً از سوی برخی سازمان های چپ، برایش جلسات پرسش و پاسخ، در شهرهای مختلف اروپایی سازمان داده می شود، در شهر کلن آلمان نیز سخنرانی و پرسش و پاسخ داشت. نکاتی از این سخنرانی و پرسش و پاسخ وی در شماره ۵۷ راه توده انتشار یافت. از جمله نکاتی که باترمونی در سخنرانی خود در شهر کلن بدان اشاره کرده بود، ضرورت دفاع چپ ایران از دولت مهندس بازرگان در برابر آخوندها و حتی دفاع از دولت بختیار برای جلوگیری از افتادن ایران بدست آخوندها بود. درباره این ارزیابی، که از زبان و قلم دیگرانی نیز تاکنون بارها مطرح شده است، حرف و توضیح بسیار است. در شماره ۵۷ و در اشاره به نظرات باترمونی، نوشتیم که نه شاه و نه دربار و ارتش او هیچکدام دولت بختیار را جدی نگرفته و بویژه شاه او را محلی برای رسیدن به قدرت مطلق دوباره می دانست. پس از انتشار شماره ۵۷ راه توده، نامه ای به قلم دکتر محمد باهری، معاون کل دربار شاهنشاهی در کیهان لندن انتشار یافت. در این نامه که ظاهراً بخشی از خاطرات دکتر باهری است، برای نخستین بار به واقعیتی که راه توده در ارتباط با سخنرانی باترمونی و ضرورت دفاع از دولت بختیار بدان اشاره کرده بود، مطرح شد. براساس نوشته محمد باهری، که علی القاعده باید بتوان بعنوان سندی معتبر بدان استناد کرد، در ارتباط با دولت بختیار از جمله آمده است:

«... در واقع اعلیحضرت دولت بختیار را جدی تلقی نمی کردند و امیدوار بودند چند ماه که گذشت زمینه برای مراجعت ایشان آماده خواهد بود...»

تصور نمی کنیم، ارزیابی فرد مطلعی از وضع دربار شاهنشاهی، نظیر دکتر باهری، تفسیری از جانب ما را نیز نیازمند باشد. بدین ترتیب اگر چپ ایران دنباله رو بختیار می شد (امری که اساساً ارتباطی با جریان انقلابی مملکت نداشت و سیر رویدادها بکلی چیز دیگری بود) در حقیقت یکبار دیگر جاده صاف کن بازگشت شاه به قدرت بود. ما نمی دانیم چرا آقای باترمونی که از منتقدین سیاست حزب توده ایران در ارتباط با کودتای ۲۸ مرداد می باشد، ناگهان به فکر حمایت از دولت بختیار افتاده است! سیاهکاری جمهوری اسلامی و خیانتی که به انقلاب ایران شده است، چه ارتباطی می تواند به حمایت چپ از بختیار و دولت او داشته باشد؟

محمد جواد لاریجانی

و انگلیسی ها!

سفر و مصاحبه مطبوعاتی "محمد جواد لاریجانی" در لندن، در عین حال که واکنش های افشاگرانه ای را در مطبوعات داخل کشور بدنبال داشت، موجی از آگاهی از زد و بندهای پشت پرده روحانیون حکومتی و حزب بازار، "موتلفه اسلامی"، با انگلستان را نیز به همراه آورد.

روزنامه "ارزش ها" که ارگان مطبوعاتی جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب اسلامی به رهبری حجت الاسلام ریشه ری است، در اقدامی بی سابقه در جمهوری اسلامی، در شماره ۲۰ اسفند ماه خود و با عنوان آقای محمد جواد لاریجانی و انگلیسی ها نوشت: «اخیراً شنیده ایم آقای محمد جواد لاریجانی غیر از مصاحبه معروف خود در لندن، که با واکنش های شدیدی در داخل کشور مواجه شد، در بهمن ماه گذشته دیداری نیز با آقای "تیک راون"، از سیاستمداران برجسته انگلیسی داشته اند...»

ریشه ری، داماد آیت الله مشکینی، رئیس مجلس خبرگان رهبری، رئیس دادگاه ویژه روحانیت، سرپرست حجاج ایرانی و کاندیدای ریاست جمهوری است. وی همچنین برای چند سال وزیر اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بود. براساس همین اطلاعات، افشای ناگهانی مناسبات پنهان محمدجواد لاریجانی با دیپلمات های ویژه انگلستان اهمیت خاص پیدا می کند.

محمد جواد لاریجانی، طی سال های اخیر و در نقش سخننگوی روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی، فعالیت های سیاسی آشکار و پنهانی داشته، که بتدریج و در جریان رقابت های اخیر انتخاباتی افشاء می شود. آنچنان که از افشاگری های مطبوعات داخل کشور بر می آید، او بعنوان سفیر و معرف "ناطق نوری" برای ریاست جمهوری، به لندن سفر کرده بود.

در داخل کشور نیز آیت الله مهدوی کنی، روز به روز بیشتر در صحنه سیاست حاضر می شود و خود را در موقعیتی فراتر از مقامات رسمی در جمهوری اسلامی می نمایاند. این در حالی است که بخش فارسی رادیو بی بی سی نیز همچنان او را روحانی پرنفوذ در جمهوری اسلامی معرفی می کنند. دو روزنامه "رسالت"، ارگان غیر رسمی روحانیت مبارز و روزنامه "شما"، ارگان مطبوعاتی حزب موتلفه اسلامی، نیز پیوسته هنر سخن، سفر، سخنرانی و یا

رهبران پیدا و پنهان "انصار حزب الله"، از جنگ بازگشته ها را سرگرم می کنند!

جبهه های انحرافی در برابر حزب الله!

انصار حزب الله یکی از گروه های سازمان یافته توسط سازمان تبلیغات اسلامی (زیر نظر آیت الله جنتی) است که حزب بازار "موتلفه اسلامی" نیز در هدایت و رهبری آن نقش دارد. فردی بنام "حسین ا" الله کرم خود را سخنگوی این گروه معرفی کرده و در برخی مطبوعات وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی و موتلفه اسلامی نیز گهگاه در تمام زمینه های حکومتی اظهار نظر می کند. این گروه را سازمان جوانان "جامعه روحانیت مبارز تهران" نیز می دانند، که شناخت نادرستی نیست. اعضاء و وابستگان این گروه در انواع گشت های وابسته به "منکرات" مانند گشت "عفاف"، گشت "حجاب" و... حضور دارند. آنها تظاهرات موضعی و نویتی در تهران براه می اندازند.

انصار حزب الله برای خود نشریاتی دارد که ارگان آن محسوب می شوند. "لثارات حسین"، "شلمچه"، "تماز" و... از جمله این نشریات است، که در چاپخانه های وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، بدون مجوز رسمی چاپ شده و در راهپیمایی ها و نماز جمعه ها توزیع می شود. چاپ نشریات بدون مجوز، در تیراژ وسیع و توزیع مجانی آنها، به نشریات وابسته به انصار حزب الله محدود نمی شود، "بولتن جامعه روحانیت مبارز"، "بولتن گروه های همسو" (موتلفه اسلامی) و... همگی با همین شرایط چاپ می شوند. در این نشریات، آنچه نوشته می شود، تحریک احساسات مذهبی مردم، تبلیغ خرافات، نشریت مذهبی و ستیز با روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی و شیعه ستایی در برابر دیگر فرقه های اسلامی است. فرهنگ نازل و فارسی آغشته به عربی رایج در این نشریات، حتی با نشریات آستانه کودتای ۲۸ مرداد و یا سال های نخست پیروزی کودتا نیز قابل مقایسه نیست. البته سازمان تبلیغات اسلامی، نظیر همین نوشته ها را در برنامه های مختلف تلویزیونی نیز تکرار می کند، که برنامه "هویت" نمونه ای از آن بود.

انصار حزب الله که خود یک گروه تخریبی برای ایجاد وحشت در جامعه است، شاخه های ضربتی هم دارد. کار این شاخه های ضربتی، که مجهز به پنجه بکس، چماق، زنجیر، تیغ موکت بری و... هستند و اخیراً داروهای شیمیایی را هم به ابزار کار خود اضافه کرده اند، حمله به سینماها، مراسم ختم و یا بزرگداشت هنرمندان و ملیون ایران و... است. شاخه های ضربتی انصار حزب الله نیز رهبران شناخته شده ای دارند. حاج "مسعود ده نمکی"، حاج "بخشی" و... از جمله این رهبران هستند، که اولی مدعی است خودش در جبهه جنگ با عراق بوده و جانباز است و دومی یک شجره نامه نیز برای خود درست کرده است. براساس این شجره نامه، حاج بخشی چند پسر و عمو زاده و برادرزاده در جنگ از دست داده و خودش هم در جنگ بوده است! در جریان هر یورش گروه ضربت حاج بخشی و حاج ده نمکی، این دو، پس از بهم زدن اجتماعات و مجروح کردن مردم با چوب و چماق بالای منبر رفته و داستان هایی را درباره جانبازی های خودشان و سپس دیگر جانبازان در جبهه ها تکرار می کنند. اگر شعار روز سازمان تبلیغات اسلامی و موتلفه اسلامی، "لیبرال" ستیزی باشد، آنها با ذکر این شجره نامه مخالفت خودشان را با لیبرال ها اعلام می کنند، اگر شعار "تصفیه دانشگاه ها باشد" بر همین محور شعار سر می دهند، اگر "بازرگان" و نهضت آزادی ستیزی در دستور کار باشد، آنها شعارهایی را بر همین اساس تکرار می کنند و... بدین ترتیب هم حسین ا" الله کرم و هم دو رهبر ضربتی، یعنی حاج بخشی و حاج ده نمکی، همگی متکی به بهانه جنگ و با استفاده از نیروی جانبازان جنگ با عراق در خدمت اهداف ارتجاع مذهبی و بازار فربه شده تهران عمل می کنند. این گروه های ضربت، همگی زیرپوشش بنیاد مستضعفان و جانبازان به ریاست محسن رفیق دوست قرار دارند و نانشان بدانجا وابسته است. گردانندگان پشت صحنه حزب الله، که حزب "موتلفه اسلامی"، "روحانیت مبارز"، "سازمان تبلیغات اسلامی" هستند، این جمع را با تحریکات مذهبی به

خدمت گرفته اند و عمدتاً شعارهایی متکی به جنگ با عراق را اشاعه می دهند.

اگر منکر این واقعیت شریک، که جمع زیادی از نیروهای بسیجی و بویژه خانواده های روستائی آنها که در شهرک های حاشیه تهران زندگی می کنند، باورمند به این تبلیغات به نیروی ذخیره "موتلفه اسلام"، "جامعه روحانیت مبارز"، "بنیاد مستضعفان" و سازمان تبلیغات اسلامی تبدیل شده اند، خود را فریب داده ایم و یک واقعیت بسیار مهم را در ارتباط با تحولات کنونی و آینده ایران، از نظر دور داشته ایم. وقتی سخن از حکومت "طالبان" در ایران و تحت هدایت و رهبری ارتجاع مذهبی و بازار مذهبی گفته می شود، این واقعیات باید در نظر گرفته شود. این سازمان ها و گروه ها، که بی تردید به سلاح های جنگی نیز دستیابی دارند و یا به موقع خود بدان دست خواهند یافت، عملاً به نیروی برای مقابله با سپاه پاسداران نیز می توانند تبدیل شوند، بویژه اینکه طی سال های اخیر نیز تحت عنوان بسیج سپاه پاسداران، شانه به شانه سپاه قرار گرفته اند.

بدین ترتیب اگر در گام اول برای برقراری دیکتاتوری مطلقه سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی تصفیه سیاسی در دستور روز باشد، در گام دوم تصفیه نظامی مطرح است، چرا که پیوسته بیم مخالفت ها در سپاه و به آرمان خواهی انقلاب بهمن وجود داشته و اکنون نیز علیرغم همه رویدادهای بسیار منفی سال های گذشته، همچنان و در سطحی نازل تر از گذشته وجود دارد. البته این تصفیه و مقابله نظامی احتمالی، می تواند به جنگ داخلی نیز بیانجامد. ارتجاع مذهبی و سرمایه داری وابسته تجاری متکی به حمایتی که امپوارند امپریالیسم جهانی از آنها بعمل آورده و شرایط استقرار دیکتاتوری مطلق آنها و قلع و قمع هر نوع آرمان خواهی انقلابی را فراهم آورد، از این جنگ و حتی دخالت مستقیم ارتش آمریکا در خلیج فارس، در امور داخلی ایران نیز به خود بیم راه نمی دهند.

این مقدمه بسیار مختصر، که مروری بود بر ارزیابی های منتشر شده در "راه توده"، برای ورود به تفسیر مصاحبه اخیر رهبر انصار حزب الله "حسین ا" الله کرم ضروری بود.

مصاحبه "حسین ا" الله کرم با نشریه "صبح" در شهریور ماه ۷۵ منتشر شده است. بسیاری از نشریات خارج از کشور، با نظراتی که از سوی حسین ا" الله کرم، رهبر انصار حزب الله مطرح شده، اغلب با برجسته ساختن برخی از این نظرات و با طنز روبرو شده اند. این نوع تبلیغات، که شاید در نوع خود ارزش و اعتباری هم داشته باشد، تاکنون مانع شده است، تا اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی به عمق آنچه که در جمهوری اسلامی در تدارک آن هستند، توجه کرده و با پدیده هایی از نوع انصار حزب الله نه بدان گونه که باید، روبرو شود. این مصاحبه عمدتاً بازگشتی است به جریان یورش انصار حزب الله به مراسم سخنرانی دکتر سروش، اما آنچه مورد نظر ماست، نه تکرار نظرات ا" الله کرم و دست های پشت صحنه آن، بلکه به شیوه تبلیغی و سازماندهی انصار حزب الله است. این امر در چارچوب احتمالاتی که در بالا بدان اشاره کردیم ضروری است.

حسین ا" الله کرم، در این مصاحبه از اصطلاحات بسیار قابل توجهی استفاده می کند. این اصطلاحات عمدتاً زبانی است آشنا برای روستائیان و بسیجی های در جبهه جنگ چشم باز کرده! ابتدا ببینیم این اصطلاحات کدامند و بعد هم انگیزه استفاده از این اصطلاحات را مرور کنیم. حسین ا" الله کرم می گوید:

«... درباره نقطه آغاز حرکتان باید بگویم که این بینش بسیجی ها بود، که فکر می کردند می توانند دعاها و کمیل و زیارت های عاشورا را وارد شهرها کنند. شما می دانید که بچه های نظامی هر روز صبحگاه دارند و بچه های رزمنده صبحگاه شان عبارت از زیارت عاشورا بود. صبحگاه مشترک هفتگی هم داشتند که زیارت "جامعه کبیره" بود. بچه ها فکر می کردند این فضا را می توانند به شهرها بیاورند و می توانند آن چادرهای دو کوهه، کرخه، کارون و شلمچه را به پشت جبهه منتقل کنند و فکر می کردند یکی دو اتفاقی را که برای زندگی مشترکشان نیاز داشتند تا ادامه زندگی قبلی شان باشد، در همین محله های جنوب شهر می توانند داشته باشند... برای بچه های رزمنده نیاز به یک تلاش جدیدی را مطرح می کرد...»

حتی در همین چند جمله حسین ا" الله کرم، نکات قابل درنگی وجود دارد. اینکه بسیجی ها وقتی از جبهه بازگشتند با اوضاع و احوال دیگری در شهرها روبرو شدند. زندگی بعد از جنگ را برای آنها در یک اتاق در جنوب شهرها تصویر کرده بودند، اما وقتی آنها به شهرها بازگشتند (در واقع به مناطق حاشیه ای و فقیر نشین شهرها) با زندگی پرزرق و برق وابستگان به حکومت و سرمایه داران و دلال های بازار و روحانیون حکومتی و وابستگان به آنها، در شهرها روبرو شدند.

۱. الله کرم درباره حمله به دانشگاه "لیبرالسم" را بهانه می کند و می گوید: «... در دانشگاه تهران مدیریتی با اندیشه های لیبرالیستی وجود دارد، یعنی در دانشگاه تهران، دانشکده حقوق، دانشکده فنی و علوم اجتماعی و قس علیهذا و آن قضیه هم (حمله به سخنرانی سروش) بواسطه اینها صورت گرفت... چون مدیریت دانشگاه تهران، مانع از این سخنرانی نشد انصار مستقیماً دخالت کرد.»

زبانی که بسیجی ها با آن آشنا هستند

حسین ۱. الله کرم، در تمام طول مصاحبه خود از اصطلاحات جنگی و با آن زبانی صحبت می کند، که زبان بسیجی های جبهه دیده است. این شگرد و شیوه توسط او و بنا بر توصیه حامیان پشت پرده اش، بدون محاسبه به خدمت گرفته نشده است. اولاً این زبانی است تحریک کننده و مهاجم، دوم این واقعیت که از میان چند میلیون بسیجی که به جنگ رفته و بازگشته اند، صدها هزار نفر آنها یا درس و مدرسه را نیمه کاره رها کرده اند و یا بکلی از تحصیل محروم بوده اند. بنابراین زبانی که ۱. الله کرم بکار می گیرد، برای آنها که چشم در جبهه باز کرده اند و لغات و اصطلاحات جنگی را بیش از هر اصطلاح دیگری درک می کنند، زبانی آشناست! ببینیم این اصطلاحات را چگونه ۱. الله کرم جابجا در مصاحبه اش مورد استفاده قرار می دهد:

«... ما می گوئیم در جبهه ای ایستاده ایم که عده ای از ستون پنجم دشمن در حوالی پاسگاه های فرماندهی و لجستیکی و در حوالی واحدهای احتیاطی ما استقرار پیدا کرده اند و از آنجا می خواهند به ما از جناح داخلی و پشت خطوط عملیات، حمله کنند. ما زمان را از اینجا نمی توانیم نادیده بگیریم و در جریان سروش یکی از حرکت های ما این است که زمان را از این جریان بگیریم. ما در مقابل این فرد، باید تهاجم کنیم. تهاجم فرهنگی باید در رأس مسائل قرار داد.»

این سنگر بندی و جبهه سازی، کار را به آنجا نخواهد رساند، که در افغانستان رساند؟

۱- حسین الله کرم در همین مصاحبه می گوید که یکی از شعارهایش در جریان یورش به یکی از مجامع این بوده است «مسئول ها دست زیند النکوهاتون می شکنه!» و نشریات اپوزیسیون خارج از کشور همین شعار مزخرف را عنوان مصاحبه الله کرم کرده بودند!

تعدیل در تعدیل اقتصادی

به حکومت تحمیل شد!

مصاحبه اخیر محمد جواد لاریجانی در لندن و تاکید وی بر پیگیری قاطع خصوصی سازی و برنامه تعدیل اقتصادی توسط «ناطق نوری»، در عمل اعتراف صریحی بود به دلیل واقعی شکست انتلاف رسالت و تکنوکرات های دولت هاشمی رفسنجانی. او در این مصاحبه که با خبرنگاران خارجی در لندن انجام داد، از دولت هاشمی رفسنجانی بدلیل عدم قاطعیت در پیگیری برنامه تعدیل اقتصادی انتقاد کرد.

این همان نکته محوری بود، که «راه توده» در جریان انتخابات مجلس پنجم و در اطلاعیه ای که در جهت لزوم دفاع از کاندیداهای مجاهدین انقلاب اسلامی، کاندیداهای مستقل و طرفدار آزادی ها و همچنین کارگزاران در برابر کاندیداهای بازار و ارتجاع مذهبی بر آن تاکید کرد. راه توده در این اطلاعیه نوشت که «تعدیل» در برنامه اقتصادی تعدیل اقتصادی و طرفداری برخی از کارگزاران متشکل شده در گروهبندی سیاسی تحت همین نام از ادامه این تعدیل، عملاً صف آنها را از طرفداران خصوصی سازی لجام گسیخته جدا ساخته است.

در هفته های گذشته و در جریان کارزاری که برای انتخابات ریاست جمهوری در ایران جریان دارد، اخبار و اطلاعات قابل توجه دیگری نیز درباره آغاز تعدیل در برنامه تعدیل اقتصادی و شکست انتلاف بازار و طیف رسالت با دولت هاشمی رفسنجانی افشاء شده است.

روزنامه سلام در تاریخ ۱۹ اسفند ۷۵ نوشت: برنامه تعدیل اقتصادی و سیاست اقتصاد آزاد و اقتصاد بازار و سایر مقولات مربوط به آن برمی گردد به سیاست های کلی نظام و لزوماً این (بقیه در ص ۱۸)

برای سرگرم کردن این نیرو باید جبهه جدیدی در نظر گرفته می شد، تا جنگ واقعی در شهرها و علیه غارتگران شروع نشود. آنها در شهرها با روحانیونی روبرو شدند که در جبهه های جنگ مبلغ مرگ و بهشت بعد از مرگ و بی ارزش بودن این دنیا بودند، اما حالا خود در بهترین محله ها ساکن بودند و سوار بر مدرن ترین اتومبیل ها اینسو و آنسو می رفتند! آنها با حاج آقا زاده هائی روبرو شدند که از کنار دلالتی سلاح و واردات و صادرات بی درو پیکر بهشتی در این دنیا برای خود ساخته بودند. آنها بجای جبهه های خاکی جنوب، در شمال تهران با برج های سر به فلک کشیده روبرو شدند، که ساکنان آن از کنار جنگ به همه چیز رسیده بودند. این نیروی سرگردان باید کنترل می شد و به طریقی سازمان می یافت که کنترل آن در اختیار همان روحانیونی باشد که در طول جنگ مبلغ مرگ و بهشت در آن دنیا بودند. همانطور که ۱. الله کرم به نیابت از بازار و روحانیون طرفدار بازار و سرمایه داری می گوید، تشکیل جبهه جدیدی در دستور قرار گرفت.

این جبهه بجای آنکه مبارزه با غارتگران داخلی باشد و شعار آن حساب و کتاب پس دادن بازار و روحانیون بازاری باشد، جبهه مبارزه با منتقدان غارتگری و مخالفان مذهبی غارتگران و روحانیون طرفدار سرمایه داری شد. آن نشریاتی که در بالا به آنها اشاره شد، با همین هدف در صدها هزار نسخه منتشر شدند و می شوند، تا جبهه انحرافی را در برابر این نیرو قرار داده و آنها را از جبهه اساسی منفک کند. نقش حسین ۱. الله کرم و دست های پشت سر او در اینجا مشخص می شود، نه در مسخره کردن مزخرفاتی که می گوید و نشریات اپوزیسیون خارج از کشور آنها را برای خنده بزرگ می کنند! (۱)

بدین ترتیب، سروش ستیزی، نهضت آزادی ستیزی، توده ای ستیزی، جای سرمایه ستیزی، غارت ستیزی، بازاری ستیزی و ارتجاع ستیزی را گرفته و امثال ۱. الله کرم، حاج بخشی و حاج ده نمکی میدان دار شده اند. تمام تلاش آنست که نورافکن ها روی جبهه اصلی نیفتد. اگر بخواهیم این خواست ارتجاع حاکم عملی شود، وظیفه همه نیروهای مترقی نه همنوائی با جناح راست مهاجر برای مسخره کردن این نوع پدیده ها بلکه انداختن نورافکن روی جبهه اصلی است! حزب ۱. الله را نباید طرد کرد، آنرا باید علیه دشمن واقعی

حزب ۱. الله و تمام محرومان جامعه بسیج کرد! اینست هنر مبارزه سیاسی و توده ای! و این مهم نه با قهر کردن از این نیرو، بلکه با آشتی کردن با این نیروی زخم خورده در جنگ، که نقشی تاریخی در دفاع از استقلال کشور داشته ممکن است. جهت حرکت این نیرو را باید عوض کرد و متوجه غارتگران و خائنین به انقلاب کرد! در اینصورت تکلیف امثال ۱. الله کرم و ۱. الله کرم های پشت پرده خود به خود و توسط همین نیرو مشخص خواهد شد!

تاریخی که برای آغاز فعالیت سازمان «حزب ۱. الله» تحت فرماندهی حسین ۱. الله کرم عنوان می شود و اعترافی که خود حسین ۱. الله کرم درباره مبارزه با ظاهر غیراسلامی و نه مبارزه با سرمایه داری غارتگر و مشکلات اساسی جامعه می کند خود باندازه کافی گویای واقعیت است. او در مصاحبه خود می گوید:

«... انصار حزب ۱. الله از سه سال پیش تشکیل شد. اولین مانور امر به معروف و نهی از منکر ما سه سال پیش از میدان ولیعصر تا دانشگاه تهران انجام گرفت که مخالفت با فساد ظاهری و آغاز کار مانورهای امر به معروف و نهی از منکر بود.»

اشاره ۱. الله کرم به همان تظاهرات ضد بدحجابی است، که چند روز پیش از آن نیز با یورش به سخنرانی دکتر سروش در دانشگاه تهران شروع شده بود!

۱. الله کرم درباره حمله به جلسه سخنرانی دکتر سروش، که بدنبال هشدارهای آیت ۱. الله حکومتی «مکارم شیرازی»، رئیس دولتی حوزه علمیه قم به دکتر سروش برای خانه نشینی صورت گرفت، استحال فرهنگی را بعنوان بهانه اعلام داشت و گفت:

«... استحال فرهنگی یک موضوع جدی است که از بیرون از کشور هدایت می شود و بعضی از خودی ها هم از آن خواسته یا ناخواسته دفاع می کنند. خطر اصلی را ما در وضعیت کنونی جامعه مان یک تهدید فرهنگی می دانیم. ما با یک فکری که در پی مخالفت با حکومت دینی بود، روبرو بودیم... ما بدنبال این بودیم که یک حزب سیاسی مخفی، علنی بشود...»

۱. الله کرم، که در تمام طول این مصاحبه مشروح، حتی یک کلام درباره غارتگری در جامعه و نقش بازار بر زبان نمی آورد، نمی گوید و «مهدی نصیری» همکار و سردبیر نشریه «صبح»، که ارگان رسمی انصار حزب ۱. الله به حساب می آید نیز نمی پرسد، که اگر شما در پی علنی کردن احزاب غیر علنی هستید، چرا این کوشش را در تمام ۱۷ سال گذشته و برای علنی شدن «موتلفه اسلامی» نکردید؟

نظرات دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی

ایران، پیرامون انتخابات ریاست جمهوری

آزادی احزاب سیاسی

مهم تر از پیروزی در

انتخابات است!

دکتر ابراهیم یزدی که از سوی نهضت آزادی ایران، بعنوان نامزد این حزب برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری معرفی شده است، در تهران و پس از انتشار اطلاعیه نهضت آزادی ایران در این مورد، در یک مصاحبه شرکت کرده و نقطه نظرات خود را تشریح کرد. دکتر یزدی در این مصاحبه، در باره نامزدی خود، جهت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری گفت:

کاندیداتوری من توسط شورای مرکزی نهضت آزادی پیشنهاد شده، و این ادامه سیاستی است که در زمان حیات مهندس بازرگان برای شرکت فعال در این نوع رویدادها، چه انتخابات مجلس و چه انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفت. هدف از این سیاست عبارتست از مطالبه آزادی ها و حقوقی که به موجب قانونی اساسی برای ملت مقرر شده و مستمرا برخی و بخشی از این اصول نادیده گرفته می شود. این درست است که نهضت آزادی ایران در سال های گذشته مرتبا تحت فشار بوده، ولی این مانع از این نیست که ما این حقوق را مطالبه کنیم. بنابراین، این راهی است و وسیله ایست برای تامین آن حقوق و مرتبا چالش کردن حاکمیت برای تامین این حقوق. دولت مرتبا ادعا می کند که در ایران آزادی هست و قانون مستقر و برقرار است، خوب این را باید به محک آزمایش گذاشت تا ببینیم، که رفتار حاکمیت با احزاب مخالف خودش، نهضت آزادی ایران چگونه خواهد بود. میزان آزادی در هر کشوری میزان برخورداری احزاب مخالف از این آزادی هاست، و گرنه در هر شرایطی احزاب موافق با دولت از امکانات وسیع برخوردار هستند. از طریق شرکت در این انتخابات ما می خواهیم این حقوق خودمان را بدست آوریم.

در مورد تأیید و یا رد صلاحیت خویش در شورای نگهبان، دکتر یزدی گفت: یک وقت هست که آرزوی آنها مطرح می شود، خوب آرزوی آنها اینست که اصلا امثال ما در این نوع انتخابات شرکت نکنیم و برویم در خانه هایمان بنشینیم و آنها هم براحثی بتوانند ادعا کنند که در ایران آزادی هست. اما باید توجه داشت که فشارهای سیاسی در داخل ایران هست. خواست آزادی سیاسی یکی از عناصر اساسی انقلاب ما بود و این خواست همچنان در ایران قوی است و روز به روز هم فعالیت ها و حرکت هایی در داخل ایران می بینیم، گسترش پیدا می کند. اینکه شورای نگهبان چه واکنشی نشان خواهد داد، پیش بینی اش دشوار است، اما ما امیدواریم نظارت خودشان را در چارچوبی که قانون تعیین کرده اعمال کند و دست از موضع گیری های سیاسی بردارد و صلاحیت کاندیدای نهضت آزادی را تأیید کند.

درباره تشدید حملات تبلیغاتی روزنامه های جمهوری اسلامی، پس از اعلام نامزدی دکتر یزدی برای انتخابات ریاست جمهوری، دکتر یزدی، ضمن اشاره به حملاتی که به مراسم سالگرد درگذشت مهندس بازرگان شد، گفت:

این تبلیغات و ترور و ترور شخصیت پدیده جدیدی نیست. بنظر ما، اینها جزء نقل و نبات مبارزه سیاسی در ایران است. ما کسی نیستیم که از این حرف ها بترسیم و بلرزیم. ما ایستاده ایم برای آنچه که حق می دانیم، حق ملت است و خودمان را موظف می دانیم که از این حقوق ملت دفاع کنیم. ما از این صحنه سازی ها ترس و بیمی نداریم.

درباره نامه ای که نهضت آزاد به هاشمی رفسنجانی نوشته و خواهان رسیدگی حملات اخیر به مجالس بزرگداشت مهندس بازرگان شده است، دکتر یزدی گفت:

بعنوان ریاست جمهوری، ایشان مسئول همه این نوع مسائل هستند، اما هنوز جوابی و یا واکنشی ندیده ایم.

درباره اظهارات اخیر مهندس بهزاد نبوی، عضو شورای رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، که حضور کاندیدای نهضت آزادی را در انتخابات ریاست جمهوری پدیده ای مفید دانسته، دکتر یزدی گفت:

تا آنجا که من در روزنامه ها خواندم، ایشان مورد سؤال قرار گرفته بود، در یکی از سخنرانی هایش در دانشگاه و او اظهار داشته که اگر چنانچه شورای نگهبان تأیید کند صلاحیت کاندیدای نهضت آزادی ایران را، این به نفع جمهوری اسلامی ایران است و اگر رد کند به ضرر نظام جمهوری اسلامی ایران است. بنابراین ایشان از شخص خاصی تأیید نکرده است. ایشان این حرکت را تأیید کرده است. خوب از این جهت، این موجب امیدواری است و این نشان می دهد که آرام آرام ما می توانیم علیرغم اختلافاتی که در مسائل سیاسی وجود دارد به سمت و سویی برویم که همه مان بپذیریم که قانون حاکم باشد ولو اینکه در مسائلی هم اختلاف داریم، ولی این حق را برای همه گروه ها قابل باشیم که در صحنه سیاسی حضور داشته باشند. از این نظر یک حرکت مثبت بوده است.

درباره دیدگاه های کاندیداهای جناح های حکومتی، دکتر یزدی گفت: من در حال حاضر نظر خاصی را نمی خواهم ابراز کنم. از این سه کاندیدائی که از سوی سه جناح حاکمیت وارد صحنه شده اند، هر کدام با یک کارنامه و یک سابقه وارد صحنه شده اند و هر کدام معرف مواضع سیاسی، اقتصادی و دینی جریان خاصی در درون حاکمیت هستند. یکی از اینها کاندیدای خط راست است و خط راست در ایران کاملا شناخته شده است، بخاطر دیدگاه های مذهبی، که قشری و متحجر و از نظر سیاسی سرکوبگر و از نظر اقتصادی سرمایه داری تجاری او را معرفی می کند. جمعیت مؤتلفه اسلامی در راس این جریان است و مدعی است که ۴۰-۵۰ سال است که تشکیل شده است! اینها چنین نظریاتی دارند. کسان دیگری در میان طرفداران حاکمیت هستند، که اندیشه های متفاوتی دارند. آقای خاتمی معرف و نماینده این جریانات هست و سخنگوی این جریان است. بنظر من رقابت هم جدی است و انعکاس واقعیت نیروهای درون مجموعه هست! از این نظر مهم است بدانیم که چنین رقابتی هست و جدی هم هست و نیروها دارند منسجم می شوند بر روی یک پلتفرم معینی. در همین حد من اکنون می توانم این توضیحات را بدهم.

درباره حملات اخیر دبیر اجرایی حزب مؤتلفه اسلامی، آسدا الله بادامچیان علیه نهضت آزادی ایران، دکتر یزدی گفت:

ایشان دبیر اجرایی مؤتلفه اسلامی است. متأسفانه در ایران هنوز آن ادبیات و اخلاق سیاسی لازم بوجود نیآمده است و بنابراین در درگیری های سیاسی نه تنها ما مواضع دینی و اخلاقی شرع خودمان را هم رعایت نمی کنیم، بلکه اخلاق سیاسی متعارف در دنیا را هم مراعات نمی کنیم، در حالی که در جهان امروز تنوع افکار و اندیشه ها یک پدیده بسیار شناخته شده و طبیعی است. بخصوص در کشوری مثل کشور ما که دوران انتقالی تاریخی را طی می کند، طیفی از افکار و اندیشه ها وجود دارد و بسیار ابلهانه و تنگ نظران خواهد بود که یک گروه خود را محور همه چیز تصور کند و خودش را نماینده همه حق بداند و مطلق گرایی کند و خودش را حق ببیند. متأسفانه این روحیه در ادبیات سیاسی کشور ما وجود دارد و کسانی که صاحب قدرت هستند، تمامیت طلب و انحصار طلب هستند و همه حق را از آن خود می دانند و در برخورد با مخالفین خودشان هیچگاه رعایت اخلاق و نزاکت سیاسی را هم نمی کنند و حاضر هستند برای آنکه حریف سیاسی خودشان را از صحنه به در کنند، به هر انتهای متوسل شوند، این هم از همان مقوله است. بنظر ما این کارها فایده ندارد، تجربه شده است، ۱۷ سال است که از این مزخرفات درباره نهضت آزادی ایران و رهبران آن گفته اند و هر چه آنها بیشتر گفته است، توجه مردم و علاقه مردم به نهضت آزادی ایران بیشتر شده است!

دکتر یزدی، درباره دیدگاه های خود پیرامون سیاست خارجی، سیاست های اقتصادی و اجتماعی، بعنوان کاندیدای ریاست جمهوری گفت:

ما البته چنین امیدواری نداریم که کاندیدای نهضت آزادی ایران برنده شود و به این منظور هم وارد نشده ایم، بلکه قصد اولیه و عمده و اساسی ما اینست که حاکمیت بالاخره بپذیرد که احزاب سیاسی مخالف در ایران مشروعیت دارند و حق فعالیت دارند. اگر فقط همین را هم بدست آوریم، این یک پیروزی است که به مراتب مهم تر از رئیس جمهور شدن است. چرا که طی سالیان دراز، متأسفانه قبل و پس از انقلاب هیچگاه حاکمیت ارزش، اهمیت و مشروعیت احزاب سیاسی مخالف را نپذیرفته و تحمل نکرده است. اگر ما از طریق این مبارزات سیاسی کنونی خودمان موفق شویم که حاکمیت این قرص تلخ گنگنه را بخورد و این جام زهر را سر بکشد که بالاخره بآید بگوید که احزاب سیاسی مخالف، از جمله نهضت آزادی ایران حق فعالیت دارد، این گردش و پاگردی است در کشور ما، نشانه یک تغییر کیفی بسیار امیدوارکننده ای در صحنه سیاسی ایران خواهد بود. هدف اساسی ما در انتخابات کنونی این است. البته فرض

هموطنان عزیز و ارجمند خواهد رساند... در شرایط بحرانی کنونی که تهدیدها و خطرات خارجی علیه کیان کشور شدت یافته است، تنها راه پیشگیری و مقابله، اجازه و امکان فعالیت دادن به تمامی احزاب و گروه‌های سیاسی قانونگرا، کاستن تنش‌های سیاسی داخلی و فراهم ساختن زمینه‌های مناسب برای ایجاد وفاق ملی می‌باشد. نهضت آزادی ایران از مردم شریف ایران می‌خواهد که ناامید و دلسرد نبوده، با پایداری و استقامت و توکل بر خدای بزرگ، حق قانونی خویش را در تعیین سرنوشت خود مطالبه و اعمال کنند...

مصاحبه و اعلام آمادگی دکتر پیمان

دکتر پیمان رهبر "جنبش مسلمانان مبارز ایران" نیز در تهران اعلام داشت که خود را آماده نامزدی انتخابات ریاست جمهوری می‌کند و بزودی طرح و برنامه‌هایش را اعلام خواهد داشت.

دکتر پیمان در یک مصاحبه مطبوعاتی که در تهران و با شرکت در یک مصاحبه مطبوعاتی با حضور خبرنگاران خارجی و داخلی، پیرامون نظرات خود برای حضور در انتخابات ریاست جمهوری گفت: این حضور یکی از موثرترین راه‌ها برای ایجاد ارتباط با جامعه است. اول اینکه، این حق هر شهروندی است، که از مشارکت در سرنوشتش استفاده کند، گرچه مراکز قدرت این را نخواهند. ما باید این را عملاً اثبات کنیم و تحقق بخشیم. دوم اینکه از این انزوا و سکون که نیروهای آزادی‌خواه گرفتار آن شده‌اند، باید خارج شد، تا در صحنه عمل بتوان ارتباط ایجاد کرد و روی شرایط ایران تاثیر گذاشت. من و همفکرانم پیش شرط هر تحولی را تامین آزادی‌های فردی و اجتماعی می‌دانیم. مردم باید احساس امنیت کنند. در حال حاضر اعتماد میان مردم و دولت از میان رفته، اعتماد میان اقشار ملت و همکار و همبستگی آنها تضعیف شده، اعتماد میان جامعه ما، دولت ما و جامعه جهانی از بین رفته، یعنی تنش در این سه عرصه وجود دارد و اجازه هیچ پیشرفت و توسعه‌ای را نمی‌دهد و حل هیچ مشکلی امکان پذیر نیست. ما معتقد هستیم برای تنش‌زدایی بین ملت و دولت، ابتدا دولت می‌بایست حقیقتاً امکان بدهد، تا در سرنوشت خویش شرکت کنیم. شکاف عظیم طبقاتی که میان یک اقلیت دلال و غارتگر و اکثریت جامعه‌ای که دچار فقر شده و طبقه متوسطی که در فقر ذوب شده باید از بین برود، تا همبستگی ملی بوجود آید... رابطه دولت و ملت باید بگونه‌ای باشد، که تجاوز دولت و نهادهای دولتی جای خود را به امنیت قضائی بدهد. تا چنین شرایطی در مملکت فراهم نشود هیچ نوع امکان مشارکت مردم در توسعه ممکن نیست. دکتر پیمان در مورد جلوگیری سفرش به انگلستان گفت: همه هدف آن بود، که من در آن سخنرانی دانشگاهی، در لندن شرکت نکنم و چون مجوز قانونی برای ممنوع‌الخروج کردن من نداشتند، گذرنامه مرا پس دادند. ظاهراً همین که نگذاشتند من در آن برنامه شرکت کنم برایشان کافی بوده است. بنابراین، این ماجرا ارتباطی با رسیدگی به صلاحیت من در شورای نگهبان ندارد، مگر آنکه بر اثر اختلافات عقیدتی جلوی شرکت من در انتخابات را بگیرند، که این مغایر قانون است و مشروعیت شورای انتخابات را بیش از پیش زیر علامت سوال می‌برد.

کاندیداتوری مهندس سبحانی

بصورت همزمان، مهندس عزت‌الله سبحانی نیز که در گذشته عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران بوده است، آمادگی خود را برای نامزدی انتخابات ریاست جمهوری اعلام داشت. عزت‌الله سبحانی که مدیر مسئول نشریه "ایران فردا" می‌باشد، در نخستین اظهار نظرهای خود پیرامون طرح‌ها و برنامه‌هایش، از عدالت اجتماعی، آزادی‌ها، جلوگیری از انحصارطلبی، تغییر در مدیریت کشور و... سخن گفت.

در تهران، ابتدا خبر نامزدی عزت‌الله سبحانی برای ریاست جمهوری، در برخی روزنامه‌ها، بدون تعبیر و تفسیر منتشر شد، اما به فاصله یک روز، روزنامه "رسالت" حملات تبلیغاتی را علیه وی شروع کرد.

محال، محال نیست! اگر کاندیدای نهضت آزادی ایران پیروز شود، چه پلاتفرمی دارد؟ در صدر برنامه ما، توسعه سیاسی است. بحران سیاسی را ما باید حل کنیم، تا زمانی که آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک به موجب آنچه که در فصل سوم قانون اساسی بطور کامل تحقق پیدا نکند، ما نمی‌توانیم سایر مسائل را حل کنیم. بنابراین نهضت آزادی ایران، در راس پلاتفرمش اجرا و تامین آن حقوق و آزادی‌ها خواهد بود. بدون آن آزادی‌ها، تحقق حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان امکان پذیر نیست. وقتی هم می‌گوییم آزادی‌ها، منظور فقط آزادی برای نهضت آزادی نیست، برای تمام احزاب سیاسی اپوزیسیونی است، که در چارچوب قانون و قانونمند می‌خواهند در این سرزمین زندگی سیاسی داشته باشند و در چارچوب قانون حرف و نظر خودشان را بدهند.

ما بالاترین درصد کارشناس و تکنوگرات مهاجر را در حال حاضر در جهان داریم. این را آمار و ارقام می‌گوید. ایرانی‌ها هر جا بوده‌اند موفق‌ترین چهره‌ها در سطح علمی و اقتصادی هستند. اینها سرمایه‌های ملی ما هستند، و نمی‌توانیم از این صرف‌نظر کنیم. یک حکومت ملی در یک برنامه ملی که دارد باید شرایطی را فراهم کند که اینها بتوانند به کشور خودشان بازگردند و سهم خودشان را توسعه ملی ایفاء کنند. این که گفتیم بحران سیاسی را باید حل کنیم، یعنی اینکه با قانونمند کردن جامعه و با حل بحران سیاسی مان زمینه را برای حفظ و تامین امنیت شهروندان به حدی برسانیم که تمام ایرانیان علاقمند به مشارکت در آبادانی کشور بتوانند به کشورشان بازگردند.

درباره مناسبات با و روابط با امریکا دکتر یزدی گفت:

ایران نمی‌تواند ارتباط خودش را با جهان قطع کند، ما طرفدار عادی کردن این روابط هستیم، اما چیزی که برای ما مهم است و می‌تواند خطرناک باشد اینست، که اگر آزادی‌های سیاسی در جامعه نباشد، اگر روزنامه‌ها آزاد نباشند، اگر احزاب آزاد نباشند، خطر این وجود دارد که در پشت پرده بروند توافق‌هایی بکنند. در اینصورت ولو اینکه روابط هم عادی شود، آنوقت ملت یکباره متوجه می‌شود که توافق‌هایی شده که خلاف منافع ملی است. اینکه رابطه با امریکا برقرار بشود، (باتوجه به اینکه این امریکا بوده که رابطه‌اش را با ایران قطع کرده) مفید و لازم است، اما به شرط آنکه دولت با صراحت و بطور علنی و آشکار این برنامه و نیت خودش را اعلام کند، تا نهادهای قانونی مملکت، مثل مجلس بتواند در جریان این گفتگوها قرار بگیرد. منظور من اینست که گفتگوکنندگان در برابر نهادهای منتخب مردم باید جوابگو باشند. به گونه نشود که پشت پرده سازش‌هایی صورت بگیرد و بعداً مردم بفهمند که چه شده و این دیگر موقعی است که دیگر کار از کار گذشته است. ما این را شرط اصلی و اساسی برای بهبود روابط می‌دانیم.

دکتر یزدی کاندیدای ریاست جمهوری شد

نهضت آزادی ایران، با صدور اطلاعیه دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل این حزب را بعنوان نامزد ریاست جمهوری اعلام داشت. در اطلاعیه نهضت آزادی ایران از جمله آمده است:

... نهضت آزادی ایران، به عنوان بخشی از جنبش برای آزادی، معتقد است که تنها راه تامین و تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی ملت بیرون آمدن از لاک بی‌تفاوتی، ترک عزلت‌گزینی و انزواطلبی، قبول خطر در کارزار قیام قانونی منالمت‌آمیز مبارزه بی‌امان و بی‌وقفه سیاسی و استفاده بهینه از فرصت‌های مناسب از نوع انتخابات ادواری می‌باشد. شرکت نهضت آزادی در انتخابات ریاست جمهوری، همانند شرکت در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی، نه برای کسب قدرت، بلکه برای اتمام حجت و واداشتن حاکمیت به عقب‌نشینی در برابر ملت و تن دادن به حقوق و آزادی‌های مردم و قبول مشروعیت حضور و فعالیت احزاب سیاسی مستقل می‌باشد. در همین رابطه دکتر یدالله سبحانی از پایه‌گذاران نهضت آزادی، عضو شورای مرکزی نهضت و هم‌رزم شادروانان مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی، طی بیانیه‌ای از مردم خواسته‌اند که نسبت به سرنوشت خود بی‌تفاوت نباشند، بلکه فعالانه در انتخابات شرکت نمایند و از نامزدهای مستقل مورد اعتماد خود حمایت کنند. نهضت آزادی ایران به منظور ایفای وظیفه خود در قبال ملت و به منظور شرکت در انتخابات، بدین وسیله آقای دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل خود را رسماً به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری معرفی می‌نماید. ایشان بزودی سیاست‌ها، مواضع و برنامه‌های خود در زمینه‌های سیاسی، اعتقادی و مدیریت کشور را به اطلاع

مصاحبه مطبوعاتی - خبری

عزت ا لله سحابی در تهران

شورای نگهبان هیچ

دلیل قانونی برای رد

صلاحیت من ندارد!

*** اگر امکانات تبلیغاتی در این انتخابات بطور مساوی تقسیم شود، من شانس زیادی برای انتخاب شدن دارم!**

مهندس عزت ا لله سحابی، مدیرمسئول نشریه "ایران فردا" و عضو سابق رهبری نهضت آزادی ایران، که خود را برای انتخابات آینده ریاست جمهوری نامزد اعلام کرده است، در یک مصاحبه مطبوعاتی در تهران شرکت کرد. این مصاحبه با حضور خبرنگاران خبرگزاری های خارجی و برخی خبرنگاران داخلی انجام شد. مهندس سحابی، که از مبارزان ملی-مذهبی دوران سلطنتی است و سال ها در زمان شاه زندانی بوده است، در این مصاحبه گفت، که اگر کارزار انتخاباتی و امکانات تبلیغاتی بطور مساوی میان نامزدها تقسیم شود، شانس او برای انتخاب شدن بسیار است. عزت ا لله سحابی پس از پیروزی انقلاب، عضو شورای انقلاب شد، عضو مجلس خبرگان برای تدوین قانون اساسی بود و برای مدتی نیز سرپرستی سازمان برنامه و بودجه را در جمهوری اسلامی برعهده داشت. او چند سال پیش، بدلیل نامه ای، که در مخالفت با برنامه تعدیل اقتصادی دولت نوشته بود، به مدت ۶ ماه زندانی شد. آنچه را در زیر می خوانید نقطه نظرات عزت ا لله سحابی در مصاحبه مطبوعاتی وی در تهران (روز ۱۳ اسفند) و بمناسبت اعلام نامزدی اش برای ریاست جمهوری است، که از روی نوار پیاده شده است. درابتدای این مصاحبه، بیانیه ای که وی تهیه کرده و حاوی نقطه نظرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی او بود، درمیان خبرنگاران توزیع شد. مهندس سحابی دراین مصاحبه گفت:

بنظر من و با توجه به شرایط حاد و دشواری که مملکت ما با آن روبروست، رئیس جمهور باید چند ویژگی داشته باشد. مبارزه با انحصار طلبی، ایجاد وفای ملی، تامین آزادی و امنیت همگانی داخلی و خارجی، اصالت دادن به تخصص علمی و تعهد ملی در همه امور اجتماعی، توسعه متوازن اقتصادی براساس نگاه به درون و تاکید بر روند صنعتی و تولیدی و رفع اختلافات فاحش طبقاتی، تلاش جهت خروج از انزوای سیاسی با تشنج زدایی در مناسبات خارجی درچارچوب منافع ملی، اختیاری بودن عقاید و فرایض دینی و نفی اجباراجتماعی و اداری.

دراین مصاحبه در باره ولایت فقیه از عزت ا لله سحابی سؤال شد. او گفت: من ازهمان روز که این مسئله ۱۵-۱۶ سال پیش مطرح شد، نظر موافق نداشتم و خدمت خود مرحوم امام خمینی هم رسیده ونظراتم را گفته و بحث کرده ام، که برای تمام مسئولین نظام این مواضع من روشن است، اما چون من تابع قانون هستم وقانون اساسی هم بوسیله اکثریتی تصویب شده است و ما می خواهیم قانونمداری را در مملکت جاری کنیم، من به ولایت فقیه متلزم هستم و بنابراین پاس ولایت فقیه را می دارم و سعی می کنم و کوشش می کنم که از طریق گفتگو و تفاهم مسائل حل بشود.

در باره اختلاف طبقاتی درجامعه، سحابی گفت: فقر و اختلاف شدید طبقاتی، چیزی نیست که فقط نیروهای خارجی ز دست بگیرند. این را حتی خود آتایان هم اعتراف می کنند واین درحالی است که بر کشور است که بابقوه دارای قدرت و منابع طبیعی وانسانی است. اشکال این است که سرمایه گذاری اساسی برای تولید و اشتغال نمی شود. از طرف دیگر یک عامل مهم دیگر این فقر، تورم افسارگسیخته است، که این تورم دستگیر است. اگر چند عامل مهم برای آن بتوانیم بشماریم، اولین عامل هزینه های دولت است. ما معتقدیم که این هزینه ها را باید به حداقل کاهش داد و طرح های جدیدی زمینیه داریم که ۶-۵ سال روی آنها کار شده است. وقتی وضع به این گونه است، حتما لازم نیست توسعه خیلی شتاب داشته باشد، یک مقداری باز من باید بگویم که ما باید تا تورم مهار شود. ما امیدواریم بدین ترتیب مسئله فقرت حدودی حل شود.

درباره سیاست خارجی، سحابی گفت: همه ممالک دنیا اختیار خودشان را دارند، هرملتی خودش باید تصمیم بگیرد. مثلا درباره فلسطین، ما تابع تصمیم خود ملت فلسطین خواهیم بود نه اینکه ما آنها را بخواهیم هدایت کنیم. سازمان های فلسطینی هرطور که خودشان صلاح خودشان دانستند و بدان عمل کردند، ما خودمان را با آن باید هماهنگ کنیم. نباید تصمیمی را به آنها القاء کنیم. درحقیقت آن روندی که شورای منی فلسطین پیش بگیرد مورد تائید ماست. گروه های فلسطینی هم علیرغم اختلافاتی که نشان می دهند، ظاهرا با هم هماهنگی هایی را دارند.

درباره رد و یا تائید صلاحیت نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری، سحابی گفت: قاعدا و قانونا صلاحیت بند شورای نگهبان باید تائید کند زیرا که درانتخابات مجلس صلاحیت بند را تئیه کرد و از سال قبل تاکنون هم بنده نه جرم مشهودی ازبنده سر زده که پرونده ای درست شده باشد و نه اصرار ناگفته و ناشنیده ای کشف شده علیه بنده. بن براین طبق قانون و منطق باید صلاحیت من تصویب شود. من اعتقاد دارم که اگر امکانات انتخاباتی و تبلیغاتی بصورت مساوی تقسیم شود، شانس ما برای پیروزی درانتخابات زیاد است. این امکانات اکنون نیست و ما می کوشیم که این امکانات تامین شود. من اگر به ریاست جمهوری برسم تلاش خواهد کرد به فضای تشنج و خشونت کنونی خاتمه داده شود. درحال حاضر چنین وضعی درایران حاکم است. بی اعتمادی، نفرت، خشونت، اضطراب، عدم امنیت و بدین ترتیب مشکلات اقتصادی را هم بهتر می توانیم حل کنیم.

درباره ایرانیان خارج از کشور، سحابی گفت: درصورتیکه ما موفق شویم، اعتقاد داریم همه ایرانیان می توانند و باید به سرخانه و کاشانه شان بازگردند. آنها چند سالی را در یک جانی مهمان بوده اند و حالا باید به خانه شان بازگردند. البته فضای خارج با داخل مقاداری متفاوت است و طبیعی است که هرکس برمی گردد باید پاره ای مسائل فرهنگی داخل و فضای داخل خودشان را باید تطبیق بدهند. من فضای دولتی را نمی گویم، بلکه اشاره ام به فضائی است که مردم و ملت.

درباره نقش روحانیون در حکومتی که وی به ریاست جمهوری برسد، سحابی گفت: من با انحصارمذهبی دولتی موافق نیستم، ولی این بدان معنی نیست که از روحانیون استفاده نشود، روحانیون براساس تخصصی که دارند باید مورد استفاده قرار گیرند. ما با اینکه راس هر اداره و قوه ای حتما باید روحانی باشد و حکومت وابسته به یک قشر باشد موافق نیستم.

درباره مناسبات با امریکا، سحابی گفت: ما با اصل مناسبات موافق هستیم اما این امریکا بود، که در سال ۱۳۵۹ رابطه اش با ما قطع کرد، بنابراین باید امریکا خودش پیش قدم شود. مناسبات هم باید به گونه ای باشد، که هر دو طرف منافع متقابل هم را احترام بگذارند و ما هم اگر راهش بازباشد این کار را خواهیم کرد. درباره اسرائیل هم گفت، که ما اسرائیل را یک موجودیت غیر قانونی می شناسیم، باید بینیم فلسطینی ها چه می کنند و کار صلح به کجا ختم می شود، فعلا ما با اسرائیل کاری نداریم. ما با خود مردم فلسطین هماهنگی خواهیم کرد.

درباره وضع خاص موجود مملکت هم، من جنگ و ستیز و تشنج را درحال، حل کنند مسائل ایران نمی دانم و کوشش من آنست که با تفاهم و گفتگو مسائل را حل کنیم.

درباره حمایت از کاندیداتوری دکتر یزدی، مهندس سحابی و مهندس معین نر، که بنابه پیشنهاد دکتر یزدی ا لله سحابی خود را کاندیدا کرده اند(مراجعه کنید به راه توده شماره ۵۷) مهندس سحابی گفت، که اخیرا یک نامه یکصد امضائی درتهران منتشر شده که درآن از پیشنهاد پیر بنده، یعنی دکتر سحابی پشتیبانی شده و دراین نامه اسم من نیز قرار دارد. ما سه نفر نیز هنوز کسی را از میان خودمان انتخاب نکرده ایم، اما روابط و مذاکره داریم!

انتخابات ریاست جمهوری و اپوزیسیون خارج از کشور

نامه مردم

نشریه "نامه مردم" نیز، که مسئله انتخابات ریاست جمهوری را در حد انتشار تحلیل و تفسیری پیرامون آن نیز قابل نمی داند (و اساساً با مبارزه در داخل کشور کاری ندارد) در شماره ۵۰۰ (۷ اسفند) و در خبری کوتاه در صفحه دوم خود خبر کاندیداتوری دکتر خاتمی را اعلام داشت. نامه مردم به نقل از روزنامه همشهری و نه انبوه نشریات و روزنامه هائی که در ایران در ماه های اخیر انتشار یافته و مهمترین اخبار آن، مسئله انصراف میرحسین موسوی، تلاش برای ورود دکتر خاتمی به صحنه انتخابات، خبر کاندیداتوری دکتر خاتمی را اعلام داشت. نامه مردم از میان انواع بیانییه های مجامع دانشجویی و دانشگاهی در حمایت از ورود به صحنه دکتر خاتمی، مصاحبه های اخیر او که اغلب عنوان صفحه اول روزنامه های غیر وابسته به بازار و ارتجاع بوده، نطق های او در مجامعی که در آنها سخنرانی کرده، چند خطی از صحبت های او را که در تائید نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه بسوده انتخاب کرده و منتشر ساخته است! نخست ببینیم "نامه مردم" با چه لحن و کلام و چگونه با ورود به صحنه دکتر خاتمی برخورد کرده است. نامه مردم با عنوان "مواضع خاتمی چیست؟" بدون اشاره به هیچ یک از مواضع دیگر وی می نویسد:

«سید محمد خاتمی، نماینده گسره مجمع روحانیون مبارز در انتخابات آینده ریاست جمهوری، در سخنرانی که روز اول اسفند ماه در حسینیه بزرگ جماران ایراد کرد، از جمله (بدون اشاره به بقیه نظرات وی!) گفت: «نظریه فقهی امام امروز به صورت نظام درآمده است. محور نظام رهبری است و این خواست امام و مردم است و تقویت جمهوری اسلامی یعنی تقویت رهبر و باید در این راه تلاش فراوانی به عمل آورد... خط امام در انحصار اعضای گروه خاصی نیست و متعلق به همه است، تنها باید اختلاف ها را به رسمیت شناخت تا جامعه نشاط باید و هر کس تلاش کند که گرایش ها و گروه ها از نظام خارج شوند به نفع نظام کار نمی کند. معیار داوری ما هم باید حفظ و تقویت نظام باشد...» (نقل از روزنامه همشهری اول اسفند ماه ۷۵)

نویسنده نشریه "نامه مردم" که بنظرش کسی که می خواهد در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند، باید خود را ضد نظام اعلام داشته و با بندهای مربوط با ولایت فقیه و رهبری و... به مخالفت برخیزد، بی خبر از نبرد تنگاتنگی که در داخل کشور با طرفداران سرمایه داری تجاری، بازاری ها و ارتجاع مذهبی وجود دارد و در جستجوی کلامی که شعار "طرد ولایت فقیه" این نشریه را تائید کند، بدین شکل به مقابله با دکتر خاتمی برخاسته است! بدین ترتیب، نشریه مذکور، خوانندگان خود را، که باید توده ای ها باشند، در بی خبری از اوضاع داخل کشور نگهداشته و به رویاپروری های خود در مهاجرت ادامه داده و جلسه بازی و صلور بیانییه های چند آتش را به کار اساسی، روشنگری، تقویت جنبش و حضور در کنار آن ترجیح می دهد.

البته این نوع موضعگیری ها توسط نویسندگان و یا نویسندگان نشریه "نامه مردم" تازه گی ندارد. در همین نشریه و در انتقاد به بهزاد نبوی، از رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی نیز، در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس، به وی نیز که در ایران و در رهبری سازمانی حضور دارد، که مطابق قانون فعالیت علنی دارد، ایراد گرفته بودند که چرا از نظام دفاع می کند!

مقابله "نامه مردم" با نهضت آزادی و چپ مذهبی

از جمله شیوه های نشریه "نامه مردم"، که ما امیلوارسم ناشی از بی اطلاعی و کم دقتی نویسندگان آن باشد و نه قصد قبلی آنها در تحریف اخبار و رویدادها و گمراه ساختن خوانندگان این نشریه، مقابله ایست که در این نشریه با نهضت آزادی ایران، طیف همفکران عزت الله سبحانی و خود وی، طیف معروف به چپ مذهبی و... بی وقته پیگیری می شود. در این مورد چند نمونه را در زیر می آوریم:

براساس اسنادی که اخیراً نشریه "عصرما" در تهران منتشر ساخت، حزب موتلفه اسلامی به نمایندگی از سوی بازار و همچنین از سوی روحانیون طرفدار سرمایه داری تجاری و زمینداران بزرگ - از جمله آیت الله گلپایگانی - تلاش های بی وقته ای برای فلج سازی دولت میرحسین موسوی و برکناری او از نخست وزیری در دوران حیات آیت الله خمینی به خرج داده بودند. چاپ نامه های آیت الله گلپایگانی در این زمینه و همچنین اخبار مربوط به مراجعات مکرر سران موتلفه و روحانیون وابسته به آن به آیت الله خمینی برای تغییر دولت، باید باندازه کافی نظر توده ای ها را به خود جلب کرده باشد. این

نخستین واکنش ها پیرامون کارزار انتخابات ریاست جمهوری، در خارج از کشور نیز آغاز شد. در برخی از این واکنش ها، اساس انتخابات در جمهوری اسلامی زیر علامت سؤال قرار گرفته است و برخی نیز با واکنش منفی نسبت به کاندیداهای ریاست جمهوری، زمینه های اعلام تحریم انتخابات را فراهم می آورند. ما برای آنکه بعداً ناچار نشویم آرشبو مطبوعات خارج از کشور را ورق زده و مطالب مربوط به پیشگامان تحریم انتخابات را پیدا کرده و منتشر سازیم، بتدریج و طی شماره های پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، آنها را بتدریج منتشر خواهیم ساخت.

نخستین بیانییه تحریم انتخابات ریاست جمهوری، توسط حجت الاسلام سید مهدی روحانی، که در پاریس مستقر است، صادر شد. او که اخیراً از سفر آمریکا و سخنرانی در برخی مجامع فرهنگی آمریکا بازگشته است، اعلام داشت که این انتخابات باطل است و باید آنها را تحریم کرد. رادیو اسرائیل، که مجموعه ای از سخنرانی های سید مهدی روحانی را بصورت برنامه دنباله دار پخش می کند، این بیانییه را پخش کرد.

کیهان لندن برحسب معمول با انتشار اخبار مربوط به انتخابات، همراه با موضعگیری خاص خود، به استقبال انتخابات ریاست جمهوری رفت. براساس موضعگیری مرسوم در این هفته نامه، ستیز با طیف چپ مذهبی و مقابله با هر نوع امکانی که مردم بخواهند با استفاده از آن، فضای سیاسی-اقتصادی در جمهوری اسلامی را تغییر بدهند، نخستین مخالفت ها با کاندیدای طیف چپ مذهبی و کارگزاران شروع شد. کیهان لندن در سرمقاله اساسی خود در صفحه ۶ شماره ۶۴۷ (۱۶ اسفند) درباره کاندیداتوری دکتر محمد خاتمی و در اشاره به استعفای نامه او از وزارت ارشاد اسلامی (که بر اثر فشار نیروهای ارتجاعی در حکومت صورت گرفت) از جمله نوشت:

«...محمد خاتمی "جمود و تعجر و واپسگرایی" را "بزرگترین آفت حکومت و نظام به قدرت رسیده دینی" می داند و آرزوی روزی را می کند که زمینه ای فراهم آید که اندیشه جز با اندیشه برابر نهاده نشود و دلیل و برهان و منطق و انصاف، میان اندیشه ها و آرا حاکم شود».

با اینهمه، لحن نومیدهانه او نشان دهنده آن است که آرزوئی خام در دل می پرورد... آثای خاتمی، از خلوت ریاست کتابخانه ملی... با کدام امید بهبود، دوباره به صحنه سیاست گام نهاده است و این بار نه در مقام کمتر سیاسی وزیر ارشاد، بلکه به عنوان نامزد ریاست جمهوری. او در این فاصله چه نشانه هائی دیده است که ما ندیده ایم؟...

راه توده: البته این نوع موضعگیری که براندازی جمهوری اسلامی، با هدف بازگرداندن سلطنت به ایران را در نظر دارد، چندان تعجب آور نیست و اساساً، همانطور که در همین موضعگیری کوتاه نیز مشخص است، کیهان لندن و هدایت کنندگان اصلی آن، با مبارزه مردم در داخل کشور کاری ندارند، امید آنها هر چه بدتر شدن اوضاع، دخالت آمریکا و اسرائیل در امور داخلی ایران و بازگرداندن قدرت به قدرت از کف دادگان است! از نظر آنها - همانطور که در این موضعگیری نیز کاملاً مشخص است - کسی که نسبت به اوضاع انتقاد دارد، باید برود خانه اش، منتظر فروپاشی بنشیند. هیچ تلاشی، از جمله اعلام نامزدی برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، از جانب منتقدان، از نظر کیهان لندن جایز نیست. طبعاً رشد آگاهی مردم، و تحمیل عقب نشینی به حکومت و در واقع تغییر تناسب قوا در حکومت و گشایش فضا برای تغییرات مثبت و متری در ایران، نه تنها هدف این طیف نیست، بلکه همانطور که در برخورد با دکتر خاتمی نیز مشخص است، آنها از بازگشت به صحنه امثال وی، میرحسین موسوی، بهزاد نبوی و... بیم و هراس نیز دارند. بر اساس همین بیم و هراس است که امثال "حیات الله عسگرآولادی"، دبیر کل حزب "موتلفه اسلامی"، "علینقی خاموشی"، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و تمامی وابستگان این طیف از مرحمت و عنایت بیشتری توسط نویسندگان کیهان لندن برخوردارند! (صفحه اقتصادی کیهان لندن ملو از موضعگیری های مثبت به سود این طیف و برنامه خصوصی سازی است که آنها طرفدارش می باشند)

تاجر جای است، جرمه کرده بودند یا تهدید به پخش عکس های خانوادگی کرده بودند و یا ...

خانم رهنورد: پدر موسوی یک بازاری جزء و متدین است که بعضی ها برای فشار روی موسوی ممکن بود به پدرش فشار بیاورند ولی نهایتا هیچ گزکی نداشتند. در مورد پخش عکس هم این را اولین بار از شما می شنوم و تا حالا این مسویر را نشنیده بودم. تازه پخش هم نکنند، چه اشکالی دارد؟ خانوادگی است دیگر.

خبرنگار: منظور عکس های خصوصی خانوادگی است.

خانم رهنورد: ما هیچ وقت عکس های خانوادگی خاصی نداشته ایم. همین جا می گویم هر کاری دلشان می خواهد، علیه ما نکنند. چون من و موسوی و بچه هایمان به تمام معنی بریده هستیم.

خبرنگار: از چی بریده اید؟!

خانم رهنورد: از همه این بازی ها

خبرنگار: خوب اگر این طور باشد و از تمام بازی ها بریده باشید، پس از سیاست و انتخابات و ...

خانم رهنورد: خیر این طور نیست. ما، خوشبختانه، ضمن این که از بازی بریده ایم، به آرمان پیوسته ایم. وقتی آدم به آرمان پیوسته، ریشه در آن حیاتی ترین پارامترهای زندگی دارد و من و موسوی و بچه هایمان واقعا به این ریشه ها پیوسته ایم و در نتیجه از بازی بریده و به آرمان پیوسته ایم و همیشه حاضریم.

خبرنگار: نکته ای که از لحاظ سیاسی در این تحولات اهمیت دارد، اینست که بالاخره از انصراف مهندس موسوی چه جریانی بیش از همه سود خواهد برد: راست سنتی یا راست افراطی؟

خانم رهنورد: من تحلیل دیگری از این راست سنتی و غیره و غیره دارم. آیا واقعا اینها خیلی تفاوت دارند؟ من که تفاوتی نمی بینم.

راه توده: در مطبوعات داخل کشور این دو جریان "راست"، یعنی موفقه اسلامی، روحانیت مبارز و سازمان ها و تشکلهای ضربتی آنها، نظیر انصار حزب الله و همچنین روحانیت قشری که پایگاهش عمدتا در قم و دیگر مراکز مذهبی است و مجلس خبرگان و حوزه علمیه قم را در اختیار دارد، چنین نامیده می شوند. در اینجا صحبتی از راست مدرن (یعنی کارگزاران) و یا طیف چپ، که موسوی خود کاندیدای آنها بود و همچنین مجمع روحانیون مبارز نیست و نامه مردم یا از این مقولات و دسته بندی ها خبر ندارد و یا خبر دارد و برای همراه ساختن اذهان خوانندگان اینگونه مسائل را مغشوش منعکس می کند. همسر موسوی خود و شوهرش را بریده از حقه بازی های رایج در طیف راست و ارتجاعی حکومت اعلام می دارد، اما نامه مردم به گونه ای خبر را منعکس می کند که آنها هم بریده اند و لابد به زعم و میل نویسندگان نامه مردم رفته اند در خانه هایشان نشسته اند، تا جمهوری اسلامی خود به خود فروپاشد!

برای درک دقیق تر آنچه که همسر میرحسین موسوی می گوید، ادامه این مصاحبه را عینا به نقل از همان شماره نشریه زنان بخوانید:

«خبرنگار: از نظر من که سوال می کنم، تفاوت دارند.

خانم رهنورد: مسلما موسوی در زمان هشت سال اداره کشور سیاستی را اعمال نمی کرد که سرمایه دارها خوششان بیاید. برای کسانی که می خواهند بازار و اقتصاد را پایه های قدرت سیاسی خودشان قرار بدهند، مسلما کاری نمی کرد و سیاست و مدلی نداشت که اینها بهره مند شوند. اینها هم می دانستند که اگر موسوی دوباره در موضع حکومت قرار بگیرد، باز هم سیاست هائی را به نفع تجار بزرگ و سرمایه دارهای وابسته (اشاره مستقیم به بازار و موفقه اسلامی، یعنی همان طیف راست)، که متاسفانه دوباره در کشور ما ظاهر شده اند، اعمال نخواهد کرد. به هر صورت اگر موسوی روی کار می آمد، اینها منافعشان تداوم پیدا نمی کرد. در هر حال دوره راست است، با طیف های متنوع آن. البته ناراضیاتی مردم هم پارامتری است که به طور طبیعی اینها را کم کم متزوی خواهد کرد.

خبرنگار: ناراضیاتی مردم از چه؟

خانم رهنورد: از قدرت داشتن طرفداران تراکم سرمایه در بخش خصوصی.

خبرنگار: پس می توانیم نتیجه گیری کنیم که راست سنتی بیش از همه از کناره گرفتن مهندس موسوی خوشحال می شود؟

خانم رهنورد: با طبقه بندی شما، فقط راست سنتی نیست که بهره مند می شود، بلکه راست مدرن هم می تواند بهره مند شود.

«...»

ما درباره این نوع انعکاس اخبار و رویدادها در نشریه "نامه مردم" قضاوت را به خوانندگان این نشریه واگذار می کنیم.

اشاره برای دقت نظر پیرامون یورشی است که جناح بازار و ارتجاع مذهبی برای انصراف مهندس میرحسین موسوی از نامزدی برای انتخابات ریاست جمهوری سازمان دادند. این طیف انواع توطئه ها را در این دوران به اجرا گذاشت و حتی عکس های خانوادگی او و نامه های مبادله شده بین رهبر کنونی جمهوری اسلامی "علی خامنه ای" و میرحسین موسوی در دوران ریاست جمهوری "علی خامنه ای" را در مجلس اسلامی پخش کرد و ...

پس از اعلام انصراف میرحسین موسوی از کاندیداتوری ریاست جمهوری، همسر وی "زهرا رهنورد" که خود نیز نویسنده و پژوهشگر اسلامی است، در گفتگویی مشروح با نشریه "زنان" در تهران اشاره به دلائل انصراف میرحسین موسوی کرد. بخش های مشروحه از این مصاحبه را "راه توده" منتشر ساخت. در این مصاحبه به موارد فشار به میرحسین موسوی برای اعلام انصراف و نظرات وی برای برنامه اقتصادی مورد نیاز ایران کنونی و بسیاری از مسائل دیگر اظهار نظر شده بود. (ما بار دیگر به همه توده ای های علاقمند به پیگیری مسائل داخل کشور توصیه می کنیم، این مصاحبه را در شماره ۵۵ راه توده صفحه ۱۳ بخوانند)

نشریه نامه مردم مدت ها پس از انتشار این مصاحبه در تهران و باز انتشار آن در راه توده، چند خطی از این مصاحبه را که هیچ ارتباطی با مجموعه مطالب مطرح شده در این مصاحبه نداشت، با عنوانی بکلی گمراه کننده و نادرست، در صفحه دوم شماره ۴۹۸ خود منتشر ساخت. برای آنکه بدقت دانسته شود، نامه مردم چه نقشی را در بی خبرنگاه داشتن خوانندگان خود از اوضاع داخل کشور ایفاء می کند و چگونه برای انحراف افکار خوانندگان خود به تحریف واقعیات می پردازد، تا شعار و سیاست خود را سیاستی سرخ و انقلابی و رو به رشد و مورد حمایت در داخل و خارج کشور نشان دهد، عین خبر منتشره در نامه مردم را ابتدا می آوریم:

«من و موسوی بریده ایم»

در پی عدم قبول پیشنهاد نامزدی ریاست جمهوری، مجله زنان که در تهران منتشر می شود، در مصاحبه جالبی با همسر موسوی از او پیرامون علل این تصمیم موسوی سوال کرد که وی فشارهای جنبی و "بازی های سیاسی" را علل واقعی این تصمیم دانست. دکتر زهرا رهنورد، همسر موسوی در پاسخ خبرنگار مجله زنان از جمله گفت: «همین جا می گویم هر کاری دلشان می خواهد، علیه ما نکنند، چون من و موسوی و بچه هایمان به تمام معنی بریده هستیم.

— از چی بریده اید؟

— از همه این بازی ها ...

— س: نکته ای که از لحاظ سیاسی در این تحولات اهمیت دارد، این است که بالاخره از انصراف مهندس موسوی چه جریاناتی بیش از همه سود خواهد برد: راست سنتی یا راست افراطی؟

ج: من تحلیل دیگری از این راست سنتی و غیره دارم. آیا واقعا اینها خیلی تفاوت دارند؟ من که تفاوتی نمی بینم.

آنچه در بالا آمد همه خبری است که از مصاحبه چهار صفحه ای خانم رهنورد در مجله زنان انتخاب شده و در نشریه نامه مردم منعکس شده است! همه این وصله پینه چند خطی، با عنوان تحریک آمیز و تحریف شده "ما بریده ایم" بدان دلیل و انگیزه بوده است تا مثلا از قول خانم رهنورد هم نوشته شود، که جناح ها با یکدیگر هیچ تفاوتی ندارند! یعنی تائید سیاست و مشی نادرستی که از سوی "نامه مردم" پی گرفته می شود و همه هم بریده اند و امید می به هیچ نوع تحولی ندارند، از جمله موسوی و همسرش! بنابراین توده ای ها بیخود به رویدادهائی نظیر انتخابات در جمهوری اسلامی دل خوش نکنند و دنبال تحلیل های "راه توده" نروند!

حالا ببینیم واقعا خانم رهنورد چه گفته است! گفته است "ما بریده ایم؟" (به مفهوم کساره گیری و از نفس افتادن - مفهومی که با خواندن عنوان نامه مردم به ذهن می آید-) و یا منظور دیگری داشته است.

ما در زیر عین این بخش از مصاحبه خانم رهنورد را به نقل از نشریه زنان (شماره ۳۱ - آذر ۷۵) می آوریم و قضاوت را به خود خوانندگان و بویژه به همه توده ای هائی که هنوز "نامه مردم" را می خوانند و آنرا شایسته ارگان مرکزی حزب توده ایران می دانند واگذار می کنیم:

«خبرنگار: راجع به شایعاتی که در مورد اعمال فشارهای جانبی به ایشان "میرحسین موسوی" رواج دارد، چه می گوئید؟ مثلا اینکه پدرشان را که

نهضت آزادی ایران، در انتخابات مجلس پنجم شرکت کرد و در آستانه برگزاری انتخابات، اعلام داشت که کاندیداهایش بدلیسل انواع محدودیت‌هایی که رژیم بر آنها تحمیل کرده (از جمله جلوگیری از سخنرانی‌های انتخاباتی در مساجد و...) این کاندیداها از کاندیداتوری انصراف اعلام داشته، اما بدین معنی نیست، که نهضت آزادی با رای دادن و حضور در انتخابات مخالف است. هم اعلامیه نهضت آزادی در این مورد در راه توده و برخی دیگر از نشریات خارج از کشور منتشر شده و هم ادامه این سیاست از سوی نهضت آزادی و در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری باندازه کافی گویا و روشن است. «نامه مردم» در ماه‌های پیش از برگزاری انتخابات مجلس، طی مطلبی که محتوای آن ضرورت تحریم انتخابات بود، مدعی شد، که دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل این نهضت با شیخ محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه ملاقات کرده است. البته ماخذ این خبر نیز کیهان لندن و نیروز بود، اما نامه مردم با قاطعیت و بعنوان بخشی از تحلیل خود آنرا منتشر ساخت. دکتر یزدی در جریان سفر به اروپا و شرکت در یک کنفرانس اسلامی در آلمان با هیاتی از سوی راه توده و در چارچوب دیدارهایی که وی با برخی رهبران احزاب و جریان‌های سیاسی خارج از کشور داشت ملاقات کرد. مشروح این ملاقات و مذاکره در راه توده منتشر شد. دکتر یزدی در این دیدار به خبری که «نامه مردم» پیرامون دیدار وی با شیخ محمد یزدی منتشر شده بود، اعتراض کرد، که نظر و اعتراض او در این باره نیز در راه توده منعکس شد. مجموع این نظر آن بود، که سران نهضت آزادی با شیخ محمد یزدی، در ارتباط با انتخابات و این نوع مسائل دیدار نکرده‌اند و در زمان حیات مهندس بازرگان و در چارچوب تلاش برای اعزام مهندس امیر انتظام از زندان به بیمارستان، دیداری با مقامات قضائی انجام شده است. مشروح این مسئله نیز بصورت اطلاعیه از سوی نهضت آزادی در ایران انتشار یافته است.

این مورد برای ورود به ادعاهای مکرری که در «نامه مردم» منتشر می‌شود و هدف آن ظاهراً لطمه زدن به مناسبات حزب توده ایران و احزاب داخل کشور است، کافی بنظر می‌رسد. حال بپیشین نویسنده ظاهراً بی‌خبر از همه جای «نامه مردم» که لابد از شرکت نهضت آزادی در انتخابات ریاست جمهوری و کاندیداتوری دکتر یزدی نیز بی‌خبر است، یکسال پس از انتشار آن گله دکتر یزدی از مطلبی که در «نامه مردم» منتشر شده بود، چه می‌نویسد و چه درسی از این ماجرا گرفته است. نویسنده «نامه مردم»، که همچنان دو دستی به مدال پرافتخار تحریم انتخابات چسبیده و دست بردار هم نیست، می‌نویسد:

«راه توده» از موضوع سخننگوی دبیرکل «نهضت آزادی»، ابراهیم یزدی، توهین‌های نامبرده به حزب توده ایران را تکرار و از مواضع حزب ما انتقاد می‌کند...»

(توجه باید داشت که دکتر یزدی با تصریح اینکه هر حزب و سازمانی سیاست خود را پیش می‌برد و ما دخالت در این زمینه را حق خود نمی‌دانیم، تنها گله کرده بود، که باید اخلاق سیاسی داشت و خبر نادرستی مثل دیدار من و شیخ محمد یزدی را منتشر نکرد. این توضیح و خواست که بنظر ما نیز منطقی است، توهین به حزب توده ایران، انتقاد از مواضع حزب، که منظور همان مطالبی است که در نامه مردم منتشر می‌شود و... معرفی شده است. البته بنظر می‌رسد، که همه این شیوه‌ها برای تحریک احساسات توده‌ای‌ها و گمراه ساختن افکار آنهاست)

ادامه مطلب نامه مردم را در شماره ۴۹۹ (۲۳ بهمن) و تقریباً یکسال پس از ماجراها و رویدادهای هوشیارکننده داخل کشور، که نویسنده نامه مردم هم باید از آنها طرفی بسته باشد، در زیر بخوانید:

«بنظر ما در این زمینه تنها کافی است به اعلامیه «نهضت آزادی» در مورد «تحریم انتخابات رجوع کرد، تا روشن شود که تمامی پیش‌بینی‌های ما در مورد خد مردمی و نمایی بودن این انتخابات» و بازی‌های رژیم برای گرم کردن تنور انتخابات درست بوده است...»

(توجه باید داشت که نهضت آزادی در اعلامیه خود هیچ سخنی از تحریم نراند و این نویسنده نامه مردم است که به زعم و برداشت خود چنین ادعایی را مطرح می‌کند و در واقع خلاف واقعیت می‌نویسد)

نامه مردم ادامه می‌دهد: «در این زمینه در اعلامیه نهضت آزادی» می‌خوانیم: «نهضت آزادی به قصد و نیت ضربه زدن به حاکمیت وارد صحنه انتخابات نشده بود، اما مجموعه اعمال و رفتار حاکمیت، بیش از عملکرد دگراندیشان یا ضد انقلاب در داخل و خارج از کشور، به اعتبار و آبروی آن نزد ملت و افکار مردم جهان لطمه وارد آورد... بعد از تأیید صلاحیت این سی نفر (از ۱۵ نفر کاندیدای نهضت آزادی)، از طرف هیات‌های نظارت چندین بار تماس‌هایی با آنان گرفته شد و در مذاکره حضور و سپس تلفنی از آنها خواسته شد که در مورد اعتقادشان به ولایت مطلقه فقیه، موضع مثبتی، به طور کتبی و یا شفاهی، اعلام نمایند...» همانطور که ملاحظه می‌کنید،

این کج روی، در همین محدوده باقی نمی‌ماند. «نامه مردم» همدا و همگام با کیهان لندن و دو روزنامه «رسالت» و «شما» (ارگان مستقیم حزب مؤتلفه اسلامی) طیف چه مذهبی را در شماره ۴۹۹ خود زیر ضربه گرفته و در جریان تندترین تنش‌های داخل کشور پیرامون انتخابات ریاست جمهوری، درباره این طیف می‌نویسد:

«... مجمع روحانیون مبارز... کارنامه روشن و مشخصی از عملکرد اقتصادی، اجتماعی دارد، افزون بر اینکه پایگاه طبقاتی و ارتباط تنگاتنگ رهبری آن با بخش‌هایی از بورژوازی تجاری ایران نیز به اندازه کافی روشن است. (دقیقاً همان تبلیغاتی که رسالتی‌ها درباره پدر میرحسین موسوی به عنوان تاجر چای راه انداختند و همسر موسوی نیز بدان پاسخ داد)... صحبت ما با این نیروها و دیگر نیروهای این طیف، همان حرفی است که اکثریت قاطع مردم ما نیز با آنها دارند. این آقایان برای بیش از یک دهه بر کلیه امور مملکت، از قوه مجریه تا مقننه و قضائی حاکم بوده‌اند. در زمان نخست وزیری میرحسین موسوی، مجلس داری رفسنجانی، کرویسی، دادستانی کل موسوی خوینیه‌ها، ریاست ری شهری بر پیدادگاه‌های انقلاب و کنترل محتشمی بر ارگان‌های سرکوبگر بزرگترین جنایات، دهه‌های اخیر کشور ما در شکل کشتار هزاران زندانی سیاسی، از جمله صدها تن از رفقای قهرمان ما در زندان‌های رژیم صورت گرفت.»

راه توده: بدین ترتیب نامه مردم در کشتار زندانیان سیاسی، هیچ نقشی برای عاملین و توطئه چینیان واقعی قائل نمی‌شود و کسانی را در شرایط کنونی زیر ضربه می‌گیرد، که باندازه کافی توسط عاملین واقعی کشتارها و خیانت به آرمان‌های انقلاب زیر ضربه هستند! همه تحلیل طبقاتی از این طیف هم همان می‌شود که رسالت درباره تجارت جای توسط پدر میرحسین موسوی عنوان می‌کند. البته در اینجا کارگزاران و طیف چه عمدتاً و برای چنین تحلیل طبقاتی بکری یکسان معرفی می‌شوند! اگر «خلخال» را هم نامه مردم کنار دیگر اسامی یاد شده قرار داده بود، آنوقت لیست مورد نفرت و کینه راست مهاجر و بورژوازی سلطنت طلبان دو آتشه کامل شده بود! براساس این نگرش و گمراهی ناشی از آن نسبت به اوضاع ایران طی ۱۸ سال گذشته است، که نویسنده نامه مردم هیچ نوع نوسان در توازن قوا در جمهوری اسلامی از بدو تاسیس آن نمی‌بیند و کابینه میرحسین موسوی را یکدست و صاحب قدرت مطلق در جمهوری اسلامی فرض می‌کند. ما توصیه می‌کنیم، نویسنده نامه مردم، افشاگری‌ها و بورژوازی‌های اخیر آیت الله گلپایگانی به آیت الله خمینی، فراکسیون ۹۱ نفره مجلس در دوران حیات آیت الله خمینی و مخالفتش با کابینه موسوی و همچنین انواع توطئه‌های طیف بازار و ارتجاع را که در نشریه «عصرما» انتشار یافته و راه توده نیز بخش‌هایی از آنها را منتشر ساخته مطالعه کند و پس از تکمیل اطلاعاتش دست به قلم برده و در ارگان مرکزی حزب از این نوع مطالب بنویسد! در همین افشاگری‌های اخیر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در نشریه عصرما، چند بار و در ارتباط با بسته شدن روزنامه میزان و یورش به نشریات تصریح شده است، که دولت موافق بسته شدن میزان و دیگر مطبوعات نبود، بلکه این جناح و طیف «بازارمارتجاع» بود، که از روی سر دولت در این مورد اقدام کرد.

ستیز با نهضت آزادی

در بسیاری از شماره‌های «نامه مردم» می‌توان نقطه نظرانی شبیه آنچه که درباره طیف چه مذهبی بدان اشاره شد پیدا کرده و منتشر ساخت، اما چون تصور بر اینست که اشاره‌ای برای درک این مشی کافی است. اگر صداقتی در کار باشد و غم بازسازی واقعی حزب در سینه، این نوع نویسندگان باید برای دورانی به بازخوانی نشریات داخل کشور، مرور نشریات حزب در دوران فعالیت علنی آن در داخل کشور و مقایسه مشی و نگرش کنونی خود با واقعیات داخل کشور پرداخته و سپس به قضاوتی جدید درباره خود بنشینند.

اکنون به نشانه‌های دیگری در ارتباط با نهضت آزادی بپردازیم، که اتفاقاً این جریان سیاسی نیز بشدت در این دوران از سوی جناح راست و ارتجاعی و سرمایه داری تجاری بازار زیر ضربه است و در خارج از کشور نیز راست مهاجر اغلب با کینه و ستیز با رهبری آن رویرو می‌شود. ظاهراً کسانی که طرفدار جبهه هستند و به قول خودشان می‌خواهند جبهه‌ای وسیع برای مقابله با دیکتاتوری تشکیل دهند، باید با وسواس زیاد درباره احزاب و سازمان‌های سیاسی سبزیه آنها که در داخل کشور فعالیت دارند رویرو شوند.

نظرات ما در مورد نهضت آزادی، از جمله دیدار و مذاکره آنان با رژیم، بر خلاف ادعای آقای یزدی که ما را متهم به دروغ پردازی در این زمینه می‌کند، عین واقعیت است.»

راه توده نه سخنگوی نهضت آزادی است و نه موظف به پاسخگویی به آنچه که "نامه مردم" مدعی است. اگر این نهضت در این مورد توضیح داد، البته برای روشن شدن افکار توده‌ای‌ها و آشنائی بیشتر با آن نقشی که "نامه مردم" در مهاجرت برعهده گرفته این توضیح را منتشر خواهیم ساخت، اما گمان می‌کنیم هر توده‌ای مقداری آشنا به مسائل داخل کشور با خواندن این توضیحات "نامه مردم" این سوال و جواب‌ها در ذهنش مطرح شود:

اولا شما مدعی شده بودید، که دکتر یزدی با شیخ محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه، ملاقات و گفتگو کرده است (امری که از نظر راه توده هیچ نوع جرم و اتهامی را همراه ندارد و بر فشار به رژیم برای پذیرش فعالیت علنی احزاب در داخل کشور می‌افزاید) و ما چرا هم باز می‌گردیم به ماه‌ها و حتی نزدیک به یکسال پیش از برگزاری انتخابات مجلس. آنچه که بعنوان سند ملاقات بدان استناد کرده و در تایید خبر منتشره در نامه مردم عنوان کرده‌اید، تماس نهضت آزادی با هیات‌های نظارت است. ما فکر می‌کنیم کسی که در "نامه مردم" دست به قلم می‌برد باید این حداقل اطلاعات را داشته باشد، که هیات‌های نظارت در وزارت کشور تشکیل می‌شود و کار ثبت نام و تایید صلاحیت مقدماتی کاندیداها را بر عهده دارد. در این مرحله سوابق کاندیداها بر اساس مقررات قانونی مطرح است. عضو مجلسین شاهنشاهی نباید برده باشد، ساواکی نباشد، جرم و جنایت مرتکب نشده باشد و یک سلسله دیگر از این ضوابط، که درحال حاضر التزام عملی (تفسیری خود ساخته از سوی ارتجاع مذهبی و بازاری‌ها) به ماده مربوط به "ولایت فقیه" در قانون اساسی نیز بهانه‌ای برای رد صلاحیت کاندیداها در این مرحله نیز شده است. بدین ترتیب تماس با وزارت کشور و هیات‌های نظارت، که برای هر کاندیدائی اجباری است و می‌تواند چند بار نیز تکرار شود و حتی کار به بحث و مذاکره و مشاجره نیز بکشد (به اعلامیه حزب توده ایران درباره رد صلاحیت کاندیداها پیش در انتخابات مجلس اسلامی در دوران فعالیت علنی مراجعه کنید) ارتباطی با وزارت دادگستری و قوه قضائیه و شیخ و محمد یزدی ندارد! که نویسنده "نامه مردم" آنرا مدرکی در اثبات ادعاهای خود مطرح می‌کند! ما امیدواریم نویسنده و منتشر کننده "نامه مردم" بدانند، که در نخستین انتخابات مجلس نیز کاندیداهاى حزب توده ایران، همین مسیر را طی کردند و در وزارت کشور خود را ثبت نام کردند و هیات‌های نظارت با آنها ملاقات کردند. این نوع ارتباط‌ها، ارتباطی قانونی و علنی است. پس از تایید و یا رد صلاحیت کاندیداها در این مرحله (همانطور که درباره کاندیداهاى نهضت آزادی نیز پیش آمد) شورای نگهبان قانون اساسی کار رسیدگی به صلاحیت کاندیداهاى تایید شده از سوی هیات‌های نظارت را شروع می‌کند. بنابراین وظیفه هیات‌های نظارت رسیدگی قانونی به سوابق اشخاصی است که خود را نامزد انتخاباتی اعلام می‌کنند. در مرحله دوم شورای نگهبان، صلاحیت این افراد را با توجه به ضوابط خود بررسی می‌کند. ترکیب شورای نگهبان، توازن قوا در جامعه و یک سلسله عوامل متعدد دیگر در تایید و یا رد صلاحیت‌ها موثر است. برای نمونه شورای نگهبان کنونی و ضوابطی که تحت تاثیر تشریت مذهبی، طرفداری از سرمایه داری و تحت نفوذ بازار و سرمایه داری تجاری ایران اعمال می‌کند در انتخابات دور اول مجلس و تحت تاثیر نیروی انقلاب نمی‌توانست چنین ضوابطی را اعمال کند. بنابراین اختیارات این شورا و حضور و یا عدم حضور، باقی مانده و یا حذف آن از قانون اساسی و یا هر تحول دیگری، مانند مسئله ولایت فقیه و یا تغییر قانون اساسی بستگی مستقیم به توازن قوا و رشد جنبش مردم دارد. عبور کاندیداهاى حزب توده ایران در نخستین انتخابات، که زنده یاد "طبری" بیشترین آراء را در آن و از میان کاندیداهاى حزب بدست آورد، نمونه روش و غیر قابل انکاری است، هم درباره مسیرقانونی که در بالا بدان اشاره کردیم و هم تفسیری که از توازن قوا بدان اشاره شد.

بنابراین نباید از نویسنده "نامه مردم" پرسید، که با چه هدفی این ستیز را ادامه می‌دهید و مناسبات حزب توده ایران با احزاب و سازمان‌های سیاسی را خراب می‌کنید؟ یکسال پس از انتخابات و بر ملا شدن این همه واقعیات در داخل کشور، آنهم در آستانه انتخابات دیگری که در جریان است، علیرغم تصریح برخی از احزاب تحریم کننده انتخابات مجلس پنجم، مبنی بر غلط بودن این تحریم، این همه اصرار و پافشاری بر یک سیاست نادرست برای چیست؟ همان سازمان اتحاد کار، فدائیان، حزب کمونیست ایران و کومله که با اقتضای خود را در کنار آنها قرار داده و همگی را مفتخر به سیاست تحریم انتخابات کرده‌اید (مراجعه کنید به شماره ۴۹۹ نامه مردم صفحه ۶) امروز بتدریج هر کدام حرف و نظر دیگری دارند، از رویدادها آموخته و نظرات خود را

اصلاح کرده‌اند. به سخنرانی "مصطفی مدنی" در شهر کلن آلمان مراجعه کنید که در شماره ۵۷ راه توده منتشر شده است. سرمقاله نشریه "کار" را در شماره ۵۷ راه توده و در پایان مقاله وارده به راه توده بخوانید. سرمقاله‌های اخیر ارگان حزب دموکراتیک مردم ایران هم در این شماره راه توده مرور کنید و جمله "تحریم انتخابات بهترین سیاست نبود" فرخ نگهدار، از رهبران سازمان فدائیان اکثریت را هم به خاطر بسپارید. بعد از مرور این همه واقعیات باز هم تکرار همان حرف‌ها و ادعاهای یکسال پیش، چه معنی دارد؟ چرا باید بدنبال صفت جانشین "شجاعت" برای "راه توده" که به قول نویسنده نامه مردم یگانه نشریه‌ای بود، که با شهامت بر ضرورت شرکت در انتخابات تاکید کرد، بگردید؟

سازمان فدائیان اکثریت

سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - نخستین واکنش خود را نسبت به انتخابات ریاست جمهوری، با ترک سیاست تحریم شروع کرد. نشریه "کار"، ارگان مرکزی این سازمان در شماره ۱۵۰ (سوم بهمن ۷۵) در سرمقاله خود تحت عنوان "ضرورت هماهنگی نیروهای اپوزیسیون در انتخابات آتی ریاست جمهوری" نوشت:

«...معرفی کاندیدای مشترک از سوی نیروهای اپوزیسیون نه مشروط به پذیرش ارگان‌های جمهوری اسلامی که اساسا فراتر و در برابر آن است؛ این اقدام می‌بایست نه بر مینا و با نیت پیروزی در انتخابات غیر دموکراتیک کنونی، بلکه برای گام گذاری در راستای یگانه و هماهنگ کردن مردم و نیروهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی و نیز کسب حمایت‌های بین‌المللی از مبارزه مردم در راستای تامین حق تعیین سرنوشت سیاسی تلقی گردد. سازمان ما در همین راستا و برای ایجاد این حد از هماهنگی بین نیروهای اپوزیسیون خواهد کوشید. همچنین ما آمادگی داریم پشتیبانی از کاندیداهائی را که موضع دفاع از آزادی‌های سیاسی و مخالفت با ولایت فقیه را داشته باشند، مورد بررسی قرار دهیم.»

"راه کارگر" به استقبال "تحریم" شتافت!

نشریه "راه کارگر" نیز همانطور که پیش بینی می‌شد، در واکنش به زمزمه غلط بودن سیاست تحریم انتخابات مجلس پنجم توسط رهبران سازمان فدائیان اکثریت و انتشار برخی مقالات پیرامون ضرورت فعال بودن در انتخابات ریاست جمهوری در نشریه "کار" به انتقاد از مواضع جدید این سازمان پرداخت. نشریه "راه کارگر" در شماره ۱۴۲ خود که در بهمن ماه ۷۵ منتشر شده است، طی گزارش مفصلی از اوضاع ایران تحت عنوان "نگاهی به وضعیت رژیم در آستانه انتخابات ریاست جمهوری..."، که بجای جنبش مردم و مقاومتی که در داخل کشور وجود دارد، عمدتا متکی به تخیلاتی پیرامون مناسبات اروپا و جمهوری اسلامی است، می‌نویسد: «...ستاره بخت رفسنجانی در حال افول است (اصطلاحاتی که به سبک نشریات سرمایه داری غرب بکار گرفته می‌شود و سرتو آن معلوم نیست کجاست و این صعود و افول چه معنایی دارد؟) و بجای آن جناح تاریک اندیش تر و خودکامه تری سکان قوه مجریه را در چنگ خود می‌گیرد.»

"راه کارگر"، سپس با این تحلیل داهیهانه، چنین ادامه می‌دهد: «...در این میان در حالیکه نمی‌توان منکر فعالیت پاره‌ای از چپ‌های لیبرال شد (منظور فدائیان اکثریت است که زمزمه دوری از سیاست تحریم انتخابات و توجه به تحولات داخل کشور را شروع کرده و از سیاست و مشی که سوپر انقلابی آقایان راه کارگری فاصله گرفته‌اند!) که بجای خود ارزشمند است، اما قرار گرفتن در میان سیاست کلان مبنی بر رفرم در نظام سیاسی - مذهبی حاکم و نزدیکی با نیروهای ضد دموکرات از یکسو و تمکین به برخی ملاحظات عملی جنبش مقاومت و آزادی از دیگر سو، تلاش‌های آنها را کم اثر و غیر هدفمند می‌سازد (لا بد سیاست‌های راه کارگر خیلی هدفمند و پر اثر است)»

راه کارگر ادامه می‌دهد: «... بعنوان مثال نگاهی به طرح کاندید ریاست جمهوری از سوی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در شرایطی که حتی جناح‌های درونی و رقیب رژیم اسلامی بسادگی جرات کاندید کردن خود را ندارند و میرحسین موسوی نخست وزیر کابینه جنگ با اشاره رهبر به کنار می‌رود و حجت الاسلام خاتمی برای پی بردن به نظر رهبر و اجازه ضمنی گرفتن از وی به دیدار رهبر می‌شتابد، طرح کاندید مستقل چه محلی از اعراب دارد؟ آیا برای گرم کردن تنور انتخابات است؟! در بساط و در دامن نظام جمهوری اسلامی چیزی برای دفاع کردن موجود نیست. تنها با افشای خیمه شب بازی انتخاباتی رژیم، و سازماندهی جنبش توده‌ای برعلیه کلیت نظام می‌توان به دموکراسی وفادار ماند.»

مقاله وارده

چرا "نامه مردم" و

"رسالت" باید یک

موضع داشته باشند؟

الف. مانی

حمایت گروه کارگزاران از نامزدی دکتر محمد خاتمی، برای ریاست جمهوری، موجی از انتقاد و تبلیغات تفرقه‌انگیزی را در نشریات وابسته به ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بازار بدنبال آورد. نشریات وابسته به این ارتجاع، بویژه روزنامه بی نیاز از توصیف "رسالت" طی مطالب و مقالات متعدد اظهار نظرهای گذشته وابستگان به طیف چپ مذهبی را نسبت به وابستگان گروه کارگزاران و دولت هاشمی رفسنجانی برجسته ساخته و بدین ترتیب این اتحاد انتخاباتی را زیر ضربه گرفته‌اند. روزنامه رسالت، در پاسخ می نویسد، که اتحاد به معنی یگانگی در تمام زمینه‌ها نیست و هر کس با حفظ نظرات خود می تواند برای رسیدن به هدف مورد تفاهم و توافق با دیگران اتحاد کند. آنها همچنین می نویسند، که اتحاد کنونی برای مقابله با "انحصارطلبان" (نامی که برای روحانیت مبارز، حزب موتلفه اسلامی و سرمایه داری بازار گذاشته‌اند) شکل گرفته است. این ستیز، که بویژه موجب نگرانی بازاری‌ها و ارتجاع مذهبی شده، همچنان در نشریات و روزنامه‌های داخل کشور تا آخرین روز انتشارشان در سال ۷۵ ادامه یافت. ستیزی که تصور نمی رود علیرغم همه تدابیری که اندیشیده‌اند و شورای مصلحت را براساس آن شکل جدید داده‌اند نیز خاتمه یابد.

این گزارش فشرده از کارزار انتخاباتی، برای آشنائی خوانندگان "مقاله وارده" به راه توده ضروری به نظر می رسد و تصور نمی کنیم نویسنده مقاله نیز با آن موافق نباشد. اما مقاله وارده:

"(نشریه) نامه مردم در شماره ۴۹۷ مطلبی تحت عنوان "اتلاف چگونه و با چه کسانی" چاپ کرده است. هدف نگارنده مطلب مذکور تاکید و برجسته کردن اختلافات فکری گذشته دو جناح "خط امام" و "کارگزاران" است و کوشش می شود اختلاف نظرهای چهار سال قبل این دو جناح در مقطع فعلی پایدار و عمده جلوه داده شود، تا به نتیجه مطلوب و متاسفانه آراسته گرایانه نویسنده ختم شود.

موضوع از این قرار است که گروه "تشکل‌های همسو" که ائتلافی از طرفداران جناح رسالت-موتلفه اسلامی است، در یکی از خبرنگارهای خود مطلبی را با عنوان "اتلاف با کدامین رویکرد؟" منتشر ساخته است. البته جهت ایجاد شکاف و اختلاف بین ائتلاف دو جناح "خط امام" و "کارگزاران".

متاسفانه نامه مردم نیز همان روش و سیاست و استدلال جناح رسالت-بازار را در رابطه با ائتلاف دو جناح مذکور تکرار کرده که دلیل عدم دور اندیشی سیاسی و بی توجهی و بی اطلاعی نویسنده نامه مردم از وقایع داخل کشور می باشد. نمونه‌های استدلال مشابه نامه مردم و "رسالت" از این قرار است:

رسالت-دوم دیماه ۷۵: «سؤال مهم و مسئله سازی که ... مطرح می باشد، چگونگی ائتلاف خط امام با کارگزاران سازندگی (است). چگونه است که جناح خط امام، جناحی که شعار دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی را سرلوحه مرام و عمل خود قرار داده است، با گروهی همبستگی و هم پیمانی می نماید که سیاست‌های اجرائی ایشان (یعنی کارگزاران) در چند سال گذشته مخالف مواضع خط امام بوده است؟!»

چنانکه ملاحظه می شود رسالت می کوشد اختلاف نظرهای چند سال گذشته کارگزاران را با خط امامی‌ها دوباره زنده کرده و به میان بکشد و اختلافات قبلی را به زمان حال انتقال داده تا از آب گل آلود ماهی بگیرد. البته مطالب مشابه دیگری نیز در روزنامه رسالت مشاهده می شود؛ از جمله: «البته در صورت ائتلاف فوق، جریانات مذکور (کارگزاران و خط امامی‌ها) باید هزینه سیاسی سنگینی را متحمل شوند، چرا که هر کدام از آنها به نوبه خود در گذشته مواضع صریحی را در مقابل دیگران داشته‌اند و قاعدتاً باید توضیح دهند انجام این ائتلاف چه معنایی را در بردارد؟» (بولتن تشکل‌های همسو شماره ۴)

حال ببینیم محتوای جمله‌های بالا که مواضع جناح حجتیه و بازار را منعکس می کند، چگونه به وسیله نامه مردم تکرار شده است: «در هفته‌های اخیر بحث بر سر ائتلاف احتمالی گروه‌های خط امام و گروه کارگزاران سازندگی با حدت بیشتری در جریان بود، به طوری که مرعشی، نماینده کرمان و از فعالین جناح کارگزاران اعلام کرد: «احتمال ائتلاف بین کارگزاران و مجمع روحانیون مبارز وجود دارد...» در پاسخ به این احتمال و شایعات، روزنامه رسالت در شماره ۲ دیماه ۷۵ خرد مقاله‌ای با عنوان ائتلاف با کدامین رویکرد، به نقل از خبرنگار شماره ۴ تشکل‌های همسو درج کرد که در آن گروه خط امام به عدم پایبندی به اصول اعلام شده از سوی خودشان متهم شدند. نامه مردم سپس ادامه می دهد: «در این مقاله رسالت ضمن نقل موضع گیری‌های گروه‌های خطر امام در مورد گروه کارگزاران می نویسد: «علت بروز چنین شبهه‌های اساسی آن است که برخی گروه‌های همسو با مجمع (روحانیون مبارز) که در صفحه سیاسی کشور فعال هستند و در سال گذشته متأسفانه نقش سخنگوی جریان خود را ایفا نموده‌اند، چنین مختصاتی را برای کارگزاران... ترسیم کرده بودند، که "جریان فکری مزبور مورد حمایت ایدئولوژیک قدرت‌های بزرگ غربی است... چنانچه بنابر استقرار یک نظام سرمایه داری در جمهوری اسلامی باشند، تنها جریان فوق قادر به استقرار آن خواهد بود... این طیف هر راه حلی جز راه حل سرمایه داری را مردود می شمارد - نظام اقتصادی آینده آل آن یک نظام سرمایه داری مدرن و در عین حال وابسته است که با نظام سرمایه داری جهانی پیوندی ارگانیک دارد...»

نامه مردم این فاکت‌ها را به نقل از روزنامه رسالت منتشر ساخته است و رسالت نیز خود این فاکت‌ها را از نشریه عصر ما، در سال ۱۳۷۲، یعنی زمانی که خط امامی‌ها و کارگزاران با یکدیگر اختلاف شدید داشتند و کارگزاران متحد رسالتی‌ها بودند، نقل کرده است. نکته‌ای که نامه مردم هیچ اشاره‌ای بدان نمی کند و خوانندگان را در بی خبری نگه می دارد. در این دوران کارگزاران بصورت یکپارچه و مصمم از سیاست تعدیل اقتصادی پیروی می کردند و خط امامی‌ها بشدت علیه آن موضع می گرفتند، که البته این موضعگیری‌ها در آن زمان هم در نامه مردم راه نداشت!

در این زمان مجمع روحانیون هنوز فعالیت علنی خود را شروع نکرده بود، انتخابات مجلس پنجم برگزار نشده بود، فراکسیون‌های متحد در مجلس تشکیل نشده بود و طبعاً کارگزاران نیز طرفدار تعدیل در تعدیل اقتصادی نشده و ائتلاف با رسالتی‌ها را بهم نزده بودند. بنابراین انتقادهای و اختلافاتی که رسالت اکنون برجسته می کند و نامه مردم ذوق زده آنها را به نقل از رسالت انتشار می دهد مربوط به دوران و شرایط دیگری است. شرایطی که با امروز ارتباطی ندارد.

نشریه عصرما در شماره ۵ دیماه ۷۵ خود و در افشای این حیل ارتجاع و روزنامه رسالت می نویسد: «رسالتی‌ها می گویند که آیا این دو جریان می توانند در جریان انتخابات ریاست جمهوری زیر یک سقف جمع شوند و ائتلاف کنند؟»

و نامه مردم در همان شماره ۴۹۷ خود، به پیروی از سیاستی که رسالتی‌ها در داخل کشور پی می گیرند، با کلمات و مضامینی مشابه "رسالت" در همین ارتباط می نویسد «براستی آیا حتی عناصر هوادار این گروه‌ها (خط امام و کارگزاران) نباید نسبت به این همه تناقض رفتاری و دیدگاه‌های متفاوت دچار شک و شبهه شوند؟ مگر ممکن است گروه‌هایی که مدعی مخالفت با سرمایه داری‌اند، با طرفداران سرمایه داری، موافقان جامعه دو قطبی با طرفداران عدالت اجتماعی و... زیر یک سقف جمع شوند و ائتلاف کنند؟»

همانطور که ملاحظه می شود، کلمات پایانی جمله، یعنی "زیر یک سقف جمع شوند و ائتلاف کنند" هم در نامه مردم و هم در روزنامه رسالت عیناً و در مضمونی مشابه تکرار شده است!

حال ببینیم نشریه "عصرما" که توسط رسالتی‌ها زیر ضربه گرفته شده و ائتلاف انتخاباتی آنها هم به نوشته رسالت و هم نامه مردم عجیب به نظر

پایگاه و جایگاه موتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی!

* پایگاه حزب "موتلفه اسلامی" کدام است و تشکیلات وسیعی که توانسته در سال های پس از پیروزی انقلاب بوجود آورد، چگونه است؟

بدنبال مطالب مشروح و مختلفی که "راه توده" پیرامون حزب موتلفه اسلامی و سران آن منتشر ساخته، نامه های گوناگونی دریافت شده، که در بسیاری از آنها توضیحاتی پیرامون سوال بالا خواسته شده است. با توجه به اطلاعاتی که "راه توده" در گذشته و در این ارتباط در اختیار خوانندگان خود گذاشته است، تلاش می شود، تا با توجه به تحولات جدید موتلفه اسلامی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و میان دوره ای مجلس، اطلاعات تازه ای را منتشر سازیم.

تشکیل هسته اولیه "موتلفه اسلامی" به سال ۱۳۴۲ باز می گردد. در آن زمان از ائتلاف ۶ "میات عزاداری" وابسته به بازار تهران "جمعیت های موتلفه اسلامی" تشکیل شد. از جمله بنیانگذاران این جمعیت اسدالله لاجوردی، سرپرست کنونی زندان های ایران و بویژه زندان اوین، حبیب الله عسگرولادی، وزیر معروف بازگانی پس از انقلاب و حاجی مهدی عراقی بودند. از این جمع حاجی مهدی عراقی، در ابتدای پیروزی انقلاب رئیس زندان قصر تهران شد. در این زمان هنوز زندان های ایران و بویژه زندان اوین، گوهر دشت و ... مجده دایر نشده بودند و زندانیان زندان قصر را نیز عمدتاً افراد وابسته به نظام سلطنتی و ساواک تشکیل می دادند. حاجی مهدی عراقی، که در زندان شاهنشاهی نیز نسبت به دیگر سران موتلفه، سلوک مناسب تری در ارتباط با زندانیان دگراندیش داشت، خیلی زود در جمهوری اسلامی ترور شد و لاجوردی جانشین وی شد.

حبیب الله عسگرولادی در دورانی که در کابینه میرحسین موسوی در مقام وزیر بازرگانی قرار داشت، در واقع وظیفه وی سازماندهی مقاومت در برابر ملی شدن بازرگانی خارجی از درون حکومت بود. امری که به معنی نابودی پایگاه طبقاتی موتلفه اسلامی و ارتجاع محسوب می شد.

پس از آن که عسگرولادی، از کابینه میرحسین موسوی کناره گرفته شد، سرپرستی کمیته امداد امام خمینی به وی واگذار شد. وی به سرعت این کمیته را به پایگاه گسترش تشکیلاتی موتلفه اسلامی تبدیل کرد. این کمیته با بودجه دولتی جمعیت عظیمی را در شهرها و روستاها تحت عنوان کمک به مجروحین و معلولین سازمان داده و مشغول جمع آوری نفقات تحت فرمان موتلفه اسلامی شد. تعداد اینگونه افراد از ۲۵ میلیون تا ۴ میلیون نفر اعلام شده است. بدین ترتیب موتلفه اسلامی جمعیتی به این عظمت را در انقیاد مالی خود گرفته و عضو حزب خود می شناسد! بنا به گزارش مطبوعات داخل کشور، هم اکنون کمیته امداد تهاجم وسیعی را برای بدست گرفتن "سازمان تامین اجتماعی" آغاز کرده است و حتی لایحه ای در این خصوص نیز به مجلس برده شد که با مقاومت روبرو شده و فعلاً معوق مانده است. بنی تردید در مجلس یکسخت ارتجاع این قانون در ادامه روند خصوصی سازی همه جانبه اقتصاد کشور تصویب شده و بر قدرت موتلفه اسلامی افزوده خواهد شد.

سازمان تامین اجتماعی، یکی از بزرگترین و ثروتمندترین موسسات ملی در ایران است که هم اکنون نزدیک به ۵ میلیون ایرانی به صورت بیمه و بیش از ۲۰ میلیون ایرانی تحت پوشش آن قرار دارند. این سازمان دارای خنود ۲۳۰ مرکز درمانی و ۳۲ بیمارستان است. در صورت ادغام سازمان تامین اجتماعی در کمیته امداد، سرروشت و آینده نزدیک به ۲۵ میلیون نفر از محروم ترین اقشار و طبقات اجتماعی به دست موتلفه اسلامی و حجتیه سپرده خواهد شد.

عسگرولادی، درعین حال که دبیرکل حزب موتلفه اسلامی است، بی وقته از ضرورت عدم حضور احزاب سیاسی در جمهوری اسلامی دفاع

می رسد، خود چه پاسخی دارد. البته باز هم این نوع پاسخ ها و مباحث جدی داخل کشور، در نامه مردم جانی ندارد!

نشریه عصرما در شماره ۵ دیماه ۷۵ خود، در رابطه با این شیوه برخورد رسالت می نویسد: رسالت «نگران از دورنمای شکست استراتژی کسب حاکمیت انحصاری (خود) از طریق جلب همکاری سایر جناح های ضد انحصارطلبی است و تلاش کرده است هر نوع هماهنگی سیاسی بر سر این هدف انقلابی و ملی را نامشروع جلوه دهد.»

عصرما ادامه می دهد: رسالت القاء می کند «اگر این جریان (خط امام) در مدعیات خود ضاقد است، نباید دست هیچگونه همکاری به کارگزاران بدهد و لایذ باید آن ها را رها کند، تا همچون مجلس چهارم با "راست سنتی" ائتلاف کنند... ما سیاست داخلی جناح بازار را مخالف روح آزادی و آزادگی در جمهوری اسلامی و سیاست خارجی آنرا مغایر استقلال میهن اسلامی مان تلقی می کنیم. سیاست های اقتصادی آنان را نیز در جهت ایجاد شکاف طبقاتی بیشتر و مخالف رشد و توسعه اقتصادی می دانیم... در یک کلام اعمال سیاست های جناح بازار موجب محدودیت آزادی های سیاسی، فعالیت های مطبوعاتی و شکوفائی فرهنگی می شود. از آنجا که ما در بین جناح های داخل نظام مواضع این جناح (رسالت) را زیان آورتر از بقیه ارزیابی می کنیم، لذا طبیعی است که به منظور جلوگیری از صدمات وارده به نظام از ناحیه اعمال سیاست های این جناح، در مقاطعی خاص ضمن حفظ اصول و مواضع خود بصورت تاکتیک برخی هماهنگی هایی را با بعضی از جناح های دیگر بعمل آوریم. هماهنگی بین جناح خط امام و گروه کارگزاران سازندگی در مورد انتخابات رئیس و هیات رئیسه مجلس از این قبیل بود. ضمناً این وحدت نظر در حالی بود که کاندیدای ریاست مجلس از سوی خط امام و کارگزاران، در لیست انتخاباتی هر دو جناح قرار داشت.» عصر ما ادامه می دهد: «سوال ما از شما برادر عزیز (رسالتی ها) این است که کجای این کار با معیارها و اصول مورد اعتقاد جناح خط امام مغایرت دارد؟... خط امام از آن جهت انتخابات آتی ریاست جمهوری را بسیار مهم می داند که نتیجه آن می تواند به استقرار یکی از دو حالت تکثر سیاسی و یا انسداد سیاسی منجر شود و بر همین اساس از همه نیروهای حق جو، آزادی خواه و عدالت طلب می خواهد که با هوشیاری و تمام توان در این صحنه حضور به هم رسانند و با آرای خود اجازه پیروزی به تمامیت خواهان ندهند.»

جا ندارد که این سوال از نویسنده و یا نویسندگان "نامه مردم" هم بشود؟ این تاسف آور نیست که معنی و مفهوم تاکتیک و مبارزه مرحله به مرحله از مذهب یونی از آن دست که نظراتشان را در بالا آوردیم، بهتر و دقیق تر از نویسندگان نامه مردم درک کرده اند؟

(بقیه تعدیل در تعدیل..... از ص ۸)

سیاست ها امری غیر قابل برگشت نیست؛ همچنان که دولت علیرغم اصرار بر اجرای سیاست تعدیل و اقتصاد آزاد در سال های ۷۴ و ۷۵ ناگزیر از توقف بخشی از این سیاست ها و برنامه ها شد و سیاست تک نرخی کردن ارز را رها ساخت و به شدت قیمت ارز را کنترل کرد و با خرید و فروش آن در بازار آزاد به عنوان قاچاق برخورد کرد، بخشی از قیمت ها را کنترل کرد و قوانین تعزیرات را که مخصوص دوران تثبیت بود اجراء کرد و پاره ای اقدامات دیگر، که چنانچه این اقدامات را افزایش می داد تقریباً کل برنامه های تعدیل را با خطر مواجه می ساخت... بنابراین سازندگی برای کشور غیرقابل برگشت است، ولی برنامه تعدیل ممکن است مورد قبول رئیس جمهور آینده باشد و هم می تواند آن را تغییر دهد.

ماهانامه "صبح" نیز اخیراً با ناطق نوری مصاحبه ای انجام داد. ناطق نوری در این مصاحبه شرح دقیق تری از ماجرایی تعدیل در تعدیل اقتصادی ارائه داد و همان نکته ای را تأیید کرد که تاکنون بارها از زبان رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی، از جمله بهزاد نبوی در خصوص این تعدیل در تعدیل مطرح کرده است. ناطق نوری به نشریه صبح، چاپ آذرماه ۷۵ گفت:

«... در دو سال اخیر، بالاخره خود مسئولین کشور اعم از مجلس و دولت به اینجا رسیدند که تعدیل نمی تواند جواب بدهد. چون دیدند با حذف یارانه ها و رها شدن قیمت ارز، نابسمانی به وجود می آید، بنابراین ناگزیر شدند در مجمع تشخیص مصلحت بنشینند و آن تعدیل را هم تعدیل کنند.

راه توده بارها و در اشاره به ضرورت درک جنبش مردم و توان آن و همچنین تعمیل عقب نشینی ها توسط این جنبش به حکومت، تعدیل در تعدیل اقتصادی را یک پیروز برای جنبش معرفی کرده و همچنان بر این پیروزی پای می فشارد.

خاطر آن بود که این گروه به عنوان رقیب متولفه در جریان انتخابات حاضر شده بود!

بادامچیان در کنار آیت الله یزدی در قوه قضائیه، همان نقش را ایفاء می کند که گویا قرار است عسکراولادی در کنار ناطق نوری، بعنوان معاون ریاست جمهوری ایفاء کند.

با آنکه در رهبری متولفه اسلامی هیچ عضو "روحانی" وجود ندارد، اما این حزب همواره بنام "دفاع از روحانیت"، برخی روحانیون وابسته به خود را جلو انداخته و خود پشت سر آنها امور را گردانده است.

عضو دیگر رهبری متولفه اسلامی، محسن رفیق دوست است که متهم اصلی در پرونده سرقت ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات است. وی نیز در کنار عسکراولادی در شورای سرپرستی کمیته امداد عضویت دارد، ولی مقام اصلی او همان ریاست "بنیاد مستضعفان و جانبازان" است، که بزرگترین کارتل اقتصادی ایران محسوب می شود و پشتوانه مالی تشکیلات متولفه اسلامی است. روزنامه رسالت را که مانند روزنامه رستاخیز دوران شاهنشاهی، کمترین خواننده را در جمهوری اسلامی دارد، باید بخشی از هزینه ای دانست که به حساب مستضعفان، اما در خدمت مستکبران از طریق این بنیاد مصرف می شود. به همین دلیل همانگونه که بنیاد مستضعفان تحت هدایت رفیق دوست به پنجره ورود سرمایه خارجی و شرکت های چند ملیتی به ایران تبدیل شده است، روزنامه "رسالت" نیز به عنوان سرسخت ترین مدافع تعدیل اقتصادی و بالطبع خصوصی سازی و به غارت دادن ثروت های کشور انجام وظیفه می کند.

از دیگر کارگزاران متولفه که ضمناً از آنها به عنوان اعضای کابینه ناطق نوری نام برده می شود، علینقی خاموشی است. علینقی خاموشی کارخانه دار و عضو شورای پول و اعتبار کشور است که ضمناً ریاست اتاق بازرگانی و صنایع را نیز در اختیار دارد. بنا به نوشته کیهان لندن، خاموشی «یکی از شخصیت های بسیار با نفوذ بازار تهران است و ضمناً از سیاست آزادسازی اقتصادی نیز به شدت هواداری می کند» (کیهان لندن ۱۸ اسفند ۷۳) به همین دلیل است که کیهان لندن در چارچوب اجرای دستورات بانک جهانی وی را برای در دست گرفتن "سکان وزارت اقتصاد و سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی جمهوری اسلامی" نامزد مناسب می داند!

در کنار علینقی خاموشی، باید از مرتضی نبوی نیز نام برد. وی مدیر مسئول روزنامه رسالت، نماینده مجلس و مانند خاموشی از هواداران سرسخت برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی است. مرتضی نبوی در مصاحبه ای با هفته نامه "صبح" می گوید: «در بحث خصوصی سازی ما معتقدیم که شعار این کار داده شده، ولی در عمل واگذاری کارها به مردم توفیقی نداشت... در برنامه اول و در ضمیمه هایش تقریباً لیست شده بود که چه شرکت ها و کارخانجاتی باید واگذار شوند، ولی این کارها انجام نشد».

مرتضی نبوی اخیراً گامی فراتر گذاشته و مدعی است که «اصلاً در طی دوران اجرای برنامه، نه تنها خصوصی سازی انجام نشد، بلکه سیاست سابق گسترش دستگاه دولتی ادامه یافته است» (رسالت ۱۴ مهر ۷۳)

هدف از این سخنان در واقع گمراه کردن مردمی است که پیامدهای سیاست های سال های اخیر را بر زندگی خود احساس می کنند و به مقاومت علیه آن برخاسته اند. به همین دلیل است که نبودن هرگونه آزادی و بحث و نظر شرط نخست پیشبرد برنامه مورد نظر امثال مرتضی نبوی است. چنانکه وی در مصاحبه با نشریه "صبح" می گوید: «الان چه عناصر موسوم به جناح چپ مذهبی، چه سائیرین همه فکر می کنند که بزرگترین مشکل امروز ما نبودن احزاب رسمی است... در جامعه ما احزاب مثل آن چیزی که در غرب هست و الان بخصوص از طرف جناح ملیون مذهبی روی آن تبلیغ می شود، نمی تواند شکل بگیرد» (همان شماره رسالت و به نقل از راه توده شماره ۳۷)

محمد جواد لاریجانی نیز یکی دیگر از اعضای رهبری متولفه اسلامی محسوب می شود. از وی بنام وزیر امور خارجه کابینه ناطق نوری نام می برند. لاریجانی دانشجوی سابق دانشگاه برکلی کالیفرنیا است. پس از انقلاب ابتدا یکی از سه مسئول رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی بود. سپس معاون وزارت خارجه شد و پس از آن به ریاست بخش سیاست خارجی شورای امنیت ملی و زمانی رئیس کمیسیون سیاست خارجی مجلس اسلامی است. لاریجانی هم اکنون رئیس انستیتوی سیاست خارجی دولت است. مطبوعات غرب از تیزهوشی او بسیار سخن می گویند و به وی لقب "گسینجر ایران" را داده اند. (نگاه کنید به راه توده شماره ۳۵)

لاریجانی از جمله آنهایی است که همواره از زدوبند و معامله پنهان با امریکا پشتیبانی کرده است. او همان کسی است که همزمان با فتح کابل بوسیله "طالبان" به تعریف و تمجید از آنها پرداخت و در روزنامه رسالت نوشت: «گروه طالبان از تعلق دینی مردم خوب استفاده می کنند. در تطبیع فرماندهان هم مهارت دارد و هم سخاوت و بالاخره در نمایش قدرت (منظور جنایت ها و کشتار است که طالبان در افغانستان برای انداختن و امثال لاریجانی را به پیروی از خویش تشویق کرده است) آنجا که زمینه داشته باشند هم دریغ ندارند... بنظر من رهبری این گروه تاکنون از خود لیاقتی خوبی نشان داده است و این برای آینده افغانستان باعث امیدواری است»

(ما باز هم درباره متولفه اسلامی و رهبران آن، در پاسخ به خوانندگان خود خواهیم نوشت)

می کند! وی و اسدالله بادامچیان، دبیر اجرایی متولفه اسلامی، هر بار و در هر مصاحبه مطبوعاتی اعلام داشته اند که احزاب نباید برای در دست گرفتن قدرت تلاش کنند، بلکه حزب باید در راه خدا و برای ارشاد مردم تشکیل شود. اما این اظهارات با تمام سابقه فعالیت سیاسی متولفه اسلامی و سران آن در طی ۱۸ سال گذشته در جمهوری اسلامی مغایرت دارد. عسکراولادی در مجلس چهارم سست معاونت مجلس را در اختیار داشت و تلاش بسیار کرد که در انتخابات دوره پنجم مجلس نیز کرسی خود را حفظ کند، اما مردم دست رد بر سینه تمام وابستگان شناخته شده و مشهور متولفه اسلامی، بعنوان حزب بازاری ها گذاشتند!

وی هم اکنون و در حالی که دبیرکل حزب متولفه اسلامی و گرداننده اصلی روزنامه "رسالت" است، امر نظارت بر مطبوعات را نیز از طریق اسدالله بادامچیان برعهده دارد. او عضو ارشد کمیسیون نظارت بر سینمای ایران نیز هست!! هیات نظارت بر مطبوعات که عسکراولادی آنرا هدایت می کند، تاکنون نشریات متعددی را بسته و تعطیل کرده است. بدین ترتیب سرنوشت مطبوعات کشور نیز در دست امثال عسکراولادی و متولفه اسلامی و حجتیه است! در پاره ای محافل ایران، این شایعه وجود دارد که در صورت انتخاب ناطق نوری به سمت رئیس جمهور، عسکراولادی بعنوان معاون اول او (در حقیقت رئیس، رئیس جمهور) انتخاب خواهد شد. سرنوشت آیت الله آذری قمی که به یک اشاره عسکراولادی حتی اجازه نیافت در نشریه ای که صاحب امتیاز آن بود، کلامی بر کاغذ آورد، همان سرنوشتی است که ناطق نوری و حتی ولی قیسه، اگر در خط او عمل نکنند، خواهند داشت.

یکی دیگر از گردانندگان حزب متولفه اسلامی، اسدالله بادامچیان است که مانند عسکراولادی از شکست خورده گان انتخابات اخیر است. بادامچیان مشاور قوه قضائیه و در واقع گرداننده اصلی دستگاه قضائی کشور است. وی نماینده قوه قضائیه در شورای سیاست گذاری خبرگزاری جمهوری اسلامی است و بدین ترتیب نشر خبر در جمهوری اسلامی در چارچوب منافع متولفه اسلامی و سرمایه داری تجاری ایوان و بازاریان بزرگ کنترل می شود. از جمله مسئولیت های دیگر بادامچیان، عضویت در هیات امنای بنیاد "فارابی" است که در امور سینمایی فعالیت دارد، ضمن اینکه بادامچیان به همراه عسکراولادی مسئولیت بخش سینمایی وزارت ارشاد را نیز برعهده دارد! بدین ترتیب متولفه اسلامی و حجتیه ضمن اینکه امور فرهنگی کشور را تحت نظر دارد و آن را در چارچوب منافع خود هدایت می کند، از طریق بنیاد فارابی به سرمایه گذاری در امور سینمایی نیز مشغول است و از این طریق سود هم می برد!

بادامچیان از دشمنان سرسخت هرگونه آزادی احزاب است و وظیفه احزاب را عدم مداخله در قدرت می داند! او در مصاحبه با روزنامه اخبار ۲۹ آذر ماه ۷۴ از جمله می گوید: «آیا ما حزب را برای "قدرت" تشکیل می دهیم؟ اگر حزب را برای دخالت در قدرت تشکیل دهیم، کاری غیر اسلامی کرده ایم. فرهنگ اسلام این را قبول ندارد»! خبرنگار جسات نمی کند پرسد شما که دبیر اجرایی یک حزب سیاسی هستید، بر اساس کدام قسمت از این نظرات عنوان شده، مشاور عالی قوه قضائیه، مسئول سانسور مطبوعات و بستن آنها، کنترل سینماها و... شده اید؟ چرا اینهمه تلاش کردید، تا در انتخابات اخیر به مجلس راه یابید؟ دبیرکل حزب شما چگونه و براساس کدامیک از معیارهای اعلام شده توسط شما معاون قوه مقننه کشور شده بود؟ چرا شماها همیشه با یک فاصله و در پشت سر عاملین اجرایی فرامین خودتان سنگر می گیرید؟ رئیس قوه قضائیه را می گردانید! رئیس مجلس را آلت فعل خود کرده اید و رئیس جمهور مجری فرامین خودتان را می خواهید! اینها قدرت نیست؟ جان و مال و درمان و مایحتاج مردم را در اختیار گرفتن، قدرت نیست؟

بادامچیان که خود دبیر اجرایی یک حزب سیاسی است، درعین حال رئیس کمیسیون ماده ۱۰ احزاب نیز می باشد. یعنی بررسی تقاضای فعالیت احزاب. شاید جمهوری اسلامی، یگانه کشور جهان باشد، که دبیر اجرایی یک حزب سیاسی، ریاست کمیسیون صدور پروانه فعالیت برای احزاب دیگر را در اختیار دارد.

کمیسیون احزاب نیز مانند هیات نظارت بر مطبوعات در چنگ متولفه اسلامی است، چنانکه خود بادامچیان در همان مصاحبه می گوید: «در این چند سال در کمیسیون سلیقه های مختلف حضور داشتند، حالا اگر چه اعضای کمیسیون در یک سلیقه نزدیک به هم سیاسی قرار دارند (یعنی وابستگی به متولفه اسلامی) اما همیشه بی طرفی حفظ شده است»!

یک نمونه از این بی طرفی در جریان انتخابات اخیر دیده شد که بنا به گفته عطاالله مهاجرانی، مشاور رئیسنجانی، گروه موسوم به کارگزاران سازندگی "برای دریافت پروانه باید شش ماه انتظار می کشید و این همه به

گفتگویی که با پیشداوری بدان برخورد شد!

در آبان ماه ۱۳۷۰ گفتگویی با نورالدین کیانوری، دبیر اول وقت حزب توده ایران، پیرامون رویدادهای اتحاد شوروی در کیهان هوانی منتشر شد. محور این گفتگو، شکست اقدام نظامی در مسکو علیه سیاست های گرباچف بود، اما در طول آن مسائل بسیاری در ارتباط با تحولات منفی در اتحاد شوروی، زمینه های رشد ناراضی مردم، از هم پاشیدگی حزب و بی محتوا شدن آن نیز مطرح شد. این گفتگو بعنوان نظرات آگاهانه یکی از قدیمی ترین کمونیست های ایران، که هنوز در قید حیات است، در زمان انتشار و ناشی از پیشداوری ها و جو آکنده از تبلیغات مسموم کننده، آنچنان که شایسته بود، مورد توجه قرار نگرفت. اینکه انگیزه کیهان هوانی برای انتشار این گفتگو چه بود، برای ما آنقدر اهمیت ندارد، که مطالب عنوان شده در این گفتگو اهمیت دارد؛ چرا که برای رسیدن به پاسخ دقیق پیرامون سوال نخست، به اطلاعاتی باید دسترسی یافت که در حال حاضر ممکن نیست، اما برای مقایسه آنچه که منتشر شد، با رویدادهایی که طی ۵ سال گذشته در جهان و در اتحاد شوروی روی داده است، نیازی به گذشته زمان نیست!

شاید بتوان با جسارت گفت، که آنچه در آن گفتگو مطرح شد، بعدها بتدریج و بعنوان اسناد رسمی از سوی احزاب کمونیست دیگر کشورهای جهان نیز انتشار یافت، که بعنوان نمونه می توان از تحلیل هائی نام برد که توسط احزاب کمونیست آمریکا و یونان و حتی حزب کمونیست فرانسه، منتشر شده است. اهمیت این موضوعی در آنست که بلافاصله پس از شکست اقدام نظامی اعلام شد و با روند رویدادها در اتحاد شوروی در حالی مخالفت شد، که گرباچف همچنان بعنوان سکندار تحولات به کار خود در مسکو ادامه می داد و همه احزاب کمونیست جهان، با احتیاط بسیار درباره سرانجام این تحولات منفی اظهار خطر می کردند.

"راه توده" در همان نخستین شماره های دوره دوم انتشار خود، بخش هائی از این مصاحبه را باضمم بخش هائی از مصاحبه ای که روزنامه "جمهوری اسلامی" با نورالدین کیانوری در همین ارتباط انجام داده بود، منتشر ساخت.

اخیرا از سوی نشریه "نامه مردم" ترجمه سندی که توسط کمونیست های روسیه تهیه شده، بدون ذکر منبع و بعنوان طرح پیشنهادی پیرامون ارزیابی فروپاشی اتحاد شوروی منتشر شده است. راه توده، بعنوان یادآوری کم توجهی که ۵ سال پیش نسبت به مطالب مطرح شده در گفتگوی "نورالدین کیانوری" روا داشته شد و اکنون پس از ۵ سال، از قول کمونیست های روسیه سندی بعنوان "طرح" پیشنهاد می شود، که در گفتگوی نورالدین کیانوری، به مضامین اساسی آن اشاره مستقیم شده بود، یکبار دیگر بخش هائی از آن گفتگوی مشروح را در این شماره منتشر می سازد. ما تصور نمی کنیم این ارزیابی و تحلیل که بیش از ۵ سال پیش انتشار یافت و نشریه "نامه مردم" آنرا نادیده گرفت، در اصول کلی خود تفاوت چندانی با سندی داشته باشد، که اکنون بعنوان یک طرح بکر و بصورت ضمیمه در نشریه نامه مردم انتشار یافته است!

نورالدین کیانوری:

نادانی گرباچف را بلتسین با خیانت کامل کرد!

*فروپاشی اتحاد شوروی، خیانتی بود به تمام بشریت مترقی، که هنوز عوارض ناشی از آن در پی می آید.

فروپاشی اتحاد شوروی خیانت بسیار عظیمی به مردم شوروی بود، خیانت به مردمی بود که در سال ۱۹۱۷ با انقلاب تاریخی خود، رژیم خوانخوار تزاری را سرنگون کردند و پس از ۱۵ ماه با تمام نیروهای سبب ارتش ارتجاع تزاری که از سوی ارتش های ۱۸ کشور بزرگ سرمایه داری جهان پشتیبانی می شدند و این ارتش ها از شرق و غرب و جنوب به مردم از بند رسته شوروی هجوم آورده بودند، در آن زمان، مردم مبارزه کردند و با دادن تلفات بسیار سنگین انسانی و مادی پیروز شدند. پس از آن سال ها با تلاش و از خود گذشتگی بی نظیری که از خود نشان دادند، مغزوبه عقب افتاده جنگ را با وجود تمام توطئه های محاصره اقتصادی امپریالیستی و در عرض چندین سال به یک کشور بزرگ قدرتمند جهانی تبدیل کردند. فروپاشی اتحاد شوروی خیانت به مردمی بود که هنوز از خستگی ۲۳ سال تلاش کمر راست نکرده بودند که مورد هجوم سبانه آلمان نازی - که سال ها از سوی کشورهای بزرگ سرمایه داری و بویژه آمریکا و انگلیس هم از لحاظ مالی و هم از لحاظ سیاسی پشتیبانی می شد تا خود را برای حمله به اتحاد جماهیر شوروی آماده سازد - قرار گرفتند و یک جنگ ویرانگر ۴ ساله را با پیروزی به پایان رساندند و جهان را از یوغ وحشت آور نازی ها نجات دادند. جنگی که به بهای کشته شدن ۲۳ میلیون نفر و معلول شدن بیش از ۲۰ میلیون نفر از جمعیت نزدیک به ۲۲۰ میلیون نفری

آئروز شوروی تمام شد. جنگی که تقریبا تمام قسمت های صنعتی و کشاورزی و خانه و ساختمان و شهرهای قسمت اروپائی شوروی را از جنوب گرفته تا مغرب این کشور به یک مغزوبه تبدیل کرد. با پایان جنگ، این مردم بلافاصله با محاصره اقتصادی و تهدید بمب اتمی آمریکا روبرو شدند، اما علیرغم آن با نیروی عظیم خود توانستند در مدت بسیار کوتاهی بازعقب افتادگی خویش را که در مسئله بمب اتمی داشتند پشت سر بگذارند و پیروزی های بسیار بزرگی را تحقق بخشند و اتحاد شوروی را به یک کشور و پایگاهی برای آزادی بسیاری از کشورهای دیگر تبدیل کنند.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم، سیل آزاد شدن کشورهای در بند استعمار قدیم انگلیس و فرانسه و سایر کشورهای سرمایه داری غرب، از کشورهای عظیمی مانند هند و چین آغاز و در کشورهای کوچک افریقا و آمریکا جنوبی و آسیا و بسیاری از مناطق جهان ادامه یافت. بنابراین، فروپاشی اتحاد شوروی تنها خیانت به مردم این کشور نبود، بلکه خیانت به تمام بشریت آزادخواه جهان، خیانت به آن مردمی است که به شوروی به عنوان یک پایگاه علیه امپریالیسم آمریکا اعتماد کرده بودند و امیدشان این بود که شوروی در مقابل امپریالیسم آمریکا از آنان دفاع کند. از ویتنام و چین بزرگ بعد از جنگ دوم جهانی گرفته تا کوبا و گواتمالا و کشورهای کوچک در این جا و آن جای دنیا، همه آنان امروز می بینند، آن کشوری که امیلو آرویشان را به آن بسته بودند نه به یک دوست که به یک دشمن، بلکه به یک پایگاه دشمن تبدیل شده است و این خیانت عظیمی به همه آنهاست.

آغاز رویدادها

بعد از فوت برژنف و به فاصله کوتاهی، بعد از فوت دبیرکل بعدی حزب کمونیست اتحاد شوروی، که همفکر و همراه برژنف بود، "آندره پوف" به دبیرکلی حزب کمونیست اتحاد شوروی رسید. رویدادهای منجر به فروپاشی اتحاد شوروی را از این زمان باید پی گرفت. آندره پوف شخصیت برجسته ای بود. او کمونیست برجسته و دارای شخصیت استوار بود. این استواری در شخصیت و عقیده و استقلال رای و نظر را می توان در مخالفت او با اعزام ارتش سرخ به افغانستان دید. او از اینکه مقامش را از دست بدهد، به خود بیم راه نداد و در مقابل طرح اعزام قوای نظامی به افغانستان ایستاد. با کمال تأسف عمر او چندان کفاف نداد و جای او را کسی گرفت که همگان فکر می کردند، چون سال ها همکار آندره پوف بوده، شخصیتی و نظراتی شبیه او دارد. گرباچف بدین ترتیب به دبیرکلی حزب کمونیست اتحاد شوروی رسید و این اشتباه بسیار بزرگی بود. این انتخاب در شرایطی انجام شد، که تمام رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی به این نتیجه رسیده بود، که با یک بن بست سیاسی ناشی از سیاست

برژنف رسیده است و باید تغییرات بنیادی در آن بوجود آید. گریباچف در ابتدا راه آندره پوف را دنبال کرد، اما خیلی زود از آن عدول کرد.

دمکراسی حزبی و اجتماعی

این پدیده ناسالم محصول انحراف از مارکسیسم بود. مارکسیسم به دمکراسی کامل در داخل حزب و اجتماع اعتقاد دارد و دیکتاتوری پروتاریا در دوران اول بعد از انقلاب دیکتاتوری خلق است برای بورژوازی و سرمایه داری بزرگ. مارکسیسم به هیچ وجه و در هیچ جایی نگفته است که دمکراسی باید از بین برود. لنین درباره دمکراسی داخل حزب می گوید اگر شما اشتباه کردید و نپذیرفتید، حزب را نابود کرده اید. هر وقت اشتباه کردید، باید رسماً نه تنها در مقابل حزب که در مقابل خلق اشتباهتان را بپذیرید، آنوقت است که اعتبار حزب را بالا می برید. خود او نیز اولین کسی بود که اشتباهاتش را می پذیرفت. مارکسیسم نیز بر شوراها تکیه دارد، چون شوراها دمکراتیک ترین نهاد هستند و از پائین ترین تا بالاترین طبقات جامعه را در برمی گیرد و به همین دلیل می گوید معتقدیم سیستم شورائی، بهتر از سیستم پارلمانی غرب است. در سیستم پارلمانی غرب برای ۵ سال انتخاب می شود، آن هم با تبلیغات، بعد هم نمایندگان هرغلطی بخواهند می کنند و هیچکس نمی تواند حرفی بزند، اما در سیستم شورائی شما هر لحظه می توانید نماینده خودتان را تغییر دهید. بنابراین انحراف از مارکسیسم را نباید مارکسیسم نامید. در اتحاد شوروی، بعد از لنین انحراف از مارکسیسم شروع شد. نخست تا سال ۱۹۲۳-۲۴ این انحراف فوق العاده کم بود، یعنی تا حدی که حتی مخالفین در داخل شوروی به سر می بردند، مثلاً تروتسکی را در سال ۱۹۲۹ از شوروی به خارج تبعید کردند. یعنی او ۶ سال پس از لنین هم در شوروی بود. بوخارین هم تا سال ۱۹۳۳-۳۴ در شوروی بود و فعالیت می کرد. این ادعا که مارکسیسم طرفدار دیکتاتوری است، حرف بی خودی است. باید حساب مارکسیسم و مارکسیست ها را از مدعیان مارکسیست جدا کرد: بعد از مارکس و انگلس بسیاری دیگر هم مارکسیست بودند: بیل و لافارگ از طرفی مارکسیست بودند و کائوتسکی هم از طرف دیگر. بنابراین ارزش مارکسیسم در جای خود محفوظ است، آنچه ما در اینجا از تاریخ بحث می کنیم، عمل مارکسیست هاست. مارکسیست ها ممکن است اشتباه کرده یا انحراف پیدا کنند یا خیانت کنند، مثل حالا (در اتحاد شوروی سابق) اینها به مارکسیسم مربوط نیست. لنین در اوائل سیستم چند حزبی را در داخل شوروی برقرار کرد. در کابینه اولش اس‌ار‌های چپ شرکت داشتند، ولی آنها کودتا کردند و لنین و دزورینسکی را توقیف کردند. البته وقتی کسانی کودتا کردند باید مثل کودتاجی با آنها رفتار کرد.

زمینه های انحراف از مارکسیسم و بروز نارضائی ها

... کمبود کالاهای مصرفی، نامرغوبی کالاها، فساد در بخش توزیع، بویژه فساد در ارگان های شورائی و غیره مردم را ناراضی کرده بود و مقایسه آنها با غرب و زندگی در غرب و عدم توجه به عواملی که این عقب ماندگی را ایجاد کرده بودند، آنها را مجبور کرده بود که تغییرات بنیادی در سیستم اقتصادی بدهند. بدین ترتیب برای فائق آمدن بر این عقب افتادگی مزمن لازم بود تغییراتی پیدا شود که پرسترویکا و گلاسنوست در دو جهت پیدا شد. اتحاد شوروی باید می توانست از بودجه و امکانات مالی خود باندازه کافی استفاده کرده و به این مخارج ضروری برای بهبود شرایط زندگی مردم و بهتر کردن وضع صنایع و تولید و بالا بردن سطح تکنولوژی سروسامان بدهد. اتحاد شوروی در برخی رشته ها به عالیترین مرحله رشد خود رسیده بود، مثل فضانوردی و خیلی از رشته های دیگر که امریکائی ها هنوز هم نمی توانستند به آنها برسند اما در جاهائی دچار عقب افتادگی خیلی محسوس شدند. برای جبران این عقب افتادگی احتیاج به سرمایه گذاری بود و برای سرمایه گذاری می بایست حتماً از بودجه های نظامی کم می شد. برای کم شدن بودجه نظامی باید در سیاست جهانی تغییراتی داده می شد. یعنی عادی کردن روابط و پائین آوردن سطح تنش. در این جریانات گوریباچف قدم های بسیار ارزنده ای برداشت که مورد پشتیبانی همه جهان بود. علاوه بر آن روابط با چین را به روابط حسنه مبدل کرد که خیلی اهمیت داشت. او گام هائیی برداشت که در مجموعه نظام جهانی ضروری بود، البته نه اینکه او اختراع کرده باشد، بلکه غیر قابل اجتناب بود و به همین دلیل هم مورد پشتیبانی مردم قرار گرفت. در اینجا گوریباچف و دارو دشته اش دو اشتباه سرنوشت ساز کردند، یکی در شیوه انجام این اقدامات بود. شیوه هائی که او اتخاذ کرد از جهتی درست بود، مثل دادن آزادی به مردم، ولی این آزادی تا آن حد که هر ماجراجوی مفتضحی موفق شود روزنامه ای درست کند، این دیگر آزادی نبود. به این آسیب می گویند. هر کسی

می توانست به کشف ترین شکل، هر مزخرفی را بنویسد و پخش کند، رادیو آزاد داشته باشد و برنامه پخش کند. در حالیکه در هیچ گجای اروپا چنین آزادی وجود ندارد. اشتباه دوم نشناختن دشمن خونی انقلاب و کمونیسم و اتحاد شوروی، یعنی امریکا و امپریالیسم بود. البته اشتباه دوم به شخص گوریباچف مربوط است و نه به امثال یلتسین و شوارتزه و پالیاکف، که حسابشان از ابتدا جدا بود و بحث جداگانه ای دارد. بنابراین، برخلاف گریباچف، امپریالیسم غرب و بویژه امریکا خیلی سریع جریان را تا پایان درک کردند. در حالیکه گوریباچف شیفته به به گفتن های امپریالیسم غرب بود و خیال کرده بود آنها واقعا شیفته او هستند، امپریالیسم برنامه های خودش را سازمان داد. این در حالی بود، که گوریباچف برای دورانی بی وقته از کمونیسم و شوسالیسم دفاع می کرد. این دفاع تا حدی بود که نه تنها حزب و مردم شوروی، بلکه حتی دبیرکل حزب کمونیست چین نیز پس از مذاکره در مسکو و بازگشت به پکن، گفته بود که او را کمونیست معتقدی یافته است! امپریالیسم در اینجا ضعیفی را پیدا کرد، که ۷۰ سال در انتظارش بود. بدین ترتیب و در حالیکه مدام او را تائید و تشویق می کردند، خود سرگرم سرپازگیری در داخل شوروی شدند. امپریالیسم امریکا بلافاصله دو میدان را در آنجا تشخیص داد، یکی گوریباچف و اطرافیانش و دیگری یلتسین و اطرافیانش، که اگر برای اوئی باید مانور سیاسی می داد، برای دومی نه چنین مانور و سیاست پنهانکاری ضرورت نداشت. بلافاصله از طرف سازمان جاسوسی سیا دو مانور به شوروی اعزام شدند و در کنار یلتسین قرار گرفته تا به او یاد بدهند چه باید بکند. این ادعا نیست، واقعیتی است که حتی مطبوعات امپریالیستی نیز آنرا نوشتند. مثلاً روزنامه نیویورک تایمز چاپ امریکا در شماره اول شهریور خود، خبری را نوشت که روزنامه سلام نیز آنرا در هفتم شهریور ماه ۱۳۷۰ چاپ کرد. این روزنامه نوشت: «از دو سال پیش دو کارشناس سیاسی امریکا، بوریس یلتسین و طرفداران وی یعنی آقای شوارتزه و پالیاکف و امثال آنها را برای نائل آمدن به پیروزی سیاسی در شوروی یاری کردند. واشنگتن تایمز نوشت، که پال ورریج، رئیس بنیاد کنگره آزاد و بابی گریبل، وابسته به بنیاد کنگره آزاد، فعالیت های گسترده ای را برای پیروزی یلتسین در انتخابات ریاست جمهوری روسیه انجام دادند و در مسائل سیاسی بطور بی وقته مورد مشورت یلتسین بودند. این دو نفر در ۲۷ شهر اتحاد شوروی به تعلیم و آموزش طرفداران یلتسین پرداختند و در امرپیروزی و طرفداری مردم از او نقش با اهمیتی برعهده داشتند. واشنگتن تایمز می افزاید: «ولادیمیر گراچکف رئیس سازمان اطلاعات و امنیت شوروی (که درجریان اقدام نظامیان برای جلوگیری از سقوط اتحاد شوروی بازداشت شد)، یک ماه پیش از آن حوادث به گریباچف هشدار داده بود که شبکه در حال گسترشی که توسط بنیاد کنگره آزاد امریکا و انستیتو گریبل ترتیب داده شده اند خطر عمده ای برای امنیت کشور محسوب می شوند» به نوشته واشنگتن تایمز هدف کارشناسان امریکائی از زمان اولین سفرشان به شوروی در اکتبر سال ۱۹۸۹ این بوده است که به آقای یلتسین و طرفدارانش نشان دهند که چگونه می توانند در انتخابات پیروز شوند، چگونه دولت را اداره و چگونه از رسانه های گروهی استفاده کنند.

نتیجه اولین اشتباه گوریباچف، عسارت از توسعه هرج و مرج در داخل اتحاد شوروی بود تا آنجا که در سال ۱۹۹۰ با وجود ۲۸۰ میلیون تن تولید غلات در شوروی، مسکو و شهرهای عمده دچار قحطی شدند و کار به جایی رسید که در فروشگاه ها نان پیدا نمی شد. این غلات را در کالغوزها به گاوها می دادند، تا آنها را پرواز کرده و گروشتان را در فروشگاه های آزاد بفروشند. قاچاق و احتکار و بدست آوردن پول های عظیم از همان ابتدای کار شروع شد.

نتیجه اشتباه دوم، یعنی نشناختن دشمن، میدان دادن به امثال یلتسین بود. آقای "رائول"، نخست وزیر جدید هندوستان که فرد خیلی فهمیده ای است، پس از رفتن گوریباچف و آمدن او جمله جالبی گفت. او گفت: «حوادث شوروی درس بسیار خوبی برای رهبران کشورهای دیگر است، اینکه نسنجیده به اقداماتی دست نزنند» گوریباچف به جای این که هر قدمی که بر می داشت بیسایه آنرا با حزب و بقیه افراد رهبری حزب در میان بگذارد و نتیجه گیری کند، خود سرانه عمل کرد و اتحاد شوروی را به پرتگاه برد. گریباچف اگر کمترین شعوری داشت، می فهمید که چرا این گونه آقای بوش و تمام دستگاه ارتجاع جهانی برای او دست می زنند. او در باتلاق فرو رفت و یک جریان عظیم تاریخی را نیز بدین روز کشاند.

نخستین پیامدهای این حادثه عظیم شیوع ملیت گرایی در اتحاد شوروی بود، که تا پیش از فروپاشی پدیده مهمی در این کشور نبود. مسئله نزدیکی ملیت ها و همخانگی آنها با هم آن قدر نیرومند بود که در همه پرسن سال ۱۹۹۰ که برای باقی ماندن در اتحاد شوروی انجام شد، بیشترین درصد رای دهندگان نظر مثبت داشتند و شرکت کنندگان در همه پرسن از بین آنانکه حق رای داشتند بیشتر از جمهوری های ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان،

برخی دیدگاه‌های محافل توده‌ای داخل کشور

طی سال‌های اخیر

تظاهرات کارگران بزرگ‌ترین رویداد بود!

* شایعاتی، که در خارج از کشور پخش کرده‌اند، در داخل کشور هم توسط عوامل مشکوکی دامن زده می‌شود، اما توده‌ای‌ها و ملیون به این شایعات به دیده تعقیر می‌نگرند!

* مبارزان سیاسی را تهدید به "اجرای حکم خدا" می‌کنند و دکتر آریانه‌پور بارها، با ضرب و شتم روبرو شده است. همه این توطئه‌ها برای تحمیل انزوا، ناامیدی و خانه نشین ساختن است!

رفقای عزیز! امیدوارم در کار و پیکار موفق باشید... همچون گذشته آرزو دارم سرانجام تلاش در زمینه تجدید وحدت صفوف به ثمر برسد. به باور من بدون صف واحد، چه و یا دست کم صف واحد توده‌ای‌ها، فراهم آوردن جبهه‌ای وسیع و فراگیر از تمامی نیروهای مبارز و ترقیخواه عملی نیست. هرگاه برداشت شما و دیگر دوستان نیز چنین باشد، به گمان من هرگونه مانع بر سر نزدیکی و همکاری برطرف شدنی است. فقط امیدوارم "دعوا بر سر لعاف" نباشد، که اگر چنان باشد، این رشته سر دراز دارد.

اختلاف دید و تحلیل، که کاملاً محتمل و درعین حال عادی است، نباید مانع از همدلی و همگامی شود. برای دست یابی به این مهم وجود نگرش یگانه در کلیه زمینه‌ها الزامی نیست و می‌توان در صحنی واحد از نگرش‌های متنوع، اما یگانه در اصول، برخوردار بود. توجهی آموخته و عبرت‌انگیز به مجموعه جنبش انقلابی جهان ضرورت وسعت نظر و نرمش بیشتر را به ما دیکته می‌کند. بسیاری از روش‌ها نیازمند بازبینی است و علی‌القاعده با توجه به امکانات بیشتر در اروپا، شما بیشتر از من با روند بازنگری‌ها و بازسازی‌های نظری و عملی در جنبش کمونیستی جهان آشنا هستید. تلاش ما در اینجا بر محور آگاهی بیشتر از اختلاف دیدگاهی است که بین شما و رفقای "نامه مردم" وجود دارد...

نگاهی به اوضاع اجتماعی

در عرصه داخل وضع به همان صورت است که بوده، اگر تغییری در پاره‌ای از سخنان حس می‌شود، ناشی از تشدید "جنگ قدرت" در درون حاکمیت است. هر چند جناح‌های درون حاکمیت به "راست سنتی" و "راست مدرن" شهرت یافته‌اند، و البته این شهرت چندان هم بی دلیل نیست، هر کدام بخشی از قدرت را در چنگ دارند و با شیوه خاص خود سیاست‌هایشان را پیش می‌برند. یکی بر بازار و بورژوازی تجاری و دیگری بر بوروکرات‌ها، تکنوکرات‌ها و بخشی از بازار تکیه دارند، اما هر دو در جهت اجرای توصیه‌های صنوق بین‌المللی پول گام برمی‌دارند و از ابزارهای کم و بیش یکسان بهره می‌برند. به رغم حراج دارائی‌های عمومی که تاکنون رخ داده است، جناح بازار و سنتی همچنان شعار "دولت تاجر خوبی نیست" را سر می‌دهد و وعده می‌دهد که در صورت پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، خصوصی‌سازی را سرعت خواهد بخشید. عنوان کردن "فقرزدایی" از سوی یک جناح و میداننداری کمیته امداد امام از سوی جناح دیگر، تهییدات شناخته‌ای است برای رنگ آمیزی و جلب توده‌های مردم فقر زده. فقر در کلیه عرصه‌ها و به تبع آن فساد از همه نوع، پیدای می‌کند. امنیت شهروندان ملعبه اوباش و اراذل است که با عنوان‌های "حزب الله" و "انصار حزب الله" و... در همه امور دخالت می‌کنند و به هر جمع و مجمعی تجاوز می‌کنند. اکنون استفاده از گروه‌های فشار غیر مسئول، که مورد حمایت مقامات مسئولند، مفیدترین ابزار حاکمیت شناخته شده است و آنجا که مقاومتی در برابر آنان بشود نیروی انتظامی آرامش را برقرار می‌کند. مساجرای دادگاه، میکونوس و رسوانی بزرگ مقامات جمهوری اسلامی، علاوه بر تیرگی روابط ایران و آلمان، به سیاست ارباب روشنفکران و نویسندگان کشور انجامیده است. توطئه سقوط اترمبیل حامل روشنفکران در گردنه حیران، غافلگیر کردن اجتماع روشنفکران در منزل دیپلمات آلمانی و

قرقیزستان، قزاقستان و آذربایجان، اوکراین، بلوروسی و از همه کمتر جمهوری روسیه بوده‌اند. در جمهوری روسیه نیز که نیمی از جمعیت روسیه در آنجا بود ۷۵ درصد مردم در همه پرس‌های شرکت کردند و همگی رای مثبت دادند. در بقیه جمهوری‌ها ۹۶ درصد در همه پرس‌های شرکت کردند و از رای دهندگان نیز ۹۷ درصد به اتحاد رای دادند. این همه پرس‌های نشان داد که هیچکس با باقی ماندن در اتحاد شوروی مخالف نبود. ملیت گرائی کنونی نیز به معنی جدائی از اتحاد نیست، بلکه در جهت استقلال از روسیه است، که آنهم بر اثر تهدیدهای یلتسین مبنی بر تغییرات در سرحدات اراضی آنانی که خاطره به همکاری با او نبودند بوجود آمد. نمونه‌اش اوکراین و قزاقستان است. نکته قابل توجه دیگر اینست که احزاب کمونیست در این جمهوری‌ها، برخلاف مسکو، دست نخورده باقی ماندند و در هیچ کجا برچیده نشدند و هنوز هم در بعضی نقاط حاکمند. ممکن است رئیس جمهور استعفا کرده باشد، اما حزب با تمام امکاناتش وجود دارد.

... بدین ترتیب عقب نشینی گریباچف که از دوران پیش از کودتا و تشکیل کمیته اضطراری شروع شده بود، گام به گام عمیق‌تر شد تا جایی که امریکا مستقیماً دستور می‌داد و آقای گریباچف عمل می‌کرد.

شکست اقدام اضطراری

بنظر من تشکیل کمیته اضطراری یک ضرورت تاریخی بود، ولی متأسفانه زمانی شروع به عمل کرد که دیگر دیر شده بود و با وجود داشتن امکانات فوق العاده و وسیع ولی تدارک فوق العاده کم و غلط شکست خورد. به وضع حزب در این دوران باید توجه کرد: حزب کمونیست پس از تصفیه اول خود و با رفتن یلتسین‌ها و شوارنازه‌ها و گولیاکف‌ها و افراد حادثه‌جو و فرصت طلب یکپارچه شده بود و تنها گورباچف و چند نفر دیگر مثل پریماکف، عضو شورای امنیت ملی مانده بود. گورباچف حتی یک نفر را برای نخست‌وزیری و یا وزرات امور خارجه و تشکیل کابینه نداشت و این بدان معنی بود که تمام رهبری حزب بدون استثنا مخالف گورباچف و موافق اقدام نظامی بودند. در این دوران در کمیته مرکزی یک نفر که خود را عضو آن بداند و طرفدار گورباچف باشد وجود نداشت. اما اقدام نظامی با کمال تأسف نتوانست موفق شود. اینکه چرا این اقدام به شکست انجامید، باید به فعالیت‌های امپریالیسم در این دوران در روسیه توجه کنیم. قبلاً نیز اشاره کردم، که یلتسین با کمک امریکا ماهواره مخابراتی فوق العاده نیرومندی را در مرکز روسیه کار گذاشته و توانسته بود از یک ساعت پس از انتشار خبر تشکیل کمیته اقدام فوق العاده که روز دوشنبه صبح اعلامیه آن منتشر شد، مردم را به اعتصاب در سراسر کشور دعوت کند. از یکصد تا یکصد و بیست میلیون کارگر شوروی تنها چند هزار نفر از اعتصاب حمایت کردند. رئیس کل اتحادیه کارگران شوروی اعلام کرد که اعتصاب بی معنی است و وضع را بدتر می‌کند. رئیس جمهور اوکراین گفت که اعتصاب غلط است.

بنابراین علت شکست اقدام فوق العاده را باید در عوامل دیگری جستجو کرد. علت واقعی آن بود که از ابتدا تصمیم غلطی مبنی بر جلوگیری از خونریزی گرفته بودند. در حالیکه دشمن باتمام قوای خود وارد میدان شده بود، آنها دستور دادند نباید خون از دماغ یکنفر جاری شود و این محال است. دستکم، اولین کاری که رهبری اقدام نظامی باید می‌کرد، اشغال ستاد دشمن بود و برای این کار ممکن است چند ده نفر نیز کشته شوند و این هم لازم است و باید بشود. این جریان ادامه یافت تا وقتی که کار به جای حساستی رسید و بین سران کودتا بی آنکه تیری شلیک شود یا نه نزاع و اختلاف پیدا شد. پاولوف (رهبر عملیات) سکنه قلبی کرد و به بیمارستان رفت. ژنرال یازوف استعفا کرد و دیگران هم قدرت تصمیم گیری نداشتند. بهترین اظهارات، همان مطالبی است گریباچف، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت بیان داشت. او گفت: «من هیچ عملی نکردم که از آن پشیمان باشم و اگر می‌توانستم سه روز تاریخ را به عقب برگردانم، به گونه دیگری عمل می‌کردم» یعنی بدون در نظر گرفتن نظر آن آقایان "ضعفا" کاری را که مصلحت می‌دانستم می‌کردم. واقعاً هم عدم تصمیم گیری آنها تمام دنیا را مبهوت کرد. اینست علت شکست کمیته اضطراری با تمام نیروی که در اختیار داشتند. نکته قابل توجه دیگر آنست که در همان دوران، در هیچ نقطه‌ای از اتحاد شوروی از بازگشت گورباچف اعلام پشتیبانی نکردند، این یعنی آنکه مردم درعین حال که گیج و مبهوت شده بودند، خواهان ادامه سیاست‌های گریباچف که به نابودی کشور می‌انجامید، نبودند.

پیروزی نفتگران اعتصابی تهران: افزایش ۲۳٪ به دستمزد کارگران

در آخرین روزهای سال ۷۵ جمهوری اسلامی اعلام داشت که حداقل دستمزد کارگران را ۲۳ درصد افزایش داده است. با این افزایش دستمزد، حقوق کارگران ایران به مرز ۴۰ هزار تومان می رسد و این در شرایطی است، که مطابق اعتراف بلندپایگان جمهوری اسلامی مرز فقر در ایران از زیر ۸۰ هزار تومان درآمد ماهانه شروع می شود!

در تهران، اعلام افزایش دستمزد کارگران، پیروزی دیگری برای جنبش اعتراضی و بویژه جنبش اعتصابی و تظاهرات نفتگران ایران محسوب شده است.

دبیرکل خانه کارگر، در مصاحبه ای، ضمن حمایت از خواست های نفتگران تهران، برای نخستین بار اطلاعاتی را درباره تظاهرات نفتگران در مقابل ساختمان شرکت نفت در تهران فاش ساخت. او اعتراف کرد که تعداد نفتگران معترض بیش از ۲ هزار تن بوده است و این تظاهرات کاملاً مسالمت آمیز بوده است. او گفت که کارگران به داخل ساختمان شرکت نفت هدایت شدند، اما در این محل سه گفته او به خشونت و خشم ماموران و نفتگران غیرقابل کنترل شد و برخوردهائی پیش آمد. علیرضا محبوب همچنین اعتراف کرد که جمعی از نفتگران دستگیر شدند، اما بیشتر آنها آزاد شده اند. او مدعی شد که دولت با کلیه خواست های کارگران موافقت کرده است و اعتصاب پایان یافته است؛ اما اطلاعاتی در اختیار است که کارگران همچنان خواهان آزادی همه دستگیرشدگان می باشند. نکته آخر در مصاحبه دبیرخانه کارگر مطرح نشد. کسانی که شاهد حمله پاسداران به نفتگران بوده اند، گفته اند، که در داخل ساختمان نفت، یک روحانی میانه سال، که در داخل ساختمان بوده نیز بدلیل حمایت از خواست های کارگران به زیر مشت و لگد پاسداران ضد شورش قرار می گیرد. گفته می شود، در روز تظاهرات، صدها تن از نفتگران با مینی بوس های شیشه سیاه سپاه پاسداران به زندان منتقل شده بودند و این در حالی است که عده دیگری نیز پس از شناسائی در خانه هایشان دستگیر و روانه زندان شده بودند. خواست آزادی دستگیرشدگان از سوی نفتگران اعتصابی، همچنان یکی از مفاد مذاکره نمایندگان کارگران و حکومت است.

در تهران روزنامه سلام در شماره ۲۹ بهمن ۵۷ خود خبر تظاهرات نفت را به شکل قابل توجه ای منتشر ساخت. ما به دلیل اهمیت موضوع مثبتی که روزنامه سلام در ارتباط با این اعتصاب اتخاذ کرده و خبر آن را در حدی غیرمتعارف در جمهوری اسلامی منتشر ساخت، بریده این خبر را عیناً در زیر منتقل می کنیم.

تجمع اعتراض آمیز کارگران پالایشگاه

تهران درمقابل ساختمان وزارت نفت

سرویس خبر- داخلی- گروهی از کارگران پالایشگاه تهران صبح دیروز در مقابل ساختمان وزارت نفت در خیابان طالقانی تجمع کردند.

این گروه که خواسته های خود را قبلاً طی نامه هایی به دفتر رهبر انقلاب، ریاست جمهوری، وزیر نفت و نیروی انتظامی ارسال کرده و خبر تجمع دیروز خود را نیز به اطلاع مقامات مسئول رسانده بودند، توسط ماموران انتظامی و وزارت اطلاعات به داخل ساختمان مرکزی وزارت نفت هدایت شدند.

بنا بر این گزارش طرح طبقه بندی مشاغل، وام مسکن و جیره خواربار که در زمان جنگ قطع شده بود، از جمله تقاضای این عده از مسئولان وزارت نفت به شمار می رود. گفتنی است، خیابان طالقانی از ابتدای تجمع کارگران توسط نیروهای انتظامی از تقاطع چهار راه ولیعصر طالقانی تا خیابان استاد نجات اللهی (ویلا) بسته شده بود. (روزنامه سلام همچنین گزارشی را از قول خبرنگار خود، که برای تهیه گزارش به محل اعزام شده و به هیچ طریق نتوانست با کارگران تماس بگیرد و با برخوردهای توهین آمیز ماموران انتظامی از محل رانده شده، چاپ کرده است)

حمله به گردنه آتشی چند تن نویسندگان که سرگرم تلویزن منشور کانون نویسندگان بودند، سرآغاز این موج تازه است. ماجرای فرج سرکوهی و ضرب و شتم مکرر دکتر "آریانپور" مانعت از برگزاری سالگرد فوت مهندس بازرگان، جلوگیری از سفر دکتر پیمان به لندن و اخراج او از هیات علمی دانشگاه، تلفن های مشکوک به مبارزان سیاسی و دعوت آنها بر سر یک قرار و ایجاد مزاحمت، تلفن های تهدید به اجرای حکم خدا و بسیاری از این دست فزاسازی ها، همگی اعمالی آگاهانه است در جهت از میدان بدر کردن مخالفان!

دروغ مطبوعات

در زمینه مطبوعات و نشر کتاب وضع بدتر شده است. هم اکنون صدها عنوان کتاب در وزارت ارشاد ماه هاست در انتظار مجوز انتشار، خاک می خورد. کتاب های بسیاری غیر مجاز اعلام شده و آب پاکی بر دستان نویسندگان و مترجمان آن ها ریخته شده است. استفاده از گروه های فشار در عرصه نشر نیز رایج است. چندی قبل دارودسته "حاج بخشی" در برابر دفتر مجله ایران فردا "اجتماع" کرده و مهندس سبحانی را به خاطر مقاله ای که با عنوان "طالبان و طالبانگری" در این نشریه چاپ شده بود، به باد ناسزا گرفتند. سبحانی طی نامه ای به رئیس جمهور خواهان رفع اینگونه تضيیقات و تامین امنیت شد. اعتصاب کارگران نفت و اجتماع آنان در مقابل وزارت نفت مهمترین رویداد سالیان اخیر است. وعده انجام خواسته های صنفی به آنان داده شد، اما صدها نفر را جلب کرده و به اوین بردند.

جریانات ملی

جریانات ملی این روزها آرام تر عمل می کنند. تهدیدها تا حدودی موثر بوده است، گز چه داریوش فروهر و دوستانش، دکتر یزدی و همراهان نهضت آزادی، دکتر پیمان و همراشان همچنان به کار ادامه می دهد. در جریان مراسم ۱۴ اسفند در احمد آباد هیچگونه سخنرانی انجام نشد. دو، سه ماهی است که عباس امیرانتظام آزاد شده است. در این فاصله مصاحبه هایی با "بی. بی. سی" و "رادیو لس آنجلس" به عمل آورده است. لحنش تند و افشاگرانه است.

انتخابات ریاست جمهوری

تبلیغات برای انتخاب ریاست جمهوری با سردمداری جناح انحصارطلب آغاز شده است. کاندیداها تاکنون عبارتند از ناطق نوری از جانب هیات مؤتلفه اسلامی و جامعه روحانیت مبارز و گروه های همسو. دکتر خاتمی از جانب مجمع روحانیون مبارز، دفتر تحکیم وحدت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی کاندیداست. همچنین یزدی از سوی نهضت آزادی، مهندس سبحانی، طبرزدی، زواره ای بعنوان منفردین کاندید شده اند. از سوی جمعیت حفظ ارزش ها نیز ری شهری کاندید است. به سبب امکانات گسترده ای که به نفع ناطق نوری تدارک شده است و صدا و سیما نقش ویژه ای در این راستا دارد، وی از شانس بیشتری برخوردار است. در ابتدا جناح "خط امام" کوشید مهندس میرحسین موسوی را کاندید کند، که البته با استقبال زیادی از سوی جناح های رقیب در درون حاکمیت روبرو شد، اما تهدیدهای آشکار کسانی چون محسن رضائی، حزب الله و پاره ای از نمایندگان مجلس نظیر "موحدی ساوجی" کار خود را کرد و او صراحتاً انصراف خود را اعلام داشت.

بازار شایعات

شایعاتی که توسط مجله "آرش" در خارج از ایران راه انداخته شد، در داخل کشور نیز توسط محافل مشکوکی پخش می شود. این شایعات توسط محافلی هدایت می شود که اهداف خاصی را کاملاً حساب شده تعقیب می کنند و متأسفانه جریانات و کسانی دانسته و یا ندانسته به آن دامن می زنند. دوستان ما در اینجا، اعم از توده ای یا ملی و دیگران به این گونه شایعات و تلاش های مزدبانه به دیده تحقیر می نگرند. برخی از قدیمی ها، که به اصطلاح دل پر کینه ای نسبت به حزب و رهروان آرمان های آن دارند، مشتری مشتاق این گونه شایعات هستند و از این راه بی عملی و وقف کردن خود را به ثروت آنلوزی و پا گذاشتن در جای پای دشمنان دیرینه طبقه کارگر توجیه می کنند. اما به دور از این سیل اتهامات و به رغم کینه توزی بریدگان از راه، نسل نوین و آنها که به خوبی توفان های گذشته را از سر گذرانده اند، و شمار آنها نیز در خور اهمیت است، مومن به آرمان های والا، آگاه تر از آنند که طعمه این توطئه های کثیف شوند و در دام تلاش های عافیت طلبانی که دانسته و ندانسته مجری توطئه دشمنان شده اند گرفتار آیند... به خاطر داشته باشید، که همواره دفاع از حق مستوجب پرداخت بهای سنگین بوده است، امروز نیز چنین است. آنچه بسیار مهم است اینست که نباید اجازه داده شود، که این گل آلود کردن ها "کار اصلی" را تحت الشعاع قرار دهد و تند و ناسزاگویی را جایگزین پلمیک معقول و ضروری کند.

یک ملت یکپارچه مدرن ایرانی شد. بعضی هم می گویند این پروسه از زمان صفویه شروع شد. شما در این باره دیدتان چیست؟

ج- ایران به معنی واقعی کلمه و به عنوان یک دولت در جنگ قادسیه پایان یافت. یعنی در نیمه دوم قرن هفتم. بعد از آن در ایران ۶۰۰ سال خلفای عرب و بعد هم ۸۰۰ سال ترک ها حکومت کردند. زبان فارسی در دوران ساسانیان آغاز شد و مروجین آن هم غزنویان بودند و بعد هم سلجوقیان؛ یعنی همان ترک ها این زبان فارسی را احیاء کردند، ولی بعضی محققین ایران این گونه نمی گویند. این واقعیتی است که فردوسی را سلطان محمود غزنوی مأمور کرد، تا شاهنامه را به فارسی بنویسد. اگر سلطان محمود غزنوی مثلاً "الچویه" امروزی بود، اصلاً اجازه نمی داد که فردوسی برود به فارسی بنویسد او عقلش تا آنجا نرسیده بود. این به این علت نبوده که این طوایف کوچ کننده اصلاً زبان خطی نداشتند. زبان خطی درست کردن که مشکلی نیست. اعراب زبان و حتی اعراب زبان خطی که هیچ وقت نداشتند، ولی قرآن را الان گذاشته اند که تمام دنیا به خط قرآن حسد می برند. بنابراین ایران تحت سلطه اعراب و بعد هم ترک ها بوده و ترک ها آخرین دوران قاجارها بودند. تبریز دوسمین پایتخت بود و ولیعهد نشین بود و عباس میرزا هم در آن جا می نشست. دوران ولایت عباس میرزا تبریز مرکز واقعی ایران بود، مرکز تجارت، مرکز تلاقی راه ابریشم و اروپا و روسیه بود. در تبریز سفرا می آمدند و بل عباس میرزا ملاقات می کردند. عباس میرزا بعد از شکست در جنگ ایران و روس در تبریز مستقر شد و کارخانه های نظامی در آنجا ایجاد کرد؛ کارخانه های نساجی ایجاد کرد، یعنی رشد آذربایجان خیلی زیادتر از تهران و جاهای دیگر بود و این به طور کلی بعد از پیدایش دولت شوروی نقش خود را از دست داد؛ به چند علت: از اینکه بلشویک ها از آنجا می آیند و برند و در نتیجه ثروت و سرمایه به جای دیگر رفت. رفت و آمد از طریق ترکیه و قفقاز هم قطع شد و از طریق خلیج فارس انجام گرفت. در همان دوران سلسله قاجاریه، هخامنشی ها و ساسانی ها. ساتراپ ها چه بودند؟ یعنی این سنت ایرانی است که شاهنشاه و شاهها ساتراپ نشین ها برای خودشان شاه کوچک بودند و در راس آن ها شاهنشاه قرار گرفته بود و بعد در دوره صفویه هم همین طور شد. صفویه فرقت این بود، که ایرانی وجود نداشت، یعنی دولتی در این مکان جغرافیایی وجود نداشت که مثلاً از مرکز اداره شود و صفوی ها آمدند و متشکل و متمرکز کردند و یکصد و خرده ای سیال در تبریز، قزوین و سلطانیه نشستند و بعد هم رفتند به اصفهان. زبان ترکی در آنجا زبان دربار بوده، زبان تمام مردم بوده، یعنی مالیاتی که از کرمان می خواستند جمع آوری کنند در دوره قاجار آن هنگام آذربایجان، ترک ها می رفتند مالیات جمع می کردند و آن ساتراپ نشین ها آمدند به شکل ممالک محروسه فعالیت کردند. ساتراپ ها ایالت های بزرگی بودند که در راس آن ها یک حکومت محلی وجود داشت و آن تابع مرکز بیستون یا مدائن بود و مسئله ساتراپ نشینی در تاریخ ایران روشن است. قاجاری ها هم همین کار را می کردند. آنها، ولایت تیول می دادند، منطقه مال خان بود و شاه با خان ارتباط می گرفت. بالاخره رضا شاه قدرت را بدست گرفت. اولین مسئله سرکوب کرد و یک حکومت مرکزی ایجاد کرد و این حکومت مرکزی بدون قدرت نظامی و کادری باسواد نمی شد، اداره شود. بنابراین او با اروپا ارتباط پیدا می کرد. دانشگاه باز کرد، ارتش مدرن تشکیل داد و افراد را جمع کرد. آتوقت زبان فارسی به عنوان یک زبان رسمی، دولتی در مرکز این سیاست دولت قرار گرفت، با اینکه مثلاً نامه های صفویه به فارسی نوشته می شد، حتی پادشاه عثمانی هم فرمان های خود را به فارسی می نوشتند، اما این به این معنی نیست که ترکیه دارای دولت فارس زبان بود و این دولتی که بعد از پهلوی ها تشکیل شد بنام ایران و بعد هم پرسیا می گفتند. رضا شاه وقتی که اعلام کرد که این پرسیا همان ایران است چرچیل اعلام کرد که پرسیا خواهم گفت. بعد اما دور و برش جمع شدند و آنها واقعاً یک روحیه ایران باستانی را می خواستند، تاملین کنند. از این طریق ملت را متشکل بکنند. علت دیگر هم این بود که در شمال کمونیست ها در قدرت بودند و در سرحد، کمونیست ها یک دولت مقتدر مرکزی مدرن با ارتش مدرن و ارتباطات تنگاتنگ فرهنگی، علمی و ادبی برای انگلیس ها، برای غربی ها ضروری بود. این دو عامل در تشکیل این دولت فعلی هم تأثیر داشته، آنچنان تأثیر داشته، که هواداران امت اسلام خودشان هم تحت تأثیر ملت ایران قرار گرفتند، یعنی ترمینولوژی ملت ایران قرار گرفتند و این به آن معنی نیست که واقعاً این ایران که شونیست ها ادعا می کنند آن ایران باید ترک ها را هضم کند، کردها را هضم کند، بلوچ ها را هضم کند و یک ملت واحد فارس زبان بوجود بیاورد. این ها دور از واقع بینی است!

س- شما آینده ایران را چگونه می بینید؟

بازتاب مصاحبه صدر فرقه دمکرات آذربایجان ایران

انتشار مصاحبه "امیر علی لاهرودی"، صدر فرقه دمکرات آذربایجان ایران، در "راه توده" شماره ۵۷ انعکاس های گوناگونی را همراه داشت. در فاصله انتشار دو شماره ۵۸ و ۵۷ راه توده، از طریق نامه و پیام تلفنی سئوالاتی در این ارتباط با ما در میان گذاشته شد. با کمال تأسف، دشواری ارتباط با جمهوری آذربایجان، این امکان را به ما نمی دهد، تا بتوانیم این سئوالات را مستقیماً با رهبران فرقه دمکرات آذربایجان در میان گذاشته و در صورت دریافت پاسخ این سئوالات، آنها را منتشر سازیم؛ اما این بدان معنی نیست که ما چنین تلاشی را نخواهیم کرد. بنابراین خوانندگان این مصاحبه و علاقمندان به مسائل آذربایجان ایران و موقعیت جمهوری آذربایجان همچنان می توانند سئوالات خود را برای راه توده ارسال دارند و یا از طریق پیام تلفنی آنها را با ما مطرح سازند. پاره ای از رفقای توده ای سئوالاتی را پیرامون مناسبات کنونی حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان مطرح ساخته اند. برخی از این سئوالات پیرامون اختلاف دیدگاه ها و با تفاهم بین حزب توده ایران و فرقه مذکور بر سر مسائلی است که صدر فرقه دمکرات آذربایجان در مصاحبه خود مطرح ساخته است. راه توده، به این مسائل متکی به "مشی توده ای" خود بتدریج پاسخ خواهد داد و دیدگاه های خود را عنوان خواهد ساخت. راه توده اعتقاد دارد، که با پنهان ساختن مسائل و نقطه نظرات و بویژه بی اعتمادی به اعضای حزب برای مطلع ساختن آنان از مسائل مطرح به هر بهانه و دلیلی- هرگز نمی توان به وحدت سیاسی و تشکیلاتی در حزب دست یافت. این امر بویژه در شرایط کنونی که مطبوعات و رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور، از همه نوع امکان برای برقراری ارتباط برخوردارند و از این امکان برای هدایت افکار عمومی در جهت مورد نظر خود استفاده می کنند، از اهمیتی ویژه برخوردار است.

در ارتباط با مصاحبه صدر فرقه دمکرات آذربایجان، سئوالاتی پیرامون نظر و خواست وی درباره آزادی احزاب و اصولاً دیدگاه های وی در ارتباط با اوضاع کنونی ایران نیز با ما در میان گذاشته شده است. ما امیدواریم مطالعه بخش دوم این مصاحبه که در ادامه می آید و ارتباط مستقیم با تحولات اخیر در ایران دارد، بتواند تا حدودی پاسخی برای این سئوالات باشد.

قسمت دوم این مصاحبه نیز عیناً از روی نوار اصلی پیاده شده است. در پایان یکبار دیگر از همکاری صمیمانه علاقمندان "راه توده" که نوار این مصاحبه را، بدست آورده و برای انتشار در اختیار ما گذاشتند تشکر می کنیم. این مصاحبه توسط خانم "نیره توحیدی"، پژوهشگر ایرانی مقیم آمریکا که به آذربایجان سفر تحقیقاتی داشته انجام شده است.

مصاحبه "امیر علی لاهرودی"

صدر فرقه دمکرات آذربایجان ایران- بخش دوم-

در صورت ادامه وضع کنونی در ایران

قیام عمومی از جمله احتمالات ایران است!

س- آقای لاهرودی! در بین روشنفکران ایران بحث هایی در رابطه با مسئله هویت ایرانی، مسئله ملی، مسئله اقوام وجود دارد. بحثی هم هست، اینکه اصلاً خود ایران چیست و اصلاً کی بوجود آمد به عنوان یک هویت ملی و باز اینکه گویا معتقدند که یک مملکت محروسه بوده و عمدتاً زمان رضاشاه تبدیل به

۱- جبهه ملی استقلال آذربایجان مرکب از چه سازمان هائمی است و مرکزش در کجاست؟ آیا در ایران هم فعال است؟

* تا آنجا که ما اطلاع داریم، این اسامی بعنوان سازمان های تشکیل دهنده این گروه شناخته شده اند: فدائیان آذربایجان، سازمان احیاء آذربایجان جنوبی، جبهه خلق آذربایجان، فرقه دمکرات آذربایجان. درباره فرقه دمکرات آذربایجان، تا آنجا که از مصاحبه صدر فرقه بر می آید، رهبری و سازمان تحت هدایت وی در این جبهه شرکت ندارد و اصولاً با این نوع فعالیت ها موافق نیست. اینکه کسانی تحت این نام خواسته باشند در جبهه مورد بحث فعالیت کنند، امری است که به رهبری رسمی فرقه ارتباط ندارد. اشاره صدر فرقه دمکرات آذربایجان به تمرکز رهبری این سازمان در شهر پراگ و نقش تبلیغاتی که رادیو آزادی و سا بودجه کنگره امریکا در این مورد برعهده دارد، خود گویای فاصله فرقه دمکرات آذربایجان از این جریان است.

ما درباره فعالیت های احتمالی این جریان در داخل کشور اطلاع نداریم، اما دستگیری های اخیر در آذربایجان، که علاوه بر چند پزشک و استاد دانشگاه یک نظامی (گویا سرهنگ ارتش) را هم در بر گرفته و مقامات امنیتی جمهوری اسلامی نیز بدان اشاره کرده اند، می تواند در این ارتباط باشد. سخنرانی های امام جمعه تبریز و برخی روحانیون دیگر در شهرهای آذربایجان، نیز گویای برخی تحولات است. در هیچجا باید علاوه بر سیاست های عمومی جمهوری اسلامی که زمینه ساز بسیار از مشکلات برای ایران بوده و هست، در ارتباط با موضوع آذربایجان و مناسبات با جمهوری آذربایجان، نابخردی های بسیاری صورت گرفته است. این نابخردی ها تا مرز قرار دادن اردبیلی ها در برابر تبریزی ها و ... نیز در محل پیش رفته است. مقابله با رای مردم در انتخابات اخیر مجلس اسلامی نیز خود به مجموعه بالا اضافه شده است.

۲- واقعا امریکا پشت حکومت آذربایجان ایستاده است؟

* در این مورد، ما فقط می توانیم به سرمایه گذاری های عظیم شرکت های نفتی در آذربایجان اشاره کنیم. سرمایه گذاری هائمی که سیاست را هم بدنبال دارد. اگر بدین شکل به نفوذ امریکا در جمهوری آذربایجان نگاه کنیم، آنوقت می توان گفت که امریکا طی سال های اخیر ریشه های بسیار پر قدرتی در این جمهوری دوانده است. در حال حاضر و به نوشته واشنگتن تایمز، شرکت های نفتی امریکائی به تنهایی ۸ میلیارد دلار برای توسعه میدان های نفت و گاز آذربایجان سرمایه گذاری کرده اند. امریکا سرمایه گذاری در جمهوری آذربایجان و دریای خزر را بخشی اساسی از روند ۳۰ ساله کشف و توسعه منابع انرژی تازه در سراسر جهان می داند و دریای خزر را خلیج فارس دیگری می بیند.

۳- جمهوری اسلامی هم در آذربایجان فعال است و اسلام خود را صادر می کند؟

* صدر فرقه دمکرات آذربایجان هم در مصاحبه خود به فعالیت های جمهوری اسلامی و بویژه کمیتة امداد امام خمینی، که زیر نظر بازار و عسگر اولادی (دبیرکل مولفه اسلامی) اداره می شود اشاره کرده است. آنچه که جمهوری اسلامی در پی صدور آنست، همان است که در داخل کشور اعمال می کند و اگر در ایران آیندۀ دارد، در آذربایجان هم می تواند آیندۀ داشته باشد. بنظر می رسد، که سرانجام این نوع فعالیت های خارجی و روش های داخلی، در خدمت امپریالیسم و بویژه انگلستان (بدلیل رخته و مناسباتی که از طریق جناحی از روحانیت و حجتیه در ایران دارد) خواهد بود. نظیر فعالیت های جمهوری اسلامی را در جمهوری آذربایجان، کشور عربستان هم دارد. عربستان نیز متکی به پول خود حمایتی که امریکا از آن می کند و همچنین متکی به جمعیت ۳۰ درصد اهل تسنن این جمهوری سرگرم فعالیت های تبلیغاتی است. این تبلیغات را شاخه "هابی ها" سازمان می دهد، که خصومت با شیعیان خمیرمایه تبلیغات آنست. نظیر همان ستیزی که "حجتیه" تحت پوشش مقابله با بهائیت دارد، وهابی ها هم با شیعه هائمی نظیر حجتیه دارد، که سرو ته همه آنها از بلو بنیانگذاری در اختیار انگلستان و در خدمت سیاست استعماری بریتانیای کبیر بوده است. آخرین قرارداد عربستان در نفت آذربایجان، قراردادی است که این کشور همراه با سه شرکت امریکائی و ژاپنی و به مبلغ یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار با جمهوری آذربایجان بسته است.

ج- ایران یک کشور بزرگ ۶۰ میلیونی است و وزن خیلی مهمی در منطقه دارد، از لحاظ استراتژیک بین شرق و غرب. راه اروپا از این جا شروع می شود، همچنین از لحاظ غنای طبیعی ایران کشوری است که همیشه مورد توجه جهان صنعتی بوده و هست، اما حکومتی در ایران سرکار بوده در عرض این ۸۰ سال اخیر که به هیچ وجه نتوانسته این مملکت را واقعا به سمت شکوفائی ببرد. انقلابی که در ایران انجام شد، واقعا جنبه اجتماعی اش بیشتر از جنبه سیاسی آن بود، یعنی فقط تغییر حکومت هدف مردمی نبود که به خیابان ها ریختند و شاه را با نیم میلیون ارتش اش نابود کردند. هدف این بود، که آزاد باشند، استقلال ملی شان تامین شود، از درآمد خود، ثروت ملی خود بهره بگیرند، ولی این حکومت این کار را نتوانست و نخواست. ایران در محله ای قرار گرفته است که صد درصد با همسایگان خودش در موضع خصومت آمیز و غیردوستانه قرار دارد؛ در حالیکه در دنیای کنونی بستگی و وابستگی متقابل حاکم است، در چنین حالتی ایران خودش را از همه دنیا جدا کرده، منفرد شده است. ثروت ملی ایران نفت است که به شکل خام فروخته می شود و مقداری ارز نفت را دریافت می کنند و با آن مملکت را اداره می کنند. الان ۲۲ میلیارد قرض کوتاه مدت دارد و می خواهد صرفه جویی کند، تا این قرض ها را تا سال ۲۰۰۱ بپردازد و سیاست هائی را برای اینکه اتخاذ کرده اند که صادرات غیر نفتی دو سه برابر پائین آمده است. با آذربایجان مناسباتشان خصمانه است، با ترکیه مناسبات حسنه نیست، افغانستان که حالا طالبان سرکار آمده که با آن ها هم رابطه خوب نخواهد بود، چون آن ها را هم پاکستانی ها و امریکائی ها راه انداخته اند. بنابراین در شرق ایران دشمن سر کار آمده، با اعراب و صدام حسین، ملک حسین و عربستان سعودی و مصر رابطه خیلی غیردوستانه است. بنابراین ایران الان کشوری است که ۹۰ درصد منزوی است و آیندۀ روشنی در چشم انداز نیست. علاوه بر آن کوشش برای دخالت در امور کشورهای مسلمان دیگر باعث ترس و واهمه در آسیای میانه شده است. ازبکستان و دیگران می ترسند از اینکه با ایران رابطه نزدیک داشته باشند. خود آذربایجان و جاهای دیگر هم تبلیغ و همین نوع دخالت ها باعث شده، تا سیاست خارجی خیلی مغشوش باشد. همین سیاست بهانه فشار بیشتر امریکا شده، که نباید این فشار به این شکل ادامه پیدا کند؛ البته تقصیر خود جمهوری اسلامی هم هست، که بهانه بدست امریکائی ها می دهد. حکومتی با این بحران اقتصادی، فکری و سیاسی که اکنون به این شکل وجود دارد، نمی تواند با چنین خصلتی مردمی باشد، نمی تواند پشتیبانی مردم را جلب کند. انتخابات دوره پنجم مجلس این را خوب نشان داد. از واجدین شرایط رای که در تهران ۴ میلیون نفر است، دو میلیون رفتند رای دادند. رفسنجانی برای دوره دوم مجلس از تهران یک میلیون و هفت صد هزار رای آورده بود و حالا ناطق توری که رئیس مجلس هم بوده در همین تهران فقط هشتصد و خرده ای رای آورد. این خودش آئینه تمام نمای حکومتی است که بنام مردم و اسلام صحبت می کند. این حکومت چقدر به زندگی خودش ادامه خواهد داد؟ و کی تغییر پیدا خواهد کرد؟ و از آن طرف این سیاست مہیار دوگانه امریکا در منطقه وجود دارد. اینها همه اش مسئله است. باید دید در آیندۀ بین خودشان چه می شود. اگر رفسنجانی کنار برود و خامنه ای بماند و رسالتی ها، اینها مملکت را چگونه اداره خواهند کرد؟ اینها با سیاست های کم و بیش نزدیکی به غرب رفسنجانی مخالفت می کردند، اما وقتی خودشان سرکار آمدند با این سیاست چه خواهند کرد؟ مردم سرانجام دست به یک قیام عمومی خواهند زد و سکوت را خواهند شکست؟ معلوم نیست زیرا قدرت سرکوب خیلی قوی است و امکان نمی دهد که مردم به خیابان ها بیایند. البته نمی توان احتمال ها را در نظر نگرفت. شاید اگر یک جناح در رأس قدرت بماند بتدریج رفتار خودش را در داخل و خارج تغییر بدهد، اگر اینطور نکند، ایرانی ها ۱۵۰ سال است که هفت بار، هشت بار قیام مسلحانه سراسری کرده اند و احتمال آن هم کم نیست که یک قیام دیگری در انتظار حکومت باشد. الان کسی نمی تواند پیش بینی کند، باید منتظر بود و دید چه می شود.

پیرامون اوضاع آذربایجان

بدنبال اظهار صریح امیرعلی لاهرودی، صدر فرقه دمکرات آذربایجان، در مخالفت با تجربه ایران، در مصاحبه ای که در باکو با وی انجام شد و راه توده نیز در شماره ۵۷ خود آنرا منتشر ساخت، سوالاتی با ما در میان گذاشته شده است. برخی از این سوالات به گونه ایست، که می توان با اطلاعاتی که در اختیار داریم برخی توضیحات را پیرامون آنها بدهیم. از جمله:

رویدادهای آذربایجان

نگران کننده است!

ع. کلبانگ

جنگ‌های قوم‌ی، در آستانه فروپاشی اتحاد شوروی توسط امپریالیسم دامن‌زده شد و همچنان دامن‌زده می‌شود. انگیزه اساسی این سیاست، تقسیم جهان بین کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و غارت منابع کشورهای است. از جمله این مناطق، که دارای منابع بسیار قابل توجه نیز می‌باشد، آذربایجان و نفت و گاز دریای خزر است.

آخرین پژوهش‌های کارشناسی نشان می‌دهد، که دریای خزر با بیش از ۶۸ میلیارد بشکه، معادل ۹۵۹۴ میلیارد تن منابع شناسایی شده، پس از خلیج فارس و سیبری، سومین منطقه نفت‌خیز جهان است. کارشناسان امریکائی و اروپائی پیش‌بینی می‌کنند که کشورهای حوزه دریای خزر تا سال ۲۰۰۰ قادر خواهند بود روزانه بالغ بر ۱۲ میلیون بشکه نفت تولید و حدود ۶ میلیون بشکه آن را صادر کنند. اخیراً روزنامه واشنگتن تایمز گزارش داده است که شرکت‌های نفتی امریکا ۸ میلیارد دلار برای توسعه میدان نفت و گاز آذربایجان سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

بدین ترتیب دریای خزر و کشورهای همجوار آن از جمله آذربایجان به مرکز رقابت شرکت‌های امپریالیستی تبدیل شده است. رویدادها و حوادث ماه‌های گذشته در آذربایجان در مرحله اول ریشه در شرایط جدید در منطقه دارد. اگر در سال ۱۹۲۶ در آذربایجان گاردهای سفید مورد حمایت انگلستان به قصد غارت نفت باکو جنایت‌های بی‌شماری را مرتکب شدند، امروز شرکت‌های امپریالیستی، بمنظور غارت نفت منطقه در پی شکل دادن تکرار حوادث تاریخی هستند. در همین رابطه بد نیست به رویدادها، موضع‌گیری‌ها، واکنش‌های سیاسی در جمهوری آذربایجان و جمهوری اسلامی نظر بیافکنیم، تا به عمق خطر پی برده شود.

سیاست‌های نادرست جمهوری اسلامی در ارتباط با خلق‌های ایران و بویژه اختلافی که بین باورمندان به احزاب مختلف بوجود آورده است، زمینه بسیار مناسبی را برای سیاست امپریالیسم برای تشدید جنگ‌های منطقه و بهره‌برداری اقتصادی-نظامی از آن فراهم ساخته است. در همین ارتباط مناسبات جمهوری اسلامی و جمهوری آذربایجان باید با دقت پیگیری شود. کسی نمی‌تواند تشنج کنونی میان دو جمهوری را منکر شود، ظاهر قضیه این است که جنگ لفظی بین وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی، «ولایتی»، با حسن حسن‌اف، وزیر امور خارجه جمهوری آذربایجان در سطح دیپلماتیک شکل گرفته است؛ اما رویدادهای دیگری در جمهوری اسلامی و جمهوری آذربایجان بوتوق پیوسته‌اند، که زمینه‌های شکل‌گیری چنین برخوردهای لفظی را فراهم ساخته‌اند. رویدادهایی که ارتجاع حاکم و سازمان‌ها و ارگان‌های موازی در جمهوری اسلامی هر کدام در آن نقش داشته‌اند.

روزنامه رسالت ۱۰ شهریور ماه نوشت: «مردم جمهوری آذربایجان خواهان وحدت با ایران هستند.» این عنوان مطلبی است که در روزنامه رسالت درج شده است. بدنبال عنوان فوق، مطلب زیر آمده است: «در اعلامیه‌ای که از سوی نمایندگان اصناف و طبقات، مختلف، بویژه دانش‌آموزان، دانشجویان و استادان استان آذربایجان شرقی خطاب به مردم و حاکمان ۱۷ شهر قفقاز و مردم و مسئولین دولت و جمهوری اسلامی ایران صادر شده است، از رهبران جمهوری آذربایجان درخواست شده است، با یک اقدام شجاعانه زمینه‌های الحاق و بازگشت مجدد این مناطق را به ایران فراهم کنند.»

کیهان هوایی ۲۹ آذر ۷۴ در صفحه دوم خود می‌نویسد: «اخیراً گزارش‌هایی در مورد همکاری سفیر باکو در ایران با عناصر تجزیه طلب انتشار یافته مبنی بر این که سفارت جمهوری آذربایجان همکاری بسیار نزدیکی با چهره‌های مشکوک دارد که از جدائی مناطق آذربایجان ایران دم می‌زنند. این افراد با راه‌اندازی توره‌های سیاحتی در جمهوری آذربایجان، هموطنان آذربایجان را با این توره‌ها، به شهرهای مختلف این جمهوری می‌برند و تلاش می‌کنند، گرایش‌های تجزیه طلبانه را در آنها پدید آورند. این عناصر ارتباط تنگاتنگی با پان ترکیست‌های ترکیه دارند و عموماً با چاپ نقشه‌های جعلی و توزیع وسیع آن در مناطق ترک نشین، رویای ترکستان بزرگ را تبلیغ می‌کنند.»

۱۸ فروردین ۷۵ مدیر کل اطلاعات آذربایجان غربی اعلام کرد، که ۷ شبکه جاسوسی میلانی شده‌اند. وی اعلام کرد که هفت شبکه جاسوسی که

برای کشورهای بیگانه فعالیت می‌کردند، در سال گذشته شناسایی و ۲۹ نفر از عوامل آن دستگیر شدند.

در بهمن ماه ۷۵ رادیو جمهوری اسلامی بار دیگر از دستگیری عده‌ای جاسوس برفع برخی از کشورهای بیگانه در این منطقه خبر داد.

حتی همین اظهارات و رویدادهای فوق نیز زمینه‌های مناسب برای تشدید درگیری‌ها را در منطقه نشان می‌دهد. درگیری‌هایی که امپریالیسم اگر مستقیم در بوجود آمدن آن نقش نداشته باشد، در بهره‌برداری از آن مستقیماً نقش خواهد داشت. در همین زمینه، برخی سیاست‌های تبلیغاتی در جمهوری آذربایجان و جمهوری اسلامی تنش‌ها را بی‌وقفه تشدید می‌کند و باعث نگرانی به حق نیروهای ملی و وطن دوست می‌شود.

اظهارات امام جمعه شهر تبریز، تقلب در انتخابات شهر تبریز و جلوگیری از راه یافتن کاندیدای مورد نظر و منتخب مردم به مجلس (محمد علی چهرگانی) شکل‌گیری کانون‌های دفاع از فرهنگ و ادب آذربایجان و مقابله با سیاست‌های انحصارطلبانه جمهوری اسلامی، انتقاد ناطق نوری از تبلیغات سوء رسانه‌های آذربایجان علیه جمهوری اسلامی، اظهارات مقامات حکومتی و محلی در خصوص تبعیض بین شهرهای آذربایجان تا حد تشکیل استان اردبیل و تحریک مردم اردبیل (بعنوان مردم برتر آذربایجان)، اختلافات اخیر ایران و ترکیه و اظهارات مقامات دفاعی ترکیه در رابطه با ایران و تیزگی روابط دو کشور... مجموعه مسائلی هستند که اجازه نمی‌دهد به آینده منطقه با نگرانی ننگریم. بدون شک شکل‌گیری رویدادهای آینده در پیوند با مجموعه مسائل بالا از یکسو و فعالیت‌های امپریالیست‌ها برای بهره‌برداری از نفت و گاز دریای خزر از سوی دیگر، ارتباط می‌یابد. آیا نیروهای ارتجاعی و واپسگرا در ایران بمنظور حفظ قدرت خویش از یکسو و شرکت‌های بزرگ امپریالیستی بمنظور غارت نفت از سوی دیگر، یکبار دیگر حوادث تلخ و فاجعه‌بار تاریخی را در این منطقه تکرار خواهند کرد؟ آینده پاسخ این سوال را خواهد داد.

ورود ناتو به شرق اروپا

گسترش ناتو و استقرار آن در جمهوری‌های تازه تاسیس اتحاد شوروی سابق و شرق اروپا، که با اعتراض مردم این جمهوری‌ها روبرو شده، نزدیک به ۲۵ میلیارد دلار هزینه خواهد داشت. این رقم را روزنامه واشنگتن پست منتشر ساخت و اطلاع داد که این هزینه برای طرح گسترش ناتو که ۱۲ سال به طول خواهد انجامید، با اختصاص بودجه توسط اعضای سابق و اعضای جدید تامین خواهد شد. سهم امریکا برای این طرح ۱۲ ساله ۲۰۰ میلیون دلار در سال است. رهبری ناتو در اختیار امریکاست و بسیاری از تنش‌ها و جنگ‌های منطقه‌ای، که توسط امپریالیسم سازمان داده می‌شود، زمینه‌ساز گسترش ناتو و استقرار پایگاه‌های امریکائی در نقاط مختلف جهان است. این پایگاه برتری نظامی را برای رهبری و تسلط امریکا بر سراسر جهان باید تامین کنند. گسترش ناتو در خاک اتحاد شوروی سابق، اکنون به یکی از بزرگترین تنش‌های سیاسی و مقاومت‌های مردمی در روسیه منجر شده است. این مقاومت و تنش به گونه‌ایست که بوریس یلتسین، رئیس جمهور بیمار روسیه نیز جسارت موافقت آشکار با امریکا را برای استقرار ناتو در کشورهای همجوار روسیه ندارد و این امر را پنهانی پیش می‌برد. تغییر ترکیب کابینه دولت روسیه، تهدید پارلمان به انحلال، حضور در صحنه تلویزیون برای نشان دادن سلامت جسمی ... بی‌ارتباط با نقشی نیست که بوریس یلتسین پیش از مرگ، باید به توصیه و حمایت امریکا در این زمینه باید ایفاء کند. هزینه عظیمی که برای گسترش ناتو مصرف می‌شود، خود نشان می‌دهد که امپریالیسم جهانی و امریکا، تا چته به غارت جمهوری‌های تازه تاسیس اتحاد شوروی سابق و تسلط نظامی بر آنها برای جلوگیری از هر نوع بازگشت به گذشته و تثبیت پیروزی خود در جنگ سرد اهمیت قائل است!

براساس آخرین گزارش‌های مربوط به دیدار یلتسین و رئیس جمهوری امریکا، وی موافقتنامه‌ای را امضاء کرده است، که بر اساس آن ناتو به شرط آنکه سلاح‌های غیرمتعارفی را وارد شرق اروپا نکند و تهدید اتنی نیز متوجه روسیه نسازد، می‌تواند در شرق اروپا گسترش یابد. این موافقت که هنوز جزئیات آن روشن نیست، عملاً یعنی خیانتی جدید از سوی یلتسین به منافع مردم روسیه. مخالفت‌های گسترده‌ای که خبرگزاری‌ها از روسیه در این زمینه منتشر ساخته‌اند، نشان‌دهنده موج مقاومتی است که در این ارتباط علیه دولت یلتسین شکل می‌گیرد!

به شعار تبدیل کرد، حماسه برائی های منسجم در اعلامیه ها و نشریات چپ مهاجرت، حتی نیم نگاهی از درون کشور را نیز به سوی خود برنمی انگیزد. حماسه برآیان از یافتن ملموس ترین و قابل درک ترین شعارها برای توده های مردم عاجز می ماند و هارترین و ارتجاعی ترین بخش حکومت آسوده خاطر از این ناهمبانی ها به یکباره تازی ادامه می دهد. حقیقت به همین تلخی و گزندگی است!

این حقیقت را یکبار دیگر و با مرور برخی اعلامیه های مربوط به تظاهرات نفتگران تهران مرور کنیم:

نشریه "کار"، در شماره ۸ اسفند و در ارتباط با تظاهرات نفتگران، سرمقاله ای با عنوان "وظیفه ما" دارد. نویسنده سرمقاله، در اشاره به جنبش آزادیخواهی مردم ایران، از غفلتی یاد می کند که جنبش چپ ایران در مهاجرت و در رابطه با خواست های اقتصادی جنبش داشته است و بدستی می نویسد: «... درک این واقعیت برای جنبش روشنفکری ایران اهمیت عظیمی دارد که بدون طبقه کارگر و نیروهای گسترده زحمتکشان، جنبش آزادی در ایران نمی تواند به پیروزی با دوامی برسد... وظیفه پیشروان مبارزه دموکراسی در ایران این است که چنان برای دموکراسی مبارزه کنند و مهم تر از آن دموکراسی را چنان بفهمند، که با مطالبات گسترده اقتصادی و اجتماعی کارگران و سایر اقشار مردم، پیوند یابد. جنبش روشنفکری باید نشان دهد که دموکراسی مورد نظر آن، خواسته ها و مطالبات توده مردم را در نظر دارد. این دموکراسی فقط حق توده های مردم برای داشتن احزاب و مطبوعات نیست، حق مردم برای داشتن کار، برای داشتن مسکن، برای برخورداری از آموزش، حق مردم برای گرسنه نبودن نیز هست... با چنین درکی، مبارزات کارگران و توده مردم در جهت مطالبات اقتصادی و اجتماعی خود به مثابه جزئی جدا ناپذیر از مبارزه در جهت دموکراسی است و سازماندهی این مبارزه و فرا رویاندن آن تا سطح مبارزه آشکار برای مطالبات سیاسی، مهم ترین وظیفه نیروهای دموکراتیک به شمار می رود...»

اما! در همین سرمقاله با اندیشه ای روبرو هستیم که خود به خود مانع تعمیق و پیگیری حقایقی است که در بالا و به نقل از بخش دیگری از این سرمقاله آوردیم. سرمقاله نویس غفلت از خواست های اقتصادی جنبش مردم را از سوی روشنفکران اینگونه توصیف می کند: «(باید با این فکر که به ویژه در سال های اخیر در میان روشنفکران ایران ریشه دوانیده است مقابله کرد که توده های مردم تنها در بند نان و آب خویش هستند و مبارزه برای دموکراسی کار و دلمشغولی روشنفکران است. اگر نیز در واقع جنبش کارگران و زحمتکشان و جنبش روشنفکران ایران در سال های اخیر مسیری جدا از هم پیموده اند، جدا از وجود استبداد حاکم بر کشور... این جدائی تا حدودی نیز تحت تاثیر این فکر بوده است.»

اول- ابتدا باید فرض را بر این گذاشت، که روی سخن با سازمان های چپ ایران است، چرا که تکلیف جناح راست مهاجر، تکلیف دیگری است و روشنفکر بی طرف نیز که وجود ندارد. با این پیش فرض، باید گفت، که جدائی جنبش روشنفکران (که علی الظاهر باید سازمان های چپ باشند) و جنبش زحمتکشان ایران از یکدیگر نه بر اساس فکری که سرمقاله نویس مطرح کرده، بلکه بر مبنای سیاسی است که چپ ایران در سال های اخیر پیگیری کرده است. این سیاست و شعارها و مشی برخاسته از آن در کلیت خود و بصورت عمده خواست های اقتصادی زحمتکشان را به فراموشی سپرده است. این فراموشی در این نیست، که این سازمان ها در نشریات خود از مشکلات اقتصادی زحمتکشان ننوشته اند، از فقر و محرومیت توده های مردم در جمهوری اسلامی کم نوشته اند و یا ... بلکه غفلت از مبارزه ایست، که باید با شعارهای برخاسته از نیاز زحمتکشان و با درک آگاهی و باورهای آنها، با افشاگری پیرامون برنامه های اقتصادی و سیاسی حکومت، بسیج مردم، پیگیری سیاست اتحادهای وسیع در داخل کشور و یورش همه جانبه به حاکمیت منزوی شده سازمان می دادیم و بدهیم.

اگر با این معیار، مشی سال های اخیر چپ ایران از جمله سازمان فدائیان اکثریت را مرور کنیم، نشانه هایی از این واقع بینی را در آن می یابیم؟ در کنار این توده زحمتکش و همگام با آن حرکت کرده ایم؟ شعارهای چپ با درک توده های مردم مطابقت داشته است؟ این زحمتکشان و توده مردم، همان نفتگرانی که در مقابل ساختمان شرکت نفت جمع شدند، شعار "مرگ بر حکومت بازاری"، "خصوصی سازی، یعنی بیکاری و گرانی" و... را بیشتر درک می کنند و یا شعار "جدائی دین از دولت و حکومت" را؟ خودمان را فریب ندیم، توده مردم با شعارهایی که چپ در مهاجرت آنرا عمده تشخیص داده است، به درک روشنی از ترکیب طبقاتی حاکمیت می رسد؟ آنچه را شعار و سیاست تبلیغاتی

"وظیفه" ای، که "کار" بدان عمل نمی کند!

تظاهرات نفتگران پالایشگاه تهران در مقابل ساختمان شرکت نفت در تهران، اطلاعیه ها و بیانیه های حمایت آمیزی را از سوی همه طیف های سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی همراه آورد. آنسوی این طیف که به وابستگان طرفدار بازگشت نظام سلطنتی به ایران تعلق دارد و ما آنرا "طیف راست می نامیم، مانند همیشه و با بهانه تازه ای، همه انقلاب ۵۷ را زیر ضربه گرفت و اکثریت قریب باتفاق سازمان های وابسته به این سوی طیف، یعنی "طیف چپ"، که افشای سرکوبگری و بریدگی حکومت از مردم را، به حق جان مایه بیانیه های خود ساختند، بهر دلیل و بهانه ای نخواستند و یا صلاح خود ندانستند از کارزار طبقاتی که در ایران جریان دارد سخن بگویند. کارزاری، که بازتابش در تمامی سیاست های حکومت -از جمله یورش به تظاهرات مسالمت آمیز نفتگران- و تمامی تحولات داخل کشور روز به روز بیشتر نمایان می شود. این نگاه طبقاتی به رویدادهای ایران، در آن خلاصه نمی شود، که نفتگران را بخشی از طبقه کارگر بنامیم و سپس رسالت خود را در اعلام حضور این طبقه در تحولات و حمایت از آن خلاصه کنیم! و یا با اعلام حمایت از خواست های اقتصادی نفتگران نقش پیشگام را برای خویش فرض کنیم!

طیف چپ، که روی سخن با آنست، طی سال های گذشته و در حالیکه به حق به مبارزه برای آزادی ها بهای لازم را داده، به ظرفیت رادیکال جنبش مقاومت در برابر حکومت و خواست های صنفی و اقتصادی آن، که انگیزه واقعی بسیاری از قیام ها و شورش های کور در شهرهای ایران بوده، بهای لازم را نداده است. هیچ شعاری که بازتاب نیاز لحظه و روز جنبش توده ای و جنبش کارگری باشد و جهت مرحله به مرحله و گام به گام رشد جنبش را در برابر آن قرار دهد، در مطبوعات و تحلیل های این طیف منعکس نشده و یا اگر گهگاه و بر اساس برخی مصوبات و یا اعلامیه ها حرف و سخنی به حاشیه هم در این باره به میان آمده، جنبه همیشگی به خود نگرفته و به شعاری پیوسته تبدیل نشده است!

اگر از شعارهای برخاسته از نیاز مرحله ای جنبش (مشی و روشی که حزب توده ایران پیوسته از آن پیروی کرده) سخن گفته می شود، نه تنها به این غفلت طیف چپ اشاره دارد، بلکه رد و طرد شعارهای چپ روانه و منزوی از جنبش را هم در نظر دارد، که همچنان از سوی برخی سازمان های مدعی اعتقاد به مارکسیسم تکرار می شود و در انزوا باقی می ماند: "تشکیل حکومت شوراه"، "هژمونی طبقه" و...

عدم اعتقاد و یا عدم توان درک لایه بندی ها و تشریندی های طبقاتی حکومت و پیرامونیان آن و همچنین صف بندی های متحد و متخاصم در جمهوری اسلامی، که طی سال های گذشته بر سر سازمان های چپ ایران سو با کمال تاسف و تاثیر بر سر منتشرکنندگان نشریه "نامه مردم" - سایه افکنده است، چنان است، که حتی در خیزش هایی نظیر تظاهرات نفتگران پالایشگاه تهران نیز جز تکرار حرف ها و شعارهای کلی حرف و سخن و طرحی فراتر از آنچه در نشریات خود طی تمام این سال ها تکرار کرده اند ندارند! و این نه زبان نفتگران، نه زبان کارگران و نه زبان توده های مردمی است که باید متکی به آگاهی، بسیج و سازماندهی آنها زمینه های تحولات اساسی را در ایران فراهم ساخت.

ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری حاکم، که برای حکومت مطلقه خیز برداشته، هیچ بیم و هراسی از تکرار این سخنان و شعارها در مهاجرت ندارد و بی اعتنا به آن، راه های استوار ساختن پایه های طبقاتی خود را در حکومت تدارک می بیند!

آنجا که مردم را باید علیه خصوصی سازی لجام گسیخته بسیج کرد، سرمایه داری بازاری و ارتجاع مذهبی متکی به آن را منزوی ساخته و مشت واحد توده های مردم را بر آن وارد آورد و نیاز و خواست مرحله ای، این توده را

کرده اند، پیش از آنکه نگاهی به داخل کشور داشته باشد، روی خارجی و مهاجرتی ندارد؟

نویسنده سرمقاله "وظیفه ما" از کج اندیشی و کج فکری یاد می کند و نه سیاست بی اعتناء به واقعیات جامعه امروز ایران و مسائلی که در آن مطرح است و مردم بدان توجه دارند. بعنوان نمونه، در همان شماره نشریه "کار" که سرمقاله "وظیفه ما" در آن انتشار یافته است، خبر مصاحبه محمد جواد لاریجانی، سخنگوی موفتله اسلامی و ناطق نوری در انگلستان نیز انتشار یافته است. (در همین شماره راه توده برخی عکس العمل های مطبوعات داخل کشور و جناح های سیاسی را در ارتباط با این مصاحبه می خوانید.)

نویسندگان "کار" که ما تردید نداریم نسبت به استقلال کشور بدان اندازه کافی حساسند، در ادامه یادآوری "وظیفه ای که در سرمقاله همین شماره کار بدان اشاره شده و غفلت از آنرا جایز ندانسته، فراموش می کند در برخورد با این خبر، چند خطی بنویسد که این آقای محمد جواد لاریجانی که یک هفته ایست تمام مطبوعات داخل کشور پیرامون مصاحبه اخیرش در انگلستان مطلب نوشته و پشت رسانی زودبندهای او با انگلستان را از بام به زیر انداخته اند چند خطی به خبر اضافه کند. نویسندگان کار، که دفاع از حقوق زحمتکشان را وظیفه فراموش نشدنی روشنفکران ایران معرفی کرده، همچنین فراموش می کنند، بنویسد که منظور محمد جواد لاریجانی از تاکید بر خصوصی سازی بی بازگشت توسط دولت احتمالی ناطق نوری چیست و چه عوارض و عواقبی برای زحمتکشان ایران دارد! ماجرای تعدیل در برنامه تعدیل اقتصادی چیست و اصولاً این برنامه "تعدیل اقتصادی"، که بازاری ها آتقندر بر آن پانشاری می کنند و هاشمی رفسنجانی را هم در انگلستان متهم به تعلل در آن می کنند، دیکته شده از جانب چه مرجعی است و بحران عظیم اقتصادی-اجتماعی کنونی در جمهوری اسلامی تا چه حد و حدودی ناشی از اجرای این برنامه است. جدال بین بازاری ها و روحانیون وابسته به آن از یکسو و طرفداران تعدیل در تعدیل اقتصادی و مخالفان کامل این برنامه کیستند و در جریان کارزار انتخاباتی کنونی چگونه باید آنها را از هم تفکیک کرد و تکلیف خود را با آنها مشخص ساخت.

ما هم معتقدیم و بسیار هم معتقدیم که نباید در همراهی با کارزار اقتصادی زحمتکشان برای رسیدن به حق و حقوقشان در جمهوری اسلامی غفلت کرد و دو جنبش آزادخواهی و عدالت خواهی را باید به هم پیون زد، اما تفاوت در اینجاست که حزب توده ایران اعتقاد دارد، این توجه باید بعنوان یک سیاست ملون و پیگیر دنبال شود، نه موضعی و بعنوان واکنش به رویدادهای و چون اینگونه می اندیشد و سیاست و مشی آن چنین است، با جنبش توده های مردم لحظه به لحظه زندگی می کند. برخاسته از همین مشی و سیاست است، که "راه توده" حتی برای لحظه ای از نبردی که در کل جامعه جریان دارد و در هر موقعیتی -از جمله انتخابات اخیر ریاست جمهوری- خود را نشان می دهد برای پیشبرد شعارها و این مشی خود بهره می گیرد.

حزب توده، به مصاحبه محمد جواد لاریجانی، زودبند با انگلستان، صف آرایی ها در جمهوری اسلامی، برنامه تعدیل اقتصادی، تعدیل در برنامه تعدیل اقتصادی، نقش بازار و سرمایه داری تجاری، چشم دوختن برخی روحانیون به دروازه های گشوده انگلستان، جنبش آزادخواهی و آرمان گرایی دانشجویی، جنبش کارگری، قیام های خود جوش توده های مردم، شرکت مردم در انتخابات و رای ندادن به رهبران حزب بازار "موفتله اسلامی" و روحانیون حکومتی، گشعایش فصول جدیدی در مطبوعات داخل کشور در انشارگری، ارزش گذاری به حضور توام با دشواری های غیرقابل انکار احزاب و سازمان های که تلاش می کنند آزادی خود را به حکومت تحمیل کنند، جابجانی جناح های حکومتی و پیرامونیان آن ها، خطر گسترش توطئه های مافیای حجتیه و بازار برای قبضه کامل حکومت و ... به همه این پدیده ها بعنوان یک، "کل" از هم جدا ناپذیر برخورد کرده و آنرا جنبش نوین مردم ایران باز می شناسد.

ما با این شناخت و ارزیابی از اوضاع کنونی ایران، بارها نوشته و تاکید کرده ایم، که جنبش نوین مردم ایران، بدلیل خواست های اقتصادی که دارد ماهیتا جنبشی است رادیکال و چپ ایران اگر این امر را نتواند تشخیص داده و به سیاست و شعار خود تبدیل کند، عرصه حضور را در داخل کشور از دست می دهد. در همین شماره و براساس دو گزارش درستی از داخل کشور، می خوانید، که چپ ایران بدلیل شعارهای تخیلی که سر می دهد، در داخل کشور نه حضور کمی و نه حضور کیفی دارد و عرصه را از این نظر به چپ مذهبی واگذار کرده است.

"وظیفه ما" امروز و در این لحظه، پیش از آنکه آترناتیو دمکراتیک را در مهاجرت شکل بدهیم، درک و دریافت دلائل این عدم حضور است.

کدام یک از شعارهای چپ ایران در تظاهرات کارگران نفت تهران و یا در جنبش سراسر دانشجویی کشور بازتاب دارد؟ در این تظاهرات و اعتصابات و کارزاری که برای انتخابات ریاست جمهوری جریان دارد، توده مردم که تحولات اساسی را باید موجب شوند، شعار "جدانی دین از حکومت" سر می دهند؟ خواهان "فرد ولایت فقیه" هستند؟ اصلاً مفاهیم این نوع شعارها را که در مهاجرت جریان دارد، درک می کنند؟ "وظیفه ما" واقعاً چیست؟ انعکاس خبر مصاحبه محمد جواد لاریجانی و فاصله گیری از تحلیل و تفسیر آن؟ از آن بیم نداریم که اگر وارد این مقولات شویم، آنوقت چاره ای جز موضع گیری در برابر رویدادهای داخل کشور نخواهیم داشت و آنوقت جناح بندی ها را پذیرفته و جبهه خود را باید تعیین کنیم؟

فرج سرکوهی قربانی کدام توطئه شده است؟

سراجم پس از ماه ها سکوت مطبوعات داخل کشور پیرامون انگیزه های اساسی ماجرای بازداشت و رهائی و بازداشت دوباره فرج الله سرکوهی، سردبیر ماهنامه آدینه، برخی تحلیل و تفسیرهای بسیار قابل توجهی پیرامون این رویداد در مطبوعات تهران انتشار یافت. بر ملا شدن تلاش ارتجاعی ترین جناح حاکمیت برای زودبند پنهان با انگلستان، برای جلب حمایت این کشور از قبضه قدرت کامل این جناح در جمهوری اسلامی، می تواند در نوع خود، از جمله دلائل هر چه نزدیک تر شدن تحلیل و تفسیر مطبوعات و سازمان های سیاسی داخل کشور به واقعیتهای پشت پرده ماجرا فرج سرکوهی باشد.

در حالیکه تاکنون، تنها چند بار و از قول خوانندگان روزنامه "سلام" اشاراتی به ماجرای فرج سرکوهی شده بود، این بار نشریه "عصرما" در ستون یادداشت سیاسی صفحه آخر شماره ۶۵ (۱۶ اسفند)، تحت عنوان "آیا سیاست خارجی جمهوری اسلامی تغییر خواهد کرد؟" تفسیری از این ماجرا ارائه داد، که بخش های اساسی آنرا در زیر می خوانید:

«یکی از اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به ویژه در دو سال گذشته نزدیکی و همکاری با اروپا در مقابل جبهه آمریکا و انگلیس بوده است... در این میان به نظر می رسد یک جناح خاص (منظور موفتله و روحانیون وابسته به بازار است) در صدد است تحولی در روابط خارجی جمهوری اسلامی ایجاد کند و در این زمینه قراتنی به چشم می خورد. برای مثال مدتی است روابط ایران و آلمان، که در میان کشورهای اروپایی نزدیک ترین روابط را با جمهوری اسلامی داشته است، به دنبال واقعه "رستوران میکونوس" و اظهار نظره های دادستانی آلمان مبنی بر دخالت مقام های عالی رتبه جمهوری اسلامی در این ماجرا متشنج شده است. در این مدت گام هائی در جهت بهبود روابط میان دو کشور برداشته شد، اما باز شدن پرونده جدیدی در روابط بین دو کشور به نام "ماجرای فرج سرکوهی" مجدداً روابط فی مابین را متشنج کرد. از آن طرف، حرکتی برای بهبود رابطه جمهوری اسلامی ایران با انگلستان دیده می شود. شاید سفر هیات بلند پایه ای متشکل از سه وزیر اقتصادی ایران به لندن و استقبال گرم دولتمردان انگلیس از این هیات به این منظور صورت گرفته باشد...»

با توجه به اینکه ما نزدیکی جمهوری اسلامی را به آمریکا و انگلیس در شرایط کنونی متافی منافع ملی کشور ارزیابی می نمایم، لازم می دانیم بار دیگر بر درستی اصل نزدیکی هر چه بیشتر با اروپا در مقابل ائتلاف آمریکا-انگلیس و رژیم صهیونیستی تاکید کنیم و ضمن رد هرگونه نزدیکی غیر اصولی با انگلیس و در نهایت آمریکا، دلائل موجود در این زمینه را به طور خلاصه، هر چند برای چندمین بار مطرح کنیم.»

سرمایه داری با مبارزه انقلابی فرو می باشد!

وجود داشته باشد، بدون آنکه بی‌وقته ابزار تولید، مناسبات تولیدی و هم‌راه آن، تمامی روابط اجتماعی را بطور انقلابی تغییر دهد».

ایجاد شرکت‌های سهامی، تراست‌ها، نقش سرمایه‌های مالی و دولتی در مناسبات تولیدی و همچنین ایجاد بازار جهانی با وابستگی‌های بین‌المللی و روابط جدید استثماری در جهان، تفسیرات در لایه‌های طبقاتی و نحوه تجدید تولید نیروی کار... همگی آن تغییر مناسبات تولیدی هستند، که صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری در دوران حیات خود در جامعه سرمایه‌داری بوجود آورده است.

طرح این پرسش که سرانجام در کدام مرحله، «رشد» در جامعه سرمایه‌داری متوقف شده و مناسبات در این جامعه به سدی در برابر ادامه «رشد» جامعه بشری و روابط تولیدی، تکامل روابط و مناسبات تولیدی تبدیل خواهند شد؟ یعنی به قول نظریه‌پردازان مورد اشاره «رشد در جامعه سرمایه‌داری گرفته می‌شود؟» (۲)

پاسخ این سوال را می‌توان و باید در بحران‌های ادواری سرمایه‌داری و موانع جدی که بر افرازان، بر سر راه ادامه «رشد» و «تکامل» روابط تولیدی و جامعه بشری بوجود می‌آورد، جستجو کرد. انگلس در این رابطه می‌نویسد:

«شیوه تولید علیه شیوه تعویض مواب تولید شده قدامت می‌کند... سازماندهی تولید در کارخانه به نقطه‌ای از رشد می‌رسد، که با آناژشی تولید در کل جامعه در تضاد قرار می‌گیرد... [در نتیجه آن] سرمایه‌داران بزرگ و کوچک ورشکسته می‌شوند و انباشت سرمایه تشدید می‌شود... در حالیکه ابزار تولید، وسایل زندگی، نیروی کار قابل استفاده و تمامی عوامل تولید و ثروت بیش از حد وجود دارند، اما همین امر خود موجب فقر می‌شود، زیرا درست این تولید انبوه، خود مانع تبدیل مواب به سرمایه می‌گردد. زیرا در شیوه تولید سرمایه‌داری، ملزومات تولید اجتماعی تنها پس از آنکه به سرمایه تبدیل شدند، می‌توانند برای تولید بکار گرفته شوند... [بدین ترتیب] از یک سو ناتوانی شیوه تولید سرمایه‌داری برای بکارگرفتن نیروهای مولده [که خود ایجاد کرده] روبرو می‌شود، و از سوی دیگر نیروهای مولده با فشار روزافزون برای برطرف ساختن تضاد، برای آزادی خود [که تنها بصورت سرمایه موثر است] از اسارت سرمایه و برای برسیست شناخته شدن خصلت خود به عنوان نیروهای مولده اجتماعی روبرو می‌شود»

البته، این تخریب نیروهای مولده موقتی است، و با «انباشت قهرآمیز سرمایه»، زمینه دور جدید و پرقدرت رشد نیروهای مولده ایجاد می‌شود.

تخریب نیروهای مولده را می‌توان در مقیاس دیگری نیز در جهان ملاحظه کرد، از جمله در از بین بردن تولیدات صنعتی در کشورهای شرق اروپا، از جمله در آلمان دمکراتیک سابق توسط سرمایه‌داری آلمان غربی و دیگر کشورهای سرمایه‌داری، بدنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و بمنظور مبارزه با رقابت آنان در جهان.

با این توضیحات آیا می‌توان مدعی شد که روابط تولیدی سرمایه‌داری در روسیه ۱۹۱۷ به سد راه رشد روابط تولیدی سرمایه‌داری و بند رشد نیروهای مولده تبدیل شده بود؟ چنین چیزی را بطور قطع نمی‌توان برای روسیه ۱۹۱۷ و دوران پیروزی انقلاب اکتبر مدعی شد.

آنگار کنوله-گروتوزن در مقاله خود می‌نویسد: چنین وضعی تعیین‌ناپذیرانه زمان امکان‌ناپذیر و ضرور گذار به سوسیالیسم را بسیار بغرنج می‌سازد. او به سخنان انگلس استناد کرده و می‌نویسد: زمانی که انگلس در سال ۱۸۷۸ زمان را برای گذار به سوسیالیسم مناسب تشخیص داد، خصلت این زمان را در «آنتی دورینگ» اینگونه توضیح می‌دهد: «... زمان اکنون فرارسیده است. ورشکستگی سیاسی و روشنفکرانه سرمایه‌دار دیگر راز نیست، زیرا ورشکستگی اقتصادی آن هر ده سال یکبار تجدید می‌شود. در دوران بحران، جامعه زیر فشار بار نیروهای مولده و محصولات خود ساخته، خفه می‌شود، و با ناتوانی با تضاد دست‌بگریبان است: تولید کنندگان نمی‌توانند مواب تولید شده را مصرف کنند، زیرا مصرف‌کننده وجود ندارد. قدرت انفجاری ابزار تولیدی بندی را که شیوه تولیدی سرمایه‌داری بر آن تحمیل کرده است، منفجر می‌سازد. آزاد شدن از این بندها تنها شرط برای رشد بدون انقطاع و منظم نیروهای مولده و از اینطرف افزایش بدون مرز تولید مواب است.» (آنتی دورینگ، مجموعه آثار، جلد ۲۰، ص ۲۶۳).

باین ترتیب انگلس زمان گذار از شیوه تولید سرمایه‌داری به سوسیالیسم را تنها منوط به عدم توانایی مطلق سرمایه‌داری برای رشد نیروهای مولده نمی‌کند، بلکه آنرا ناشی از «امکان بهتر رشد نیروهای مولده در شرایط جدید [سوسیالیسم]» می‌داند. لنین نیز این نکته را در کتاب «دولت و انقلاب»

تنظیم نوشته حاضر از رساله‌های نظریه‌پردازان زیر استفاده شده است: آنگار کنوله-گروتوزن "Ansgar Knolle-Grothusen" و مسئولین بخش «ساروونکن» حزب کمونیست آلمان، منتشر شده در «نظراتی در باب بحث درباره سوسیالیسم» توسط رهبری حزب کمونیست آلمان DKP، سال ۱۹۹۶

در سال‌های اخیر و بدنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، انواع نظرات التقاطی، بنام بنیانگذاران مارکسیسم در نشریات خارج از کشور سازمان‌های چپ ایران منتشر می‌شود. این امر، بویژه با پیش فرض‌هایی همراه است، که براساس آنها سرمایه‌داری می‌تواند عمر جاودان داشته باشد! البته در این میان دستگاه‌های تبلیغاتی سرمایه‌داری نیز برای ترویج و تئوریزه کردن این بیراهه نقش اجتناب‌ناپذیر خود را ایفا می‌کنند. از جمله ترهانی که در این سال‌ها مطرح می‌شود، یکی هم اینست، که فروپاشی اتحاد شوروی همانقدر اجتناب‌ناپذیر بود، که پیروزی انقلاب اکتبر نادرست و محتوم به شکست! برخی نویسندگان نشریات چپ ایران، برای این تر پایه‌های تئوریک نیز یافته‌اند، که البته براساس درکشان از پایه‌هایی که استدلال خود را بر آن استوار ساخته‌اند نادرست و بیراهه است. برای مثال:

مارکس در پیشگفتار «انتقاد بر اقتصاد سیاسی» (مجموعه آثار مارکس-انگلس، جلد ۱۳، ص ۸) می‌نویسد: یک صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی از بین نمی‌رود «تا زمانی که در آن امکان رشد نیروهای مولده هنوز وجود دارد، و روابط تولیدی جدید بوجود نمی‌آید و جای روابط کهن را نمی‌گیرد، تا زمانی که شرایط مادی وجود آن در بطن جامعه کهن بوجود نیامده باشد» این نظریه را برخی نظریه‌پردازان و نویسندگان نشریات وابسته به سازمان‌های چپ چنین تفسیر کرده‌اند، که گویا براساس توصیه مارکس، باید در انتظار پایان آخرین «رقت» سرمایه‌داری نشست، تا آنگاه سوسیالیسم خود به خود فرا رود! ما چرا بدینجا خاتمه نمی‌یابیم؛ چرا که این نویسندگان و نظریه‌سازان جدید در طیف چپ ایران، از این تفسیر نادرست و درک بیراهه از نظر مارکس حکم دیگری را نیز استخراج می‌کنند. حکمی که جز تشویق رخوت در جنبش‌های انقلابی، ناامیدی در برابر توان ابدی سرمایه‌داری و تاخیر ۷۰ سال تبلیغات امپریالیسم برای به شکست کشاندن انقلاب اکتبر نیست. آنها می‌نویسند انقلاب اکتبر «زودرس بود» و محتوم به شکست! (۱)

بنیتم واقعیت چیست و انحراف از کجا شروع شده و تا کجا ادامه می‌یابد:

هم مارکس و هم انگلس بارها در نوشته‌های خود بر این نکته تاکید کرده‌اند، که صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری، بیش از تمامی فرمانشون‌های پیش از خود، نیروهای مولده را رشد داده و در آنها تغییرات انقلابی بوجود آورده است. مارکس مکانیسم اقتصادی این تغییرات و رشد انقلابی نیروهای مولده سرمایه‌داری را بطور مشروح در کاپیتال توضیح داده است. از جمله، او می‌نویسد:

«هدف هر سرمایه‌دار ارتقاء بازده کار است و به همین جهت نیز پیوسته در تلاش نوآوری است. سرمایه‌دار می‌کوشد ارزش تولید محصول را آنقدر تقلیل دهد، که تفاوت بین این ارزش و ارزش اجتماعی باقی مانده در سطح قبلی - که در قیمت قابل فروش تظاهر می‌کند - را به عنوان سود ویژه، تصاحب کند. سرمایه‌داران دیگر مجبورند، برای رقابت به نوآوری در تولید روی آورند. بدین ترتیب دور جدیدی برای ارتقای بازده کار آغاز می‌شود.»

مارکس و انگلس در مانیفست و در تشریح ظرفیت انقلابی بورژوازی برای غلبه کامل بر فئودالیسم تصریح می‌کنند: «بورژوازی نمی‌تواند

به این وسیله یکبار دیگر اثبات می‌کند، که دچار ضعف پیری شده است و به پایان حیاتش رسیده است.» (۳)

کشورهای سوسیالیستی چرا موفق نشدند؟

این واقعیات نشان می‌دهد، که در انتظار بی‌رمق شدن سرمایه‌داری نشستن، با منطق علمی همخوانی ندارد و به همین دلیل نیز می‌تواند، تنها در خدمت سرمایه‌داری مالی برای غارت بیشتر جهان قرار گیرد. از سوی دیگر تجربه ۱۹۸۹-۱۹۱۷ نیز نشان داد که کشورهای سوسیالیستی نیز قادر نشدند، فراهم سازنده زمینه تحقق تئوری، سیاسی و اقتصادی ارزیابی مارکس درباره ایجاد شرایط بهتر برای توسعه و رشد بی‌کران نیروهای مولده شوند. چرا این کشورها نتوانستند شرایط بهتر را برای این رشد ایجاد سازند؟ کمبودها، اشتباه، مرکزیت شدید اقتصادی و... علت آن بود؟ و یا آنکه سرمایه‌داری هنوز دچار سستی ناشی از پیری نشده است؟

این واقعیت است، که بحران‌های ادواری اضافه تولید را نمی‌توان علامت ناتوانی سرمایه‌داری دانست و راه رشد نیروهای مولده را مسدود دانست. قدرت تحرک سرمایه هنوز در این زمینه بقوت خود باقی است. این قدرت تاکنون نمونه‌های زیادی در تغییرات و منقلب‌سازی نیروهای مولده را عرضه داشته است. روندی که هنوز هم ادامه دارد (lean production).

اما رشد اینگونه نیروهای مولده به مرحله‌ای رسیده است، که مرحله تبدیل شدن کمیت به کیفیت جدیدی را نشان می‌دهد. روند داد و ستد و فعل و انفعال انسان با محیط پیرامون (طبیعت) به سطح و وسعت روندهای سراسر جهانی رسیده است. این روند برای اولین بار در این امر تظاهر می‌کند، که فعالیت [تولیدی] انسان شرایط حیات انسان را به خطر انداخته است و می‌تواند بطور واقعی آنرا از بین ببرد.

این خطر روز به روز توسط بخش‌های بزرگی انسان‌ها تشخیص داده می‌شود، و به موضوع مورد بحث و توجه آنان تبدیل می‌شود. بپ آمی، اولین موردی بود در بخش نظامی، که با خود خطر نابودی حیات را از روی زمین بوجود آورد. با توسعه بی‌بندوبار فعل و انفعال روی طبیعت، خطر از بین بردن زمینه حیات بشر در بخش غیرنظامی نیز بوجود آمده است. جنبش صلح، ضد بپ آمی و جنبش دفاع از طبیعت و واکنش‌هایی در برابر این خطرات به حساب می‌آیند که در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری شکل گرفته‌اند. اما به نظر نگارنده (انزگار کوله-گروتون) عمق مسئله هنوز دیده و تحلیل نشده است.

آنچه تحت عنوان «مسائل جهانی و تمام بشری» مطرح شد، به عنوان یک تضاد جدید، که به تضادهای گذشته اضافه شده فهمیده شد، که گویا می‌توان آنرا با کمک «نواندیشی» و از طریق «تغییرات وسیع تولید در جهت حفظ طبیعت» مهار نمود. این تصور که این تغییرات می‌تواند حتی در «شرایط حاکمیت سرمایه‌داری دولتی» از طریق «برقراری بدل‌های مناسب در برابر انحرافات رشد نیروهای مولده» در این سیستم عملی شود، بی‌توجهی به این نکته است، که بحث درباره ایجاد «نوع و کیفیت جدیدی از چگونگی شرایط رشد نیروهای مولده» است، و نه بر سر این یا آن تغییر در شرایط حاکم در شیوه تولید سرمایه‌داری برای این رشد. امری که بلافاصله در ارتباط قرار می‌گیرد با کمبود و عدم یافتن کیفیت جدید این شرایط در کشورهای سوسیالیستی سابق، که می‌تواند یکی از علل شکست این تجربه باشد.

مانع اصلی بر سر راه یافتن پاسخ مناسب برای این مسئله، همانا جداساختن شرایط رشد نیروهای مولده از روابط تولیدی حاکم است. این برداشت خود را به «تغییر مواد در ساختارهای مادی نیروهای مولده» مخلود می‌کرد، اما به آن شرایط اجتماعی که تحت تاثیر آن تغییرات قابل تحقق هستند توجه نداشت و نیروهای اجتماعی که باید این تغییرات را عملی سازند، در نظر نمی‌داشت.

من در سال ۱۹۸۸ و در بحث با سازمان دانشجویان اسپارتاکوس* پیرامون خطرات ناشی از انقلاب علمی-فنی در شرایط عمدتاً سرمایه‌داری حاکم بر روابط تولیدی در جهان، نوشتم: «بی‌آمد چنین وضعی، بصورت طبیعی باید این باشد، که دیگر نمی‌توان برای حل مسائل همه بشری در انتظار شرایط بهتر، برای برقراری سوسیالیسم ماند، بلکه همین امروز و در رقابت دو سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیسم، باید آنرا به وظیفه روز تبدیل نمود. علیرغم رویدادهای جاری، وظایف جدیدی جایگزین وظایف قبلی ما نشده‌اند، بلکه خود رویدادهای جدید نیز مستقیماً ناشی از تشدید تضادهای قدیمی‌اند، که حل سریع خود را می‌طلبند. به عبارت دیگر: وظایف جدید برپایه روابط حاکم اجتماعی ایجاد شده‌اند و در ارتباط تنگاتنگ با آنها قرار دارند. آنها را

(ص ۱۰۱) همینگونه ارزیابی می‌کند و برجسته می‌سازد، که شرط موفقیت، رشد نیروهای مولده بهتر از تمامی شیوه‌های تولیدی گذشته است.

اشاره دیگری درباره امکان رشد بهتر نیروهای مولده را مارکس در «کاپیتال» ارایه می‌دهد: «مرز بکار گرفتن ماشین آلات که برای بهبود کالای تولید شده بکار برده می‌شوند، در آنجا قرار دارد، که تولید آنها به کار کمتری نیاز داشته باشد، از صرفه جویی در مقدار کاری که در بکار بردن ماشین آلات ممکن است. برای سرمایه این جای بازی تنگ‌تر است. از آنجا که سرمایه نه کار اجرا شده، بلکه ارزش نیروی کار مصرف شده برای آن کار را می‌پردازد، مرز بکارگرفتن ماشین برای او محدود می‌شود به تفاوت بین ارزش ماشین و ارزش نیروی کاری که توسط آن جایگزین شده است. ... از اینرو در یک جامعه کمونیستی استفاده از ماشین آلات از امکان تحرک دیگری نسبت به جامعه سرمایه‌داری برخوردار است.»

در جایی دیگر مارکس به تحلیل حد و مرز اقتصادی بکار گرفتن ابزار جدید تولید می‌پردازد و نشان می‌دهد، که امکان مانور برای بکار گرفتن ماشین آلات جدیدتر برای ارتقاء کیفیت محصول برای سرمایه از آنچه برشمرده شد نیز، محدودتر است. بکار بردن ماشین و تکنیک جدید تنها منوط به آنست، که آیا با آن در «سهم پرداخت شده نیروی کار» صرفه جویی صورت می‌گیرد یا خیر؟ مارکس در جلد سوم کاپیتال (مجموعه آثار، جلد ۲۵، ص ۲۷۱ ف) توضیح می‌دهد که «ارزش یک محصول از مجموعه ارزش زمان کاری تشکیل می‌شود، که در آن بکار برده شده است، از زمان کار گذشته [تولید ابزار کار و...] و زنده [برای تولید محصول مورد بحث]. رشد بازده کار از اینطریق بدست می‌آید، که سهم کار زنده تقلیل یابد، سهم کار گذشته بالا رود، اما بصورتی که در مجموع ارزش کار زمان کاری که در محصول متمرکز شده است، تقلیل یابد؛ به عبارت دیگر باید ارزش زمان کار زنده بیش از آن تقلیل یابد، که ارزش سهم کار گذشته زیاد می‌شود. ... اگر قرار است که این شیوه جدید تولید مقرون به صرفه باشد و ارتقاء واقعی بازده کار را ممکن سازد، باید سهم مصرف سرمایه ثابت را در هر قسمت محصول آنقدر تقلیل داد، که کمتر باشد از سهم تقلیل یافته از طریق پایین آوردن سهم کار زنده؛ به عبارت دیگر باید ارزش محصول را پائین بیاورد. ... تمام اضافات باید کمتر باشند، که ارزش صرفه جویی شده در سهم کار زنده. ... این تقلیل کل نیروی کاری که در تولید محصول تبلور می‌یابد، مشخصه عمده بالا رفتن بازده کار است، صرفنظر از آنکه در کدام شیوه تولیدی، تولید می‌شود.»

مارکس در ادامه توضیح می‌دهد، که ارزش یک محصول تولید شده، از بخش سرمایه ثابت، مواد اولیه و کمکی، دستمزد و ارزش اضافه تشکیل می‌شود. او می‌نویسد: «اگر برای مثال یک محصول تولید شده نیم شلینگ یا مارک از سرمایه ثابت را مصرف کند؛ ۱۷ و نیم شلینگ مواد اولیه و کمکی بکار رفته؛ دو شلینگ دستمزد آن بشود [در جمع یعنی ۲۰ شلینگ]، و با یک نرخ ۱۰۰٪ ارزش اضافه دو شلینگ سود داشته باشد، کل ارزش آن ۲۲ شلینگ و یا مارک خواهد بود. حالا فرض کنیم که یک ماشین جدید بوجود آید، که برای هر تکه محصول سهم کار زنده را به نصف برساند، اما مصرف سرمایه ثابت را سه برابر کند. آنوقت وضع از اینقرار است: سهم سرمایه ثابت یک و نیم شلینگ، مواد اولیه و کمکی همان ۱۷ و نیم شلینگ، دستمزد یک شلینگ، ارزش اضافه با همان نرخ ۱۰۰٪ یک شلینگ. جمع ارزش محصول عبارت است از ۲۱ شلینگ و یا مارک. محصول یک شلینگ ارزانتر شده است، ماشین جدید بازده کار را در برابر کرده است [بدون آنکه بطور خودکار نرخ سود را بالا برده باشد]. اما وضع برای سرمایه دار بصورت دیگری مطرح است: مخارج تولید عبارتند از یک و نیم شلینگ مصرف سرمایه ثابت، ۱۷ و نیم شلینگ مواد اولیه و کمکی، یک شلینگ مزد، در جمع یعنی ۲۰ شلینگ، که نسبت به گذشته تغییری نیافته است.» از آنجا که نرخ سود توسط ماشین جدید بطور خودکار تغییری نمی‌یابد، این بهبود کیفیت محصول و بالا بردن بازده کار بخشی برای سرمایه دار ندارد تا ماشین و تکنیک جدید را بکار گیرد. «برای یک جامعه که در شرایط سرمایه‌داری تولید می‌کند، تولید محصول بهبودی نیافته است... سرمایه دار منافعی در بکارگرفتن ماشین جدید ندارد...»

... با آنچه گفته شد برای سرمایه قانون بالا رفتن بازده کار حتماً تعیین کننده نیست. برای آن بالا رفتن بازده تولید به آن شرط ارزش دارد، که نه فقط در سهم کار زنده صرفه جویی شود، بلکه زمانی که در بخش پرداخت شده کار زنده صرفه جویی بعمل آید، بیشتر از آنچه به سهم کار گذشته اضافه می‌شود... در این لحظه شیوه تولید سرمایه‌داری دچار یک تضاد دیگر می‌شود... رسالت تاریخی آن رشد بدون حد و مرز نیروهای مولده انسانی با یک شتاب (توان) هندسی است. اکنون از این رسالت روی برمی‌تابد، بمحض آنکه، همانطور که نشان داده شد، سد راه رشد بالا رفتن بازده کار می‌گردد. این شیوه

نیروهای مولده اجتماعی هستند، که تنها با تاثیر و عملکرد بشریت در کل می توانند بکار گرفته شوند.

در کنار وسایل تولید، مسانده کارخانجات و... در سرمایه داری نیروهای مولده اجتماعی ویژه کار بوجود می آیند، که مستقیماً ناشی از کاراکتر اجتماعی تولید هستند، مثلاً در ساده ترین شکل خود، در همکاری اجتماعی، که در جریان آن دیده می شود، که نیروی متشکل ۱۰۰ کارگر، برآتب بیشتر از جمع نیروی ۱۰۰ کارگر منفرد است.

این کاراکتر اجتماعی تولید مادی، نیروهای مولده و رشد آنها در تضاد قرار دارند با تصاحب خصوصی محصول کار.

رشد نیروهای مولده کار، همانطور که دیدیم، همیشه عبارت است از جایگزین شدن کار زنده توسط کار گذشته. این تعریف تا آنجا درست است، که روند فعل و انفعالات انسان آنچنان کوچک و محدود است نسبت به روندهای طبیعی در سطح جهان، که در چهارچوب آن، تجدید تولید طبیعی شرایط بازتولید روندهای طبیعی ممکن است. تا آنزمان که چنین تناسبی برقرار است، می توان مدعی شد، که نیروها و مواد طبیعی، نیروهای مولده مجانی و بلاعوض هستند، می توان گفت که هوا، آب، همه نوع مواد در وضع اولیه وجودی آنها در طبیعت [معادن دست نخورده] فاقد ارزشند، زیرا برای تولید آنها نیروی کار انسان بکار برده نشده است. اما به آن نسبت که بکار گرفتن و مصرف آنها دیگر از طریق روندهای طبیعی تجدید تولید نمی یابد، به ارزش می رسند، که مقدار آن مساویست با مقدار بکار گیری زمان مصرف نیروی کاری که برای تجدید آنها ضروری است. تا زمانی که آنها به اندازه کافی و با کیفیت ضروری موجود هستند، تبدیل به کالا نمی شوند، آنها را می توان همچنان مجانی مورد استفاده قرار داد، زیرا مصرف آنها یک مصرف شخصی است، در حالیکه باز تولید آنها، آنوقت که ضروری می شود، یعنی دیگر بطور طبیعی انجام نمی گیرد، دیگر یک وظیفه اجتماعی است.

در چنین وضعی، در کنار جایگزین شدن نیروی کار زنده توسط نیروی کار گذشته، اکنون نیروی کار زنده توسط نیروی کار آینده نیز باید جایگزین گردد، که برخلاف پرداخت کامل کار گذشته و پرداخت بخشی از کار زنده، کار آینده نه پرداخت می شود و نه تاکنون پرداخت شده است.

مثال بزینم: باقی مانده های زهرآلود مراکز تولیدی را به دریا می ریزند. این شیوه در نیروی کار زنده به مقیاس وسیعی صرفه جویی می کند، که برای بی خطر ساختن این مواد باید بکار برده می شد، تا دوباره به گردش مواد در طبیعت بازگردد و یا با تغییر شیوه تولید اصلاً بوجود نیاید. همزمان با این شیوه اما برای آینده وظیفه نجات دریاهای از مواد سمی ایجاد می شود، که وسعت و عمق آن هنوز به هیچ وجه قابل رویت و اندازه گیری نیست.

این به آن معنی است: که سرمایه داری دیگر در وضعی نیست، که بتواند نیروی تولید کسار را بدستی مورد محاسبه قرار دهد. نیروهای مولده اجتماعی که توسط آن بوجود آمده اند، اما خواستار تعیین ارزش خود هستند. تنها محکی که سرمایه داری برای تعیین این ارزش در اختیار دارد، سود بدست آمده است. بدینا ریختن تولید مصرف نشده و درعین حال ضرر خیز است، زمانی که کار آینده پرداخت نشده به آن اضافه شود. بر این پایه تضاد بین تولید اجتماعی و تصاحب خصوصی محصول آن بنی می شود بر دست و پای رشد نیروهای مولده اجتماعی. در سطح کل جامعه [بشری] به سقوط نیروی تولیدی کار منجر می گردد. نوع سرمایه داری رشد نیروهای مولده در سطح امروزی رشد آن دیگر به عنوان یک رشد ظاهری شناخته می شود، که باید توسط رشد در تولید سوسیالیستی جایگزین گردد.

خلاصه و دورنمای آینده

چرا رشد نیروهای مولده امروز از اهمیت ویژه برخوردار است؟

۱- مارکس و انگلس نشان دادند، که تغییرات انقلابی در جامعه همیشه آنزمان به مسئله روز تبدیل شدند، که شکل مالکیت حاکم به بندی تبدیل شدند برای دست و پای رشد نیروهای مولده. در انطباق با این اندیشه در شرایط کنونی، ما اغلب بسیار سطحی اندیشیده ایم، تصور می کردیم، که رقابت با روند انباشت و تمرکز سرمایه محدود خواهد شد و بر این پایه رشد نیروهای مولده در سطحی که بدان رسیده متوقف خواهد شد. امروز اما می بینیم که امپریالیسم قادر است رشد نیروهای مولده را - بطور کمی - تسریع کند؛ ما می بینیم، که امروز هم آنچه مارکس در مانیفست حزب کمونیست تصریح کرده است، صادق است: «بورژوازی نمی تواند به حیات خود ادامه دهد، بدون آنکه ابزار تولید، روابط تولیدی، کل روابط اجتماعی را بطور دائمی منقلب سازد».

با توجه به این امر است، که پرسش درباره ضرورت عینی برقرار سوسیالیسم از این ناشی نمی شود، که شکل مالکیت سرمایه داری هر نوع رشد نیروهای مولده را غیرممکن ساخته اند، بلکه از این امر نتیجه می شود، که این شکل مالکیت برقرار شدن نوع جدید شرایط رشد نیروهای مولده را مانع است،

نمی توان جدا از خصلت طبقاتی این روابط و ریشه های اقتصادی آن تحلیل کرد، و بدون توجه به این زمینه ها نمی توان راه حل های واقع بینانه ای ایجاد نمود».

مقولاتی همانند «هومانیزم»، «دمکراسی»، «سیاست نوین» و... را نمی توان جدا از ساختارهای اقتصادی بکاربرد و یا برای این مسائل راه حل های جدا از این روابط یافت. این خواست های اتوپسیایی باید به مرحله خواست های علمی رشد کنند. به نظر من باید روشن ساخت:

مسائل جهانی، که امروز به مسائل حاد تمام بشری تبدیل شده اند، همگی بر زمینه تضاد اجتماعی و به ویژه تضاد اصلی بین تولید اجتماعی و تصاحب شخصی مواهب این تولید ایجاد شده اند. تنها «تفکر کهنه» نیست که مانع حل آنها است، بلکه قانونمندی های موجود روابط تولیدی حاکم مانع اصلی هستند. نوع و کیفیت رشد نیروهای مولده حاکم نزد ما و همچنین رابطه غارتگرانه نسبت به طبیعت نزد ما ناشی از «حماقت» و «تعقل دوران حجر» نیست، بلکه در آن نهفته است، که موتور رشد اقتصادی در سرزمین ما را یک دید کوتاه بینانه و فرد گرایی سرمایه دار سودجو تشکیلی می دهد.

همچنین «نوع کهنه شده سیاست» - که ویژگی آن «دماغوژی» و «خود بزرگ بینی ناشی از قنوت» است - نیز بیان عدم توانایی سیاستمداران نیست، بلکه علامت وجودی حاکمیت سرمایه داری در جامعه دمکراتیک بورژوازی است... این دو نمونه که می توان آنها را بدون مرز تعمیم داد، نشان می دهند، که نبرد برای حل واجب ترین مسائل همه بشری را تنها به عنوان یک نبرد ضد مونوپولی می توان درک و ارزیابی کرد، که موفقیت آن منوط به آن است، که آیا محدود ساختن قدرت حاکمیت و آزادی عمل سرمایه داری در بخش های عمده حیات اجتماعی قابل تحقق است یا خیر؟ حتی موفقیت ها نیز تا زمانی که شرایط اقتصادی روابط کهنه برطرف نشده اند، در خطر بازپس گرفتن قرار دارند.

عمده ترین پرسش های جهانی که باید برای آنها راه حل های ضروری یافت شوند، تنها در دیالکتیک رفروم و انقلاب قابل پاسخگویی هستند... البته سرمایه داری قادر است یک سیستم تعمیرات محیط زیست را برپا سازد، تا زمانی که قراردادهای سودآور این تعمیرات را در جیب دارد، اما همزمان ده مسئله جدید ایجاد خواهد کرد...

خواست ایجاد کردن نوع و کیفیت جدید برای رشد نیروهای مولده درست و معقول است [خواستی که به مسئله علل فروپاشی کشورهای سابق سوسیالیستی نیز مربوط می شود]، زیرا اگر رشد بصورت فعلی آن ادامه یابد، اجباراً به برافتادن حیات بشری خاتمه خواهد یافت. اما چگونه می توان چنین نوع جدیدی برای رشد نیروهای مولده را تعریف کرد، اصلاً چنین رشدی باید چه ویژگی هایی داشته باشد؟ ... مفاهیم «مناسب طبیعت کردن رشد نیروهای مولده»، «ملازم» و غیره سیستم رشد نیروهای مولده به چه معناست؟ برای تدقیق کردن نوع جدید رشد نیروهای مولده و تعیین شرایط ضروری تحقق آن باید در ابتدا روشن کرد، که در حال حاضر چه نوع رشد نیروهای مولده برقرار است. ویژگی رشد نیروهای مولده در حال حاضر - همانطور که در بالا نشان داده شد - عبارتست از آنکه که نیروهای مولده جدید زمانی بکار گرفته می شوند، وقتی که از اینطریق در بخشی از کار زنده که مزد آن پرداخت می شود، صرفه جویی بعمل آید، بیش از آنکه به کار قدیمی اضافه شده است (برای بررسی دقیق تر به مجموعه آثار مارکس - انگلس جلد ۲۳، ص ۴۱۴ و ۲۵، ص ۲۷۱ ف ف مراجعه شود). این تنها مشخصه و تنها محدودیت برای بکارگرفتن نیروهای مولده جدید است.

این نوع رشد نیروهای مولده، که من آنرا نوع سرمایه داری آن می نامم، را مارکس به عنوان «وسیله یا هدف محدود برای استفاده از سرمایه می نامد، که وابسته به رشد نیروهای مولده اجتماعی است». در برابر این هدف محدود مارکس برای جامعه سوسیالیستی آن نوع رشد نیروهای مولده را برمی شمرد، که «فقط وسیله برای توسعه سازماندهان منظم روندهای زندگی اجتماعی و تولیدکنندگان است». (کلیات جلد ۲۵، ص ۲۶۰)

نقطه تاریخی ای که در آن گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بطور عینی ضروری می شود، نمی تواند با این حکم تعیین شود، که سرمایه داری آخرین رمق خود را از دست داده است و امکان رشد کمی بازده کار را دیگر ندارد، بلکه آنرا باید با این حکم تعیین کرد، که سرمایه داری مانع یافتن نوع جدید رشد نیروهای مولده است، که یافتن آن برای ادامه حیات بشری به مسئله روز و حیاتی تبدیل شده است. ناممکن بودن ادامه شیوه تولید سرمایه داری به روشنی بر این پایه خود را نشان می دهد، که در مرحله امروزی رشد نیروهای مولده، ادامه نوع سرمایه داری رشد آن زمینه ضروری بقای حیات بشریت را بطور کلی مورد علامت سوال قرار داده است.

به عبارت دیگر، از آنجا که نوع تولید مادی سرمایه داری، یک تولید اجتماعی است، همانطور هم نیروهای مولده رشد یافته تحت چنین شرایطی،

"علم تاریخ" دست آورد بشریت است

برخی نظریه پردازان در جنبش چپ ایران، پایه های علمی مارکسیسم را زیر علامت سوال برده و آنرا منطبق با علوم طبیعی و دقیقه و دستاوردهای علمی سال های اخیر نمی دانند. آنها اینگونه استدلال می کنند، که مثلا مارکسیسم برای توجیه پایه های علمی خویش «از یکسو ایندولوژی را مبتنی بر دانش [می دانند] و از سوی دیگر دانش [را] بر منافع پرولتاریا و منافع پرولتاریا را بر دانش منطبق» می داند! [۱]

این برداشت و تفسیر به آن عللی توجه ندارد، که محتوای علمی تاریخ - علم تاریخ - را توضیح می دهد.

در زیر ترجمه و تلخیص بخشی از سخنرانی پرنسور "هانفرید مولر" Hanfried Müller را، که با موضوع فوق در ارتباط است، می خوانید. این سخنرانی بناسبت ۱۷۵ سالگرد تولد کارل مارکس در سال ۱۹۹۲ ایراد شده است.

پرنسور مولر یک روحانی کاتولیک است، که در جریان مبارزات ضد فاشیستی در دوران هیتلر، و در سال های بعد از شکست نازی ها در کشور آلمان دموکراتیک، آنطور که خود می گوید، به ماتریالیست دیالکتیکی تبدیل شد.

اهمیت مارکس

در یک جمله، اهمیت مارکس در آن است، که «علم تاریخ» با نام او همراه است، همانطور که «علوم طبیعی» با نام کوپرنیکوس، کپلر، گالیله و بعدها نیوتن همراه است.

در حالیکه اسلوب کپلر در بررسی پدیده های طبیعی، بطور عام اکنون به عنوان «متد علوم طبیعی» پذیرفته شده است، اسلوب بررسی مارکس از تاریخ را، هم دوست و هم دشمن، به عنوان «متد علم تاریخ» نمی نامند، بلکه آنرا اسلوبی ویژه تصور می کنند «شناخت مارکسیستی تاریخ»، که گویا هم وزن انواع دیگر اسلوب ها برای شناخت تاریخ است [۱].

زمانی که درباره علوم طبیعی سخن می گوئیم، بسا «کوپرنیکانیسموس»، «اینشتین نیسموس» و... کاری نداریم، زیرا این کار اقدامی بکلی «غیرتاریخی» است، اگر آنچه که تحت عنوان علوم طبیعی مسدود نامیده می شود را به «ژنی» های دوران رنسانس نسبت بدیم، بدون آنکه مترجه باشیم که روابط اجتماعی آن دوران آن شرایط مقدماتی را بوجود آوردند، که گذار از انواع تصورات «سحر آمیز و ماقبل علمی» درباره پدیده های طبیعی را به شناخت سیستماتیک طبیعت برای آنها [ژنی ها] ممکن و یا حتی به یک چیر تبدیل نمودند. رشد اجتماعی و نیازهای آن در قرن شانزدهم شرایط را برای «شناخت علمی طبیعت» بوجود آورد.

این رشد و این نیازها بهیچوجه بی هدف نبودند: این شهرنشینان [بورژواها] بالنده بودند که در رابطه مداوم متقابل بین شیوه تولید خود، شناخت جدید از پدیده های طبیعت را ممکن ساختند؛ شناخت جدیدی که آنها بطور متقابل برای ترقی خود به آن نیاز داشتند.

ازاینروست که به اصطلاح «علوم طبیعی جدید» را می توان هم دستاورد طبقه بورژوازی و همچنین دستاورد کل جامعه بشری نامید. دستاوردی، که در نوع خود پاسخی بوده است به نیاز تاریخی انسان. اما از نظر تاریخی این پاسخ توسط بورژوازی بالنده ارایه شد و در درجه نخست در خدمت منافع او قرار داشت و بطور مشخص توسط دانشمندان علوم طبیعی در جریان انقلاب بورژوازی در دوران رنسانس بوجود آمد. یافتن پیوندهای این دستاوردها و رابطه آنها با طبقات اجتماعی آن دوران، همان پایه های علمی نگرش به تاریخ است، که بنیان آنرا مارکس گذاشت. حتی بر این پایه نیز، این امری بکلی «غیرتاریخی» است که کار بزرگ کارل مارکس را به گونه دیگری ارزیابی کنیم. همانگونه که تکامل علوم طبیعی در دوران رنسانس نیاز کل جامعه را برآورد کرد و دیگر تنها علم محدود به منافع بورژوازی نبود، بلکه علم بشریت بطور کلی است، همانطور هم علم تاریخ از زمان مارکس، علم تاریخ متعلق به همه بشریت است.

از آنجا که علوم جدید طبیعی در چارچوب منافع مشخص بورژوازی و توسط نمایندگان آن پایه ریخته شد، و لذا محق است علم «بورژوازی» نامیده شود، به همین مفهوم هم می توان علم جدید تاریخ که در چارچوب منافع

نوع جدیدی که برای ادامه حیات بشریت به ضرورت اجتناب ناپذیر تبدیل شد است.

۲- آنچه گفته شد نشان می دهد، که برقرار ساختن نوع جدید رشد نیروهای مولده در چارچوب سیستم سرمایه داری، آنطور که سوسیال دموکراسی و بخش هایی از جریانات سبز طلب می کنند، نیزخوش باورانه است.

۳- آنچه گفته شد ضرورت ایجاد نوع جدید سوسیالیستی شرایط رشد نیروهای مولده را در سوسیالیسم اثبات می کند.

وقتی می گوئیم، که خطر برای حیثیات بشر ناشی از رشد تضادهای سرمایه داری است، پاسخ می شنویم، که سوسیالیسم واقعا موجود نیز سهم خود را در این مسائل جهانی داشته است. در اینمورد حرف ما چیست؟

از یک سو کشورهای سوسیالیستی در بخش تولید مطابق با نیاز حفظ محیط زیست نیز دستاوردهایی داشته اند، گرچه امروز عکس آن تبلیغ می شود. اما این جای برخورد انتقادی ما را نمی گیرد. انتقادی که باید پاسخ و نتیجه گیری باشد برای ایجاد نظریه سوسیالیستی ما در این زمینه.

سوسیالیسم واقعا موجود در اروپا تنها به علت کمبود توسعه دموکراسی - سیاسی، کمبود کار توضیحی و غفلت تاریخی در شرکت دادن مردم در روندهای اجتماعی فروپاشید، بلکه غفلت ما کمونیست ها برای ایجاد شرایط رشد نیروهای مولده نیز از دیگر دلایل آن بود.

چگونه می توانستیم یک چنین نوع جدید شرایط رشد نیروهای مولده را در چارچوب رقابت دو سیستم ایجاد سازیم، نکته ای است، که باید هنوز مورد بررسی قرار گیرد.

۴- به همان نسبت که روشن شود، که مسائل جهانی در چارچوب سیستم سرمایه دار غیرقابل حل هستند، به همان نسبت نیز مسائل جهانی و همه پشیری می توانند برای بشریت روزنه جدید برای شرکت در نبرد انقلابی برای رشد سوسیالیسم از اوتوبی به علم و گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بشوند.

زیر نویس:

۱- نگاه کنید به نظرات ایراز شده در بحث میزگرد سازمان فدائیان اکثریت در برلین، "کار" شماره ۱۴۰ و ۱۴۱، و بررسی این نظرات در "راه توده" شماره های ۵۴ و ۵۵ و همچنین نظرات بابک امیر خسروی در "راه آزادی" شماره های ۴۷ و ۴۸ و نظرات او در "کنفرانس ایران دژ سال ۲۰۰۰" و ازجمله مقاله "اراده انقلابی - رومانیسم انقلابی" در "راه توده" شماره ۵۰.

۲- تحریک نیروهای مولده را می توان در مقیاس دیگری نیز در جهان ملاحظه کرد، ازجمله در از بین بردن تولیدات صنعتی در کشورهای شرق اروپا، ازجمله در آلمان دموکراتیک سابق توسط سرمایه داری آلمان غربی و دیگر کشورهای سرمایه داری، بدنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و بمنظور مبارزه با رقابت آنان در جهان.

۳- شرایط جدید سطح کمپوزیته شده تولید، که با بازده بالای کار، و در نتیجه با بیکاری شتاب پاینده نیروی کار زنده همراه است، در ضمن این نکته را هم بر ملا می سازد، که سرمایه داری برای بالا بردن سود خود، دیگر در همه کشورها قادر به توسعه مدرنیزاسیون نیست، بلکه می کوشد با تشدید دیسپلین کار، مثلا از طریق تسهیل در اخراج کارگران (اعتصابات اخیر در کره جنوبی به علت تصویب چنین قانونی عملی شد)، باز پس گرفتن دستاوردهای اجتماعی زحمتکشان و برقراری رژیم های فاشیستی به ارتقای سود دست یابد. سرمایه گذاری در کشورهای پیشرفته صنعتی، که با تشدید مدرنیزاسیون تولید همراه باید باشد، انجام نمی شود، در عوض فرار سرمایه به کشورهای "جهان سوم" در مرکز فعالیت سرمایه قرار می گیرد. بیکاری در کشورهای مترویل تشدید می شود.

(بقیه زیر نویس از ص ۳۲)

استثمار انسان از انسان، جز با پایان دادن به جامعه طبقاتی ممکن نیست. دسترسی به این آگاهی، از کارگر منفرد، آن طبقه پرولتاریا را بوجود می آورد، که وظیفه تاریخی آن پشت سر گذاشتن سرمایه داری و ساختن آگاهانه و هدفمند سوسیالیسم است. دسترسی به چنین هدفی البته با اندیشه ماتریالیسم-مکانیکی "بهزاد گرمی" عملی نیست.

۴- در بحث های اخیر که بین نیروهای مذهبی داخل کشور در جریان است و نشریاتی مانند "کبان" نیز آن ها را بازتاب می دهند، استدلال ها و برداشت هایی از همین نوع که از سوی برخی نظریه پردازان طیف چپ مهاجر بدان متوسل شده اند، مطرح می شود.

۵- تفاوت برداشت ماتریالیست-دیالکتیکی نزد مارکس، سطحی بودن برداشت ماتریالیست-مکانیکی را نزد منتقدان مارکس بر ملا می سازد.

۶- وظیفه ای که در سال ۱۹۱۷ در برابر بلشویک های در پس پیروزی انقلاب اکتبر قرار داشت.

اندیشه تحلیل گرانه و عمل انقلابی نزد مارکس همیشه بطور دیالکتیکی، هم متمایزند و هم مرتبط، هیچ گاه جدا از هم نیستند، اما هیچ گاه هم با یکدیگر مخلوط نمی شوند. نگاه واقع بینانه تحلیلی به واقعیت جامعه، آثرا از شور انقلابی منحرف نمی سازد، بلکه توجه را بیشتر به آن جلب می کند، همانطور که شور انقلابی واقعیت را روشن و شفاف می کند.

آنکس که «کاپیتال» را بدون «مانیفست» طلب می کند، و مایل است در انتظار کمونیسم (سوسیالیسم) بنشیند، که به حکم انفجار روابط تولیدی سرمایه داری از طریق رشد عینی نیروهای مولیده بوجود آید (تئوری «فروریختن دوران مدرن» Kollaps der Moderne که توسط «روبرت کورس» مطرح شده است) [۳]، تنها نیمی از مارکس را دریافته است، همانطور که آنکس که «مانیفست» را بدون «کاپیتال» طلب می کند، شور انقلابی را بدون کوشش سخت تحلیل تئوریک می طلبد و مایل است اراده گرایانه به انقلاب دست بزند، در حقیقت می خواهد سوسیالیسم را به یک ایده غیرقابل اثبات اخلاقی تبدیل سازد.

گروه اول برخورد پراگماتیستی را بجای ماتریالیستی می پندارد، و گروه دوم شور انقلابی را یک پدیده ایده آلیستی تصور می کند.

از این دو برداشت باید یک برخورد دیگر نادرست را مجزا ساخت. مارکس، برخلاف هگل ایده آلیست، توانست در اندیشه انتزاعی به "جزء" مشخص در "کل" دست یابد، زیرا به عنوان یک ماتریالیست پایبند به تحلیل دیالکتیکی، از هسته تعیین کننده قدرت انتزاع خود - مادی بودن پدیده ها - دور نشد. از این طریق او توانست وابستگی متضاد بین کل و جزء را بطور انتزاعی درک کند و توضیح دهد.

درست این نکته است که انسان را بر خیز می دارد از تبدیل ساختن «کلید برای درک کل [سراسر] تاریخ»، آنطور که من می خواهم علم تاریخ شناسی مارکس را بنامم، به «کلید عام» [کلید همه فن تحریف] برای درک تاریخ همه جوامع بطور کلی. خود مارکس هشدار می دهد: «شما ی تاریخی برقراری سرمایه داری را در اروپا غربی نباید به یک تئوری تاریخی-فلسفی عام برای توضیح چگونگی راه رشد بطور کلی تبدیل کرد، که برای همه خلق ها بصورت اجتناب ناپذیر از قبل تعیین شده است» (همانجا ص ۱۹) [۴].

او این نکته را بطور مشخص و با توجه به وضع روسیه آنروز تصریح می کند، و برای آن امکان رشد سوسیالیسم را بدون پشت سر گذاشتن سرمایه داری ممکن می داند [۵]، و برجسته می سازد که اگر انسان تمام امکانات رشد مشخص را مورد دقت و بررسی قرار دهد و با یکدیگر مقایسه کند، می تواند به آسانی به آن کلیدی دست یابد که درک و شناخت اشکال معین تاریخی ممکن را ممکن می سازد [۶]، اما انسان هیچ گاه نمی تواند به این شناخت دست یابد «از طریق یک کلید عام، یک تئوری عمومی تاریخی-فلسفی که مهمترین به اصطلاح حسن آن اینست، که مافوق تاریخی است» (همانجا ص ۱۱۲).

زیر نویس:

۱- این تصورات که در بین نظریه پردازانی در طیف چپ رایج است، در «میزگرد برلین» برخی رهبران سازمان اکثریت نیز مطرح شد.

۲- از جمله در تکنیک ایجاد بمب اتمی و در سال های اخیر در تکنیک تغییرات ژنتیک، آن عناصر تجربی دیده می شوند، که می توانند در خدمت منافع طبقه سرمایه دار، به حیات بر روی زمین بطور کلی پایان دهند.

۳- "بهبود کرمی" در بحث "میزگرد فوق الذکر پیشنهاد می کند، که برای ساختمان سوسیالیسم باید در انتظار "بسی رمقی" شدن سرمایه داری نشست، زیرا در غیر این صورت ساختمان سوسیالیسم زودرس خواهد بود و سازندگان جامعه نو اراده گر! در اینجا "بهبود کرمی" به مثابه یک "ماتریالیست مکانیکی" حکم صادر می کند. تصور او از یک جامعه بفرخ و پیچیده، صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری، یک دستگاه مکانیکی است: یک ساعت کوکی و یا باطری، هم پس از سال ها و با ساینده شدن جرخ دنده ها و یا پایان نهایی نیروی باطری، از «رمقی» می افتد. این تصور که متعلق به قرن گذشته است، البته با دو واقعیت در جامعه سرمایه داری در تضاد است. اول- قابلیت این سیستم برای تغییرات و عقب گردهایی که در خدمت تحرک سیستم و حفظ بخشی از امکانات آن باشند؛ دوم- این نکته که برخلاف تحولات انقلابی و زیربنایی در گذشته تاریخ جوامع بشری، عنصر بالنده سئلا طبقه بورژوا در دوران فئودالیزم-مدت ها قبل از برقراری حاکمیت سیاسی خود، با شکل نوین استثمار نیروی کار به یک عامل پراهمیت اقتصادی در جامعه تبدیل شد. این در حالی است که طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری نه برای تغییر شکل استثمار، بلکه برای پایان نهایی آن به مصاف آمده است، و برخلاف نیروی بالنده دوران قبلی از یک قدرت اقتصادی در جامعه برخوردار نیست. شناخت و آگاهی طبقه کارگر از رسالت تاریخی خود، نه از درون مبارزات صنفی او برای بهبود شرایط کار و زندگی برمی خیزد، بلکه از دستیابی روشنفکرانه به این آگاهی ناشی می شود، که پایان دادن به (بقیه در ص ۳۱)

پرولتاریا توسط نمایندگان آن پایه ریزی شد را به عنوان دستاورد این طبقه ارزیابی کرد. مارکس، تنها متفکری بود، که طبقه کارگر در نظرات او وظیفه تاریخی خود را درک کرد، و آموخت با آگاهی به تاریخ بنگرد، همانطور که کاشفان بزرگ دوران رنسانس مغزهایی بودند، که در آن ها بورژوازی بالنده امکان و ضرورت حاکمیت بر طبیعت را درک کرد و ناخود آگاه به دیالکتیک دست یافت: شناخت و به رسمیت شناختن قوانین عینی (ابژکتیو)، که شرط حاکمیت ذهنی (سوزکتیو) او هستند؛ به عنوان پیش شرط های دست یابی به آزادی!

نیروهای مولده ای که علوم طبیعی بورژوازی آنها را کشف کرد، رشد داد و بکار گرفتن آنها را ممکن ساخت، انفجار روابط تولیدی سرمایه داری را تدارک دیدند. اما اگر قرار است، که نیروهای طبیعی به کمک علوم طبیعی بورژوازی کشف شوند، و در ابتدا به عنوان نیروهای مولیده به نفع منافع سرمایه داری، و در طول زمان در خدمت منافع کل بشریت به کار گرفته شوند، باید آنها به نیروی تخریبی تبدیل نگردند [۲]، تا تحت تاثیر مخرب آنها حیات کل بشریت از بین برود.

از اینرو ضروری است تا قوانین رشد جامعه بشری نیز کشف شوند. این بدان معناست، که جامعه بشری باید فراتر از حاکمیت بر طبیعت، بر کنترل حاکمیت/جتماعی خود نیز دست یابد. او باید بتواند آگاهانه روابط تولیدی در جامعه را تنظیم کند، از این طریق که او باید به آموختن قانونمندی ها در جامعه، همانند آموختن قوانین طبیعت، بپردازد. آغاز این روند آموزشی، آغاز اندیشه تاریخی-دیالکتیکی-ماتریالیستی را توسط کارل مارکس من اهمیت کار مارکس می دانم. اندیشه ای که تنها به یک بخش از علوم اجتماعی، اقتصاد، سوسیولوژی و یا فلسفه محدود نیست، بلکه کشف، اسلوب (متد) برای شناخت ماهیت تاریخی در انواع اشکال مشخص و متضاد ظهور آن است.

فردریش انگلس این نکته را بطور برجسته چنین خلاصه می کند و توضیح می دهد: «نیروهای موثر اجتماعی، همانند نیروهای طبیعی، تا زمانی که توسط ما شناخته نشده اند و در محاسبه وارد نشده اند، کورند، خشن و مخرب اند. اما به محض آنکه آنها را شناختیم و بر آنها تسلط یافتیم... آنوقت می توانیم به کمک آنها به اهداف خود نائل شویم. این نکته عمدتاً درباره نیروهای مولده عظیم امروزی صادق است. هر قدر ما برای شناخت طبیعت و کاراکتر این قوانین مقاومت سخت نشان دهیم - کاری که در مورد شیوه تولید سرمایه داری توسط مدافعان آن انجام می شود- این نیروها نیز بهمان نسبت موثر باقی می ماند، با وجود ما، علیه ما، حاکم می مانند بر ما... اما اگر شناخته شدند، می توانند در اختیار تولیدکنندگان همیشه، از نیروهای مخرب حاکم به نیروهای سازنده خادم تبدیل شوند. فرق است بین نیروی مخرب الکتریک در صاعقه، و نیروی الکتریک خادم در خط تلگراف و چراغ برق؛ فرق بین تخریب یک آتش سوزی و آتشی که در خدمت انسان عمل می کند.» (مجموعه آثار مارکس-انگلس، جلد ۱۹، ص ۲۲۳)

کارل مارکس با کشف اسلوب بررسی علمی تاریخ، عقب ماندگی تاریخی حاکمیت انسان بر جامعه را از حاکمیت تکنیکی-علمی او بر قوانین طبیعی بر طرف ساخت. انگلس با توجه به این امر بد رستی می گوید: «مجموعه شرایط زندگی که انسان را احاطه کرده است، که بر انسان حاکم بوده است، اکنون تحت حاکمیت و کنترل او در می آید؛ برای اولین بار انسان آگاهانه، حاکم واقعی طبیعت می شود، زیرا و از این طریق که خود به حاکم بر نحوه حیات/اجتماعی خود تبدیل می شود» (همانجا، ص ۲۲۶)

تفاوت مارکس با سوسیالیست های تخیلی، که آنها را «سوسیالیست های اخلاقی» نیز می توان نامید، در آن است، که او نه از موضع «آنچه که باید باشد» به جستجوی یک عدالت «ایده آل» رفت، بلکه با بررسی نقادانه آنچه که «هست»، در ارتباط با امکانات موجود و نهفته در آن، آنچه را که «باید باشد» توضیح داد. از طریق کشف قانونمندی ها در تاریخ، و از طریق کشف قانونمندی های تداوم آن [تاریخ]. او از طریق تحلیل منافع طبقاتی، که تاریخ را تا آن زمان ساخته بود، این شناخت را برای طبقه کارگر ممکن ساخت، که منافع او در مبارزه با طبقه بندی در جامعه نهفته، که جامعه را به تضاد طبقاتی دچار ساخته است.

این شناخت تاریخی در یک رابطه متقابل دیالکتیکی قرار داشت، چرا که بصورت همزمان موتور حرکت و تغییر تاریخ نیز بود. بطور مشخص، تحلیل و کشف نبرد طبقاتی به عنوان شکل تغییر جامعه انسانی، این دورنما را ایجاد کرد، که پرولتاریا برای پایان دان به این شکل تغییر جامعه انسانی، برای پیروزی خود باید مبارزه کند.

جشن های روز جهانی زن

"ما"

زندگی آوردیم!

پ. آذر

بمناسبت روز جهانی زن (۸ مارس) در کشورهای مختلف، توسط ایرانیان مراسمی برپا شد. در ارتباط با مراسمی که بمناسبت این روز در مهاجرت برپا شده، چند خبر و گزارش به ما رسیده است. براساس این اخبار و گزارش ها، مراسمی که بمناسبت ۸ مارس در یکی از شهرهای آلمان بنام "گینسن" برپا شده، با استقبال کم سابقه و ویرو شده است. از این مراسم گزارشی در اختیار ما قرار گرفته، که در زیر می خوانید:

شب ۸ مارس، در شهر گینسن مراسمی برای بزرگداشت روز زن برگزار شد. این مراسم توسط گروه فروغ که شعارشان دموکراسی، آزادی و احترام به عقاید دیگران است و هدفشان نیز برخی فعالیت های اجتماعی و فرهنگی و هنری است، سازمان داده شد. سالن نسبتاً بزرگی که در اختیار گروه گذاشته شده بود، کاملاً پر شده بود، تعداد شرکت کنندگان بیش از هزار نفر بود. گل سرخ میخک سنبلی این مراسم بود و بسیاری از شرکت کنندگان شاخه ای از آنرا بر یقه، کنار مو و یا روی سینه خود داشتند. مراسم رسمی با مرور کوتاهی بر تاریخچه روز جهانی زن، توسط یکی از فعالان انجمن آغاز شد. تاریخچه ۸ مارس به مبارزات به خون کشیده شده زنان بافنده در نیویورک در سال ۱۸۵۷ میلادی باز می گردد. این کارگران خواهان کاهش ساعت کار تا ۱۰ ساعت در روز بودند. یورش پلیس به این مبارزان، قربانی شدن جمعی از آنان و شکست نهانی در برابر خواست های کارگران، ۸ مارس را تبدیل به روز جهانی زن کرد.

سخنران جلسه، سپس به تاریخچه مبارزات زنان ایران پرداخت و از نقش زنان ایران در جنبش تنباکو، جنبش و انقلاب مشروطیت، مبارزات و فعالیت های پیش از ۲۸ مرداد، مبارزات کارگران کوره پزخانه و سرانجام شرکت همه جانبه و وسیع زنان ایران در انقلاب ۵۷ و نقش موثر این نیمی از جمعیت ایران در سقوط دیکتاتوری سلطنتی اشاره کرد.

در حاشیه همین جشن، بحث پیرامون کنفرانس زن، که در پکن برگزار شد، داغ ترین بحث بسیاری از زنان بود. با توجه به این بحث ها و علاقه ای که نسبت به نتایج کنفرانس مذکور در شرکت کنندگان در مراسم یاد شده مشاهده کردم سو تصور می کنم در دیگر نقاط نیز همینگونه باشد. فشرده ای از گزارش مربوط به کنفرانس زن را بار دیگر تهیه کرده و برای چاپ ارسال می دارم.

چهارمین کنفرانس زن وابسته به سازمان ملل متحد در پکن، به منظور بررسی انتقادی از وضعیت نیمی از جمعیت جهان در عرصه های مختلف برگزار شد. در فاصله سه کنفرانس قبلی که در مکزیکوسیتی ۱۹۷۵، کپنهاگ ۱۹۸۰ و نایروبی ۱۹۸۵ برگزار شد دستاوردهایی را جنبش زنان داشته است، اما بسیاری از مصوبات این کنفرانس ها روی کاغذ مانده است و کنفرانس پکن از جمله وظائفش مرور این مصوبات و جستجوی دلائل عقیم مانند این مصوبات و راه های تحقق بخشیدن به آن ها بود. آماری که در این کنفرانس ارائه شد، نشان داد، که جنبش جهانی زنان تنها در برابری طلبی با مردان خلاصه نمی شود، بلکه این جنبشی است در پیوند با جنبش بشریت برای رهایی از فقر و غارت و بیماری و عقب ماندگی. بنابر آمار و ارقام موجود، از ۱۳ میلیارد انسان جهان که در فقر زندگی می کنند ۷۰ درصد زن هستند. زنان همچنان ۳۰ تا ۴۰ درصد کمتر از مردان در مقابل کار برابر حقوق دریافت می کنند. تعداد زنان حاضر در پارلمان های جهان، از ۱۵ درصد در سال ۱۹۸۸ به ۱۱ درصد کاسته شده است. در هندوستان بطور متوسط روزانه ۵ زن در آتش سوزانده می شوند، زیرا خانواده آنها توان تهیه جهیزیه و فرستادن آنها به خانه شوهر را ندارند. در ایالات متحده بطور متوسط هر ۶ دقیقه یک زن مورد تجاوز جنسی قرار می گیرد. به گفته بانک جهانی ۷۰۰ میلیون زن به همراه کودکانشان

در شرایط فقر هاد بسر می برند. این بانک اختصاص ۲۰۰ میلیون دلار را برای این فقیرترین زنان و کودکان، که درآمد روزانه شان از یک دلار هم کمتر است، از اختیارات خود می داند. بانک جهانی می گوید، که با این مبلغ می خواهد برای این زنان کار ایجاد کند و آنها را از گرسنگی نجات دهد. در حالیکه این پول از طریق شبکه های وابسته به حکومت های فاسد و غارتگر و یا خود حکومت ها غارتگر، مستقیماً غارت می شود و هیچ دردی را از درد گرسنگی این زنان درمان نمی کند. این امر را خود بانک جهانی هم به خوبی می داند، اما برای پنهان ماندن در پشت نقاب بشر دوستی این مبلغ را صرف می کند. همین بانک عامل مهم غارت کشورهایی است که همین مردم فقیر در آنها زندگی نیمه جان خود را طی می کنند. این ۲۰۰ میلیون دلار خود سهم ناچیزی از این غارت است، که به جیب حکومت های وابسته به این بانک می رود.

مجله زنان، چاپ تهران بمناسبت کنفرانس پکن، گزارشی را به قلم خانم نیره توحیدی منتشر کرد، که در راه توده نیز بخش هایی از آن انتشار یافته بود. باز انتشار بخش های دیگری از این گزارش را اگر مفید دانستید دریغ نکنید، زیرا روز جهانی زن و ۸ مارس باید به آن محتوایی در بین زنان ایرانی برسد، که دست یابی به آن نیازمند کار و پیگیری آگاهانه و بی وقفه پیرامون وضع "زن" در ایران است. هر جنبش حاشیه ای و منشعب، اما وابسته به جنبش عمومی زنان ایران، نظیر جنبش "فمنیسم"، اگر برای آگاهی متکی نباشد و در کنار جنبش عمومی و برخورد از حمایت جنبش همگانی مردم ایران نباشد، نمی تواند به موفقیت برسد. من بخش هایی از گزارش منتشره در نشریه "زنان" چاپ تهران، به قلم خانم توحیدی را بعنوان ضعیفی که ما باید در مهاجرت بدان بیاندیشیم، بدینگونه خلاصه کرده و بعنوان یقین خودم، برای چاپ ارسال می دارم:

«...در مقایسه با شرکت وسیع فعال و خلاق و پرمحتوای گروه های غیر دولتی از کشورهای نظیر هندوستان، مغرب، ژاپن، آرژانتین و سهمی که آنان در طرح تئوریک و استراتژیک مسائل زنان و راه بردهای عملی در جهت بهبود وضعیت آنان در جلسات کنفرانس داشتند، باید گفت که جلسات و مباحث ارائه شده از طرف نمایندگان ایران، حتی آنان که از خارج از کشور آمده بودند، اکثراً از سطح تبلیغات صرف چندان فراتر نرفت و جای جلساتی که بتواند به عمق مسائل زنان ایران و منطقه و راه های بهبود وضعیت زنان از دید ایرانیان در مقیاس محلی، ملی، منطقه ای و بین المللی بپردازد خالی بود. همین طور تقریباً هیچ نوشته و سند مدون و جامعی که بتوان اطلاعات عینی و معتبر و غیر تبلیغی درباره ایران در اختیار شرکت کنندگان قرار دهد، ارائه نشد...»

سرودی که در سینه ها ماند، اما بر لب ها نیامد!

در پایان این گزارش، نمی توانم از حزیمان یادی نکنم. در آخرین روزهای پیش از یورش به حزب، بچه های گروه کر سرودی را برای بزرگداشت روز زن (۸ مارس) تمرین می کردند که به گمانم هرگز انتشار نیافت، یا لااقل اطلاعاتم در این حد است. نمی دانم شعر آن سرود از چه کسی بود، شاید از شاعر از کف رفته مان، "سیاوش کسرانی" بود. با مراجعه به حافظه ام، بخش هایی از آنرا به یاد زنان رزمنده حزیمان، که پیشگامان جنبش زنان ایران بودند، می نویسم که امیدوارم پرخلط نباشد:

ما زندگی آوردیم

مردی و مردمی پروردیم

توده را، توده را

شیر دادیم

پای گهواره ای که جنباندیم

لای لای برخاستن را خواندیم

شیر ما در رگ دلیران خون شد

خون به جوش آمد، در خروش آمد

تاج و تخت دشمنان واژگون شد

خشم گل های ما پرپر کرد

دامن مادران گلگون شد

خشم ما، خشم ما، خشم ما

افزون شد...

مرگ "تنگ شیائوپینگ" و زمزمه های "رسالت"

درگذشت رهبر کهنسال چین "تنگ شیائوپینگ"، تعبیر و تفسیرهای مختلفی را از سوی مطبوعات کشورهای جهان و بویژه کشورهای بزرگ سرمایه داری همراه داشت. اغلب این تفسیرها متکی به تفسیر ترکیب رهبری و قدرت در چین بود و برخی اظهار نظرهای پیرامون ادامه روند اقتصادی در این کشور و یا متوقف ماندن آن. آنچه مسلم است، اینست که تنگ شیائوپینگ نه تنها توانست از انقلاب فرهنگی مائوتسه دون جان سالم بدر برد، بلکه توانست حزب دو درهم پاشیده‌ای را تجدید سازمان دهد و اقتصادی را به سامان برساند، که هر دو بر اثر انقلاب فرهنگی و سیاست‌های نوینی مائوتسه دون ضربات مهلکی را متحمل شده بودند. بدنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و درهم پاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، امپریالیسم با تمام نیروی خود جنگ تبلیغاتی عظیمی را برای فروپاشی چین و احتمالاً چند تکه کردن آن آغاز کرد. این تحریکات نه تنها با مقاومت در خود چین روبرو شد، بلکه از جانب کشورهای اروپائی و حتی ژاپن نیز با موافقت جدی همراه نشد. سرمایه گذاری آمریکا، روی شبکه پر قدرت رادیویی آزاد چین، با استفاده از حاصلی که این تبلیغات در اتحاد شوروی به همراه آورد، تنها گوشه‌ای از این تلاش بود. تلاشی که حتی به نوشته مطبوعات آمریکا، هرگز نتوانست در چین کارساز شود و مردم بدان بی اعتناء باقی ماندند. تظاهرات دانشجویی در پکن، که سرانجام با دخالت ارتش پدیان خاتمه داده شد، تجربه‌ای بود که آمریکا از یوگسلاوی و چکسلواکی و آلمان دموکراتیک با خود به پکن منتقل کرده بود و منتظر حاصلی مشابه نیز بود. اتفاقاً رهبری چین نیز متکی به همین تجربه موفق امپریالیسم در اروپای شرقی و شوروی سابق عمل کرد و از تکرار آنچه در اروپای شرقی روی داد جلوگیری کرد!

ارزیابی‌ها پیرامون روند حوادث، پس از مرگ تنگ شیائوپینگ، که او را پدر تحولات اقتصادی نوین در چین و نوسازی این کشور می‌شناسند، در ایران نیز بازتاب‌هایی داشت. بازانتشار ترجمه تفسیرهای مندرج در مطبوعات غرب، بیشترین حجم را در مطبوعات جمهوری اسلامی به خود اختصاص داد، اما در این میان یک روزنامه، که معمولاً واردات را به تولید ترجیح می‌دهد، در این زمینه با سرعت دست به کار تولید شد. روزنامه رسالت، وابسته به بورژوازی تجاری ایران و ارتجاع مذهبی، مرگ تنگ شیائوپینگ را بهانه‌ای قرار داد برای دفاع از دیکتاتوری مصلح! اینکه در چین چنین دیکتاتوری اساساً برقرار است یا غیر و رشد اقتصادی چین وابسته به این دیکتاتوری است یا نه و پایگاه طبقاتی بورژوازی تجاری وابسته و ارتجاع مذهبی، که جز غارت هنر دیگری ندارد، چه ارتباطی می‌تواند با ترکیب طبقاتی حزب کمونیست چین و برنامه‌های آن داشته باشد؟ همگی از نظر مقاله نویسی روزنامه رسالت بی اهمیت است! اهمیت در آنست که چین از نظر اقتصادی موفق شده و همانطور که نشریات وابسته به آمریکا می‌نویسند حکومت این کشور هم دیکتاتوری است. بنابراین اگر دیکتاتوری بتواند رشد اقتصادی را همراه بیاورد، مصلح است و لاید حزب مؤتلفه اسلامی و حاجی آقا "عسکراولادی" و حاجی بادامچیان و حاجی لاجوردی و حاجی امانی و حاجی پرورش و بقیه حاجی‌های بازار، باضافه حجج اسلام وابسته به این حزب می‌توانند بساط مصلح ترسین دیکتاتوری را در ایران پهن تر از آن کنند که اکنون هست!!

دیکتاتوری مصلح، از مدتی پیش ورود زبان و قلم نویسندگان و متفکران حزب مؤتلفه اسلامی و ارتجاع مذهبی است. آنها در لباس مصلحت مردم، می‌خواهند ایران را به یک تجارتخانه بزرگ در منطقه تبدیل کنند. وابستگان این جریان اغلب و در لابلای اظهاراتشان این نکته را مطرح می‌کنند. پیشاپیش همه آنها حبیب الله عسکراولادی در سرمقاله روزنامه رسالت، کار را بدینجا رساند که نوشت، ما نباید بی خود بدنبال تولید چیزهایی باشیم که با قیمتی کمتر از قیمت تولید آن در داخل کشور، می‌توانیم آنرا وارد کنیم. ما نفت داریم، آنرا می‌فروشیم و این جنس‌ها را وارد می‌کنیم. توسعه براساس تجارت، اموال و آرزوی این جناح است. *

ببینیم روزنامه رسالت، چگونه به استقبال دیکتاتوری مصلح رفته است: «...سیاست درهای باز، مرز چین را به روی سرمایه گذاران خارجی باز کرد و بزرگترین بازار مصرف جهان را به مجموعه بازار مصرف دنیا پیوند داد. اکنون چین یکی از مستعدترین مراکز جذب سرمایه و پر رونق‌ترین بازار مصرف جهان است که همه تولید کنندگان، شرکت‌های چند ملیتی و دولت‌ها برای فعالیت در آن به رقابت می‌پردازند... نظریه پردازان این موفقیت اقتصادی را حاصل مدیریت، قدرت و تجارت "تنگ" و اطرافیان او در هرم قدرتی می‌دانند که رهبر بازنشسته چین تاکنون رقابت میان آنها را مهار کرده بود. (لاید درسی که رهبر کنونی جمهوری اسلامی باید بسود دیکتاتوری بازار و تجارت بگیرد) انتقاد عمده نسبت به "رنگ" و یارانش این بود که "دیکتاتوری مصلح" برای

رسیدن به ارقام رشد اقتصادی، حقوق سیاسی مردم چین را پایمال کرده است. این انتقاد به اغلب دولت‌های پیشرو اقتصادی در جنوب شرقی آسیا وارد است، اما مورد چین که با استقلال و رقابت طلبی سیاسی همراه است، همواره از جانب مخالفان غربی و به ویژه آمریکا بزرگ نمائی شده است. واشنگتن همواره عدم رعایت حقوق بشر را به عنوان جریه‌ای برای فشار بر چین حفظ کرده است. ناظران سیاسی غرب کشتار ۱۹۸۹ دانشجویان در میدان "تین آن من" را بزرگ سیاسی در پرونده رهبر بزرگ چین می‌دانند، اما این فشارها هیچگاه نتوانست دنگ و مجموعه او در کمیته مرکزی حزب کمونیست را به اعطای امتیازات مطلوب غرب وادار نماید.

رسالت بدین ترتیب از سرکوب و باصلاح امتیاز ندادن به غرب بر سر حقوق بشر و برقرار دیکتاتوری مصلح، که انتخاب اصلح آن نیز ناطق نوری است دفاع می‌کند و مرگ تنگ شیائوپینگ را بهانه‌ای برای دفاع از این استراتژی خود در جمهوری اسلامی می‌کند

* باهنر، عضو رهبری مؤتلفه اسلامی: «آیا بهتر است که ما کنش منطقه باشیم یا نفتی منطقه، یا کشاورز منطقه و یا تاجر منطقه؟ کشور ما در بخش تجارت، برای یک تاجر بین‌المللی شدن، توان بسیار بالا و بالقوه‌ای دارد و من خیلی امید ندارم که در یک زمانی صنعت ما یا کشاورزی ما، جواب خرج‌های مملکت را بدهد، اما معتقدم در بخش ترانزیت و تجارت بین‌المللی، استعداد زیادی داریم و می‌توانیم پل ارتباطی بسیاری از کشورها باشیم.» (ماهنامه صبح بهمن ۷۵)

* ناطق نوری در مصاحبه مطبوعاتی خود در تهران: یکی از اولین اقدامات من، در صورت انتخاب شدن به ریاست جمهوری، بررسی جدی پیوستن جمهوری اسلامی به "گات" پیمان تجارت بین‌المللی است.

واقعیتاتی از زبان

همسر فرج سرکوهی!

همسر فرج سرکوهی، در جریان تلاش برای بسیج افکار عمومی جهت نجات همسرش از زندان وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، به لندن نیز سفر کرد. در این سفر گفتگویی کوتاهی از او در کیهان لندن منتشر شد. او در این مصاحبه ضمن افشای دستگیری فریده اردلان، یکی از نویسندگان نشریه "آدینه"، حقایق و اطلاعات بسیار قابل درنگی را درباره تدارکاتی که در جمهوری اسلامی بنظر یورش، سرکوب و کشتار جریان دارد افشاء کرد.

ما نکات مهمی را از آن مصاحبه استخراج کرده و در زیر چاپ می‌کنیم. این نکات، همچنین باید بتواند برای آن نیروها و سازمان‌ها و احزاب مسترقی اپوزیسیون که در جمهوری اسلامی هیچ جناح و جناحبندی را نمی‌بینند و آنرا قبول ندارند، نقش هشدار باش را داشته باشد.

همسر فرج سرکوهی به کیهان لندن گفت:

«... در مجله آدینه به مناسبت برگزاری جشنواره سینمایی فجر مطلبی چاپ شده بود و بصورت زیبایی متحول شدن مخملیاف و گذار او از پایگاه نکری حزب الله به دنیای آزاد اندیشی و تجدد مورد تحسین قرار گرفته بود. حزب الله بعداً در روزنامه هایش نوشت ما همان هائی بودیم که ماجرایی سال ۱۳۶۷ را بوجود آوردیم. و بازهم اگر لازم باشد این کار را خواهیم کرد. می‌خواهم بگویم این‌ها می‌توانند تا این حد آدم‌های هولناکی باشند. منظور آنها تکرار قتل عام سراسری در زندان‌های ایران در آن زمان بود.»

نخستین و اساسی‌ترین سئوالاتی که در اینجا و با خواندن این اظهارات همسر فرج سرکوهی مطرح است، اینست که چرا این آدم‌های خطرناک همین حالا چنین نمی‌کنند؟

۱- هرکس مدعی شود، که از بیم افکار عمومی جهان و فشار کشورهای غربی است، هم خودش خواب است و هم دیگران را به خوابیدن دعوت می‌کند. مگر همین جهان باصلاح آزاد - علیرغم تضاد منافعی که با یکدیگر داشته و دارند - درباره قتل عام زندانیان سیاسی مخالفتی از خود نشان داد، که اینبار بدهد؟ آنها بسیار هم با این کشتار و برداشتن سنگ‌ها از پیش راه بازگشت کامل به ایران، استقبال هم می‌کنند! بنابراین مشکل جای دیگر است و آن نیست، مگر مقاومتی که در خود ایران، در نیروهای پیرامونی حکومتی و حتی در بخشی از حکومت در این باره وجود دارد.

آیت ا لله مهدوی کنی از کجا الهام می گیرد؟

آیت ا لله مهدوی کنی، در حمایت از "ولایت مطلقه فقیه" و در حقیقت دیکتاتوری بازار-مذهب وارد میدان شده است. او که در تمام سال‌های بعد از پیروزی انقلاب به هدایت امور از پشت صحنه بیش از حضور آشکار در صحنه علاقمند بود، در شب‌های "قمر" در تهران بالای منبر رفت و خطاب به آن جناحی از مذهبیین و دولتمردان زمان حیات آیت ا لله خمینی، که اعتقاد دارند حدود اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی مشخص شده است، گفت: «شماها در زمان حیات امام هم جسارت چنین حرف‌هایی را داشتید؟»

حمایه آشکار آیت ا لله کنی از بازار و ارتجاع مذهبی، سرانجام موجب شد، تا طیف چپ مذهبی نیز پاره‌ای ملاحظات را کنار گذاشته و درباره نقش آیت ا لله کنی در جمهوری اسلامی و نظرات او دهان بگشاید. نشریه "عصرما" در شماره اول اسفندماه خود، علاوه بر افشای نامه‌ای که مدتی پیش برای مهدوی کنی نوشته و پاره‌ای توضیحات و تذکرات را به وی داده بود، اطلاعاتی‌ای نیز درباره سخنان اخیر وی در دفاع از ولایت مطلقه فقیه منتشر ساخت. آنچه را در زیر می‌خوانید بخش‌هایی از اطلاعاتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است:

«...از جناب آقای مهدوی سوال می‌کنیم، چرا ایشان مردم را علیه نشریات طرفدار انقلاب و نظام تحریک می‌فرمایند؟ (اشاره به تحریکات آیت ا لله کنی علیه روزنامه سلام و نشریه "عصرما" است) و چرا علیرغم در اختیار داشتن وزارت ارشاد و نفوذ کامل در قوه قضائیه توسط جناح همسو با ایشان به جای برخورد قانونی با مطبوعات، جامعه را به هرج و مرج و قانون شکنی تشویق و ترغیب می‌نمایند؟»

(منظور از جناح همسو، حزب بازار "موتلفه اسلامی" و جامعه روحانیت مبارز است)

عصرما ادامه می‌دهد: «(به حضرت آیت ا لله مهدوی کنی متذکر می‌شویم، اینکه خط امامی‌ها در زمان امام راحل در مورد ولایت فقیه بحث و گفتگویی نداشتند، ناشی از بی‌جراتی آنها نبوده و نیست. در آن زمان، همچون امروز، خط امامی‌ها قرائت خاص خود را از ولایت فقیه داشتند و قرائت دیگری جز قرائت برخی از دوستان ایشان که مخالف ولایت مطلقه فقیه و اختیارات دولت اسلامی یا تعبیر امام (ره) بود، وجود نداشت. در آن زمان بحث "انتخابی" یا "انتصابی"، "نصب از بالا"، "توق قانون اساسی بودن ولی فقیه" و... مطرح نبود که خط امامی‌ها مواضع خود را در اینگونه موارد اعلام کنند. در واقع در آن دوران اگر کسی می‌بایست جرات طرح دیدگاه‌های خود را در مورد ولایت فقیه داشته باشد، برخی از دوستان ایشان بودند، که اتفاقاً چنین جراتی را هم داشتند و مطالب خود را مطرح می‌کردند و برخلاف ادعای آقای مهدوی کنی، تنها نهضت آزادی صاحب جرات و جسارت طرح اینگونه مطالب نبود، حتی بعضی از همفکران ایشان مطالبی طرح و نامه‌هایی برای رهبری ارسال می‌کردند که از نظر امام راحل، همان حرف‌های نهضت آزادی بود که به مقداری فحش مزین گردیده بود...»

راه توده: ما تصور نمی‌کنیم، افشاگری بالا و افشای چهره واقعی کسانی که امروز در جمهوری اسلامی طرفدار ولایت مطلقه فقیه شده‌اند و دیروز با انواع فشارهای مذهبی و تبلیغات تحریک آمیز علیه دولت میرحسین موسوی مانع اجرای بندهای اقتصادی قانون اساسی شدند، ضرورت داشته باشد. ما بارها نوشته‌ایم، که این طیف در جمهوری اسلامی، تلاش می‌کند با یورش به باقی مانده بسیار ضعیف آزادی‌های مطبوعات و به بند کشیدن آخرین بازمانده‌های مذهبی طرفدار آرمان‌های انقلاب بهمن ۵۷ و اجرای آنچه با حزب ما و رهبری آن در زندان‌ها کرد، با مذهبیین و دیگر مخالفان خود، نقطه پایان بر انقلاب ۵۷ بگذارد.

عصرما می‌افزاید: «...چرا معمولاً در آستانه انتخابات، صدا و سیما به طور کامل در اختیار ایشان - آیت ا لله کنی - قرار می‌گیرد؟ چرا وظیفه طلایه‌داری مقابله با جناح رقیبی که نسبت به آن احساس خطر می‌شود، به ایشان سپرده می‌شود؟ به نظر می‌رسد در انتخابات دوره پنجم مجلس، این

رقیب، کارگزاران تصور می‌شد و لذا در سخنرانی‌های مراسم احیای سال قبل، مسئولیت مقابله با "لیبرال‌ها" به دوش ایشان نهاده شد، و در مراسم احیای امسال، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، چون مجمع روحانیون مبارز و جناح خط امام "خطر" تلقی می‌گردند، اولین برخورد با دشمنان ادعائی ولایت علی (ع) به عهده ایشان گذاشته می‌شود.

نشریه عصرما در شماره اول اسفندماه خود، ضمن افشای نامه‌ای که چند ماه پیش برای کنی نوشته، برخی موضوع گیری‌های گذشته او را به یادش آورده، که در نوع خود بسیار جدی است. عصرما می‌نویسد:

«... ما نمی‌خواهیم باور کنیم، شما امروز حامی جریانی باشید که سلب آزادی‌های دوستان انقلاب و نظام، دوختن دهان‌ها و شکستن قلم‌های آنها را در صدر اهداف و اولویت‌های پس از کسب حاکمیت انحصاری، قرار داده است و برای مخالفان فکری خود، حتی متدینین آنها، حق حیات قائل نیست... شما امروز همراهی با جریانی را عهده دار شده‌اید، که رای مردم را زینت می‌داند و برای دستیابی به نتایج دلخواه در انتخابات، آراء مردم را نادیده می‌گیرد... گرایش که به دلیل عجز از رویارویی فکری با مشکلات و رقبا، فضای سالم و آزاد تضارب افکار را بر نمی‌تابد و حیات خود را در اعمال خشونت، بستن دهان‌ها و در یک کلام قلع و قمع سایر نیروها می‌بیند... ما جامعه روحانیت مبارز را با ترکیب و موضع گیری‌های فعلی، چیزی جز یک حزب سیاسی غیر رسمی نمی‌دانیم. ادعای پدری و فراخطی برای جامعه روحانیت که طیف و گرایش سیاسی خاصی را نمایندگی می‌کند و کاندیداهایش همگی متعلق به یک جریان سیاسی مشخص (موتلفه اسلامی) و برنامه و خط مشی اش در جهت حاکمیت مطلق جریان مزبور است، ادعائی بیش نیست و هیچ عقل و منطقی آن را نمی‌پذیرد...»

فراخان جدید حزب کمونیست روسیه!

بوریس یلتسین، رئیس دفتر خود، چوبایس را به سمت معاون اول نخست وزیر روسیه معرفی کرد. انتصاب "آنا تولی چوبایس" به سمت معاون اول نخست وزیر روسیه، بعنوان اقدامی از سوی یلتسین برای پیروی کامل از برنامه‌های صندوق بین‌المللی برای خصوصی سازی در این کشور ارزیابی شد. در یکی از مراسمی که بمناسبت روز زن در مسکو برپا شد، رهبر حزب کمونیست روسیه اعلام داشت که به تمام اعضای خود، در سراسر کشور دستور خواهد داد، تا از فرامین چوبایس پیروی نکنند. چوبایس مسئول خصوصی سازی و فروش اموال دولتی به سرمایه داران داخلی و خارجی، پس از فروپاشی اتحاد شوروی بوده است و از این نظر مورد نفرت عمومی است. بسیاری بر این عقیده‌اند، که یلتسین بنا بر توصیه وزیر امور خارجه جدید امریکا و برای جلب رضایت بیشتر غرب، مقدماتی را بدین ترتیب فراهم ساخته، تا پس از مرگش فرد مورد اعتمادی برای غرب، نظیر چوبایس بتواند امور را بدست بگیرد.

چوبایس بعنوان یکی از اصلی ترین رابطین صندوق بین‌المللی در مسکو شناخته می‌شود، که در دوران اخیر رئیس دفتر یلتسین و رئیس دفتر کرملین بود. او از جمله طرفداران تشدید خصوصی سازی در روسیه است. محافل سیاسی مسکو معتقدند، که یلتسین طی مشورت با منابع غربی و پس از مذاکرات با وزیر امور خارجه جدید امریکا و بویژه در آستانه دیدار با رئیس جمهوری امریکا چوبایس را به این سمت منصوب کرده است. همین محافل معتقدند، که یلتسین قصد انحلال دولت و مأمور ساختن چوبایس به تشکیل کابینه را داشته است، اما چنین عملی می‌توانست در پارلمان روسیه با مقاومت روبرو شود و به همین دلیل یلتسین چوبایس را بنا استفاده از اختیارات ریاست جمهوری، بعنوان معاون اول نخست وزیر تعیین کرده و در حقیقت او را جانشین چرنومردین، نخست وزیر کنونی ساخته است.

در حال حاضر مخالفت عمومی با گسترش ناتو و رسیدن ارتش ناتو تا دروازه‌های روسیه بزرگ ترین بحث سیاسی در مسکوت است. این مخالفت چنان است که حتی یلتسین نیز خود را مخالف آن نشان می‌دهد، اما آخرین اظهارات او در آستانه دیدار با رئیس جمهوری امریکا نشان از تسلیم و تفاهم او با غرب در این مورد دارد. او گفته است، مسکو با گسترش ناتو مخالف است، اما خواهان ایفای نقشی در ناتو می‌باشد! این سخنان در حالی مطرح می‌شود، که طرح کوچک ساختن ارتش سرخ از وظائف کابینه جدید تعیین شده است و

هفتادمین سال تولد

"سیاوش کمرانی"

*** هوشنگ ابتهاج "سایه" در این مراسم سخنرانی کرد و خصوصیات شعر کمرانی را برشمرد.**

بمناسبت هفتادمین سال تولد شاعر توده‌ای ایران "سیاوش کمرانی" روز دهم اسفند، از سوی انجمن فرهنگی "نیما" در شهر برلین مراسم بزرگداشتی بدین مناسبت برپا شد. در این مراسم که جمع زیادی از ایرانیان در آن شرکت داشتند، هوشنگ ابتهاج "سایه" یار و همگام سیاوش کمرانی حضور یافته و درباره شخصیت و آثار کمرانی سخنرانی کرد.

از این مراسم، گزارشی در اختیار "راه توده" قرار گرفته است، که در زیر می‌آوریم:

«... سخنران نخست این مراسم، یکی از اعضای هیات مدیره انجمن نیما بود. وی مطالبی را در باره ادعاهائی که درباره سال‌های آخر حیات سیاوش کمرانی و افسردگی‌های او مطرح کرد، که در همان جمع نیز با اعتراض‌هایی روبرو شد. بعد از سخنرانی مقدماتی این عضو هیات مدیره انجمن، یار و همگام سیاوش کمرانی "سایه" برای سخنرانی پشت بلندگو قرار گرفت. او با متانت و آرامی آغاز به سخن کرد و در واقع سخنانش نصیحت و یادآوری‌هایی خطاب به کسانی بود که مانند عضو هیات مدیره انجمن نسبت به سیاوش کمرانی می‌اندیشند. من ضبط صوتی همراه نداشتم تا سخنان "سایه" را ضبط کنم، اما همان مقدار که در خاطر من مانده برایتان می‌نویسم. سایه گفت، که عده‌ای می‌گویند که سیاوش بنا به دستور این و آن شعر می‌گفت و بخشی از شعرهایش دستوری بوده است. من بعنوان دوست چند ده ساله او می‌گویم که سیاوش هر چه را سروده برخاسته از اندیشه و احساس خودش بوده است. او شاعری بود که مستقیماً تحت تاثیر محیط و شرایط می‌سرود و با زمان زندگی می‌کرد. هیچ کس نمی‌تواند به شاعری بگوید که چنین و چنان شعر بگو، البته باید بگویم که سیاوش در انعکاس جریان‌های روز در اشعارش کمی عجز هم بود و برخلاف اکثر شعرا در بند الفاظ نبود و اتفاقاً همین مسئله به شعرهای او گیرائی خاصی می‌داد. سیاوش با شعرش زندگی می‌کرد و به تمام آنچه که در دوران جوانی گفته بود تا به آخر عمر اعتقاد داشت. او به انسانیت، بهروزی انسان و پیکار مردم ایمان داشت و به همین دلیل شادی‌ها، دردها و رنج‌ها و پیروزی‌ها همیشه در اشعار او جاری بود. در غربت نیز این درد و رنج در اشعارش منعکس بود. او به آرمانش عشق می‌ورزید. سایه سپس به برخی تنگ نظری‌های سازمانی و حزبی در مهاجرت اشاره کرد و اینکه آثار شعرا و هنرمندان را نباید تحت تاثیر وابستگی نویسنده و یا سراینده به جریان‌های سیاسی سنجید، بلکه باید ارزش واقعی آنها را همیشه پاس داشت. سایه سپس از سال‌های ۳۰ یاد کرد و گفت که ما در آن دوران سه تن بودیم، که بعدها توسط هر کدام از ما عده‌ای به جمع ما اضافه شد. در این جمع شاملو، من، سایه اخوان، شاهرویی و دیگران بودند و پیشاپیش همه کیوان بود. ما همیشه از خلق هر اثری توسط هر کدام شاد می‌شدیم و در کمترین مدت سروده خود را از هر طریق به دیگری می‌رساندیم. ما در واقع یک تن بودیم و همه ما از "مرتضی کیوان" بسیار آموختیم. سایه در اشاره به آن عده که در مهاجرت مبلغ جدائی هنرمند از سیاست شده‌اند، گفت، که چرا هنرمند نباید سیاسی باشد؟ چرا هنرمند نباید وابسته به خانواده دلخواهش باشد؟

این بخش از سخنرانی "سایه" با استقبال بسیار از سوی شرکت کنندگان در مراسم بزرگداشت سیاوش کمرانی روبرو شد.

جویایس باید چنین طرحی را اجرا کند. یلتسین در همین اظهارات اضافیه کرده است، که او می‌داند امریکا بی‌توجه به خواست مسکو کار خود را پیش خواهد برد و اعضای جدید را به ناتو اضافه کرده و به قلمرو سابق اتحاد شوروی وارد خواهد شد، اما از او کاری جز مخالفت بر نمی‌آید!

اکنون در پارلمان مسکو بحث پیرامون موقعیت ارتش سرخ و روحیه نظامیان پس از اعلام ضرورت کوچک ساختن ارتش و در نتیجه پیوستن بخش بزرگی از نظامیان این کشور به ارتش بی‌کاران در روسیه جریان دارد. از جمله این بحث‌ها، پرداخت نشدن حقوق افسران و درجه داران، نداشتن لباس برای سربازان و حتی نبود امکان تامین مواد غذایی واحدهای نظامی است. حتی گفته می‌شود، که در بسیاری از واحدهای نظامی، سربازان کفش و پوتین نظامی ندارند و در پادگان‌ها سربازان پابرهنه دیده می‌شوند.

همزمان با سخنان رهبر حزب کمونیست روسیه مبنی بر دستور به واحدها و اعضای حزبی مبنی بر اجرا نکردن فرامین جویایس، در مسکو "ویکتور انیلف"، رهبر حزب مارکسیستی زحمتکشان روسیه در سخنانی، ضمن انتقاد شدید به وضع موجود و تصمیمات اخیر یلتسین گفته است: «ما سرانجام حکومت اتحاد شوروی را در تمام خاک سابق اتحاد شوروی برقرار خواهیم ساخت.»

درباره گسترش ناتو و مخالف خوانی‌های بی‌محتوای یلتسین و نقش جدیدی که وی به جویایس واگذار کرده است، خبرگزاری‌ها آخرین اظهارات "زیوگائف"، رهبر حزب کمونیست روسیه را منتشر ساخته‌اند. او گفته است: تصمیم ناتو برای استقرار در شرق اروپا و رسیدن به دروازه‌های روسیه نتیجه مستقیم سیاست‌های یلتسین و وزیر سابق وزارت خارجه وی "آندره کوزیروف" است. زیوگائف در یک کنفرانس مطبوعاتی در مسکو به خبرنگاران گفت که مخالفت ظاهری یلتسین از گسترش ناتو از بیم نیروهای چپ و ملی این کشور است و از بیم به قدرت رسیدن آنها چنین مخالفت‌های ظاهری را عنوان می‌کند. او تاکید کرد، که گروه یلتسین و همکارانش می‌دانند که در حال حاضر هر نوع موافقت با گسترش ناتو از سوی آنها و به خطر افتادن تمامیت ارضی روسیه، امکان باقی ماندن آنها در قدرت بکلی از بین می‌رود.

ضربات وارده به برخی فعالیت‌های راه کارگر در ایران

سازمان "راه کارگر" با صدور اطلاعیه‌ای، اطلاع داد که چند تن از وابستگان این سازمان که در زندان‌های جمهوری اسلامی بوده‌اند، اخیراً اعدام شده‌اند. برخی رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور، با استناد به این اطلاعیه خبر این اعدام‌ها را منتشر ساخته و اتهام اعدام شدگان را ارتباط با تظاهرات اسلام شهر عنوان کرده‌اند. با آنکه جزئیات مربوط به این خبر هنوز بدست ما نرسیده است، اما برخی نشانه‌ها حکایت از ضرباتی دارد، که بویژه طی ماه‌های گذشته متوجه برخی فعالیت‌های این سازمان در داخل کشور شده است. راه توده در جریان پاسخ به حملات تبلیغاتی مجله آرش و نشریه "راه کارگر" به راه توده و حزب توده ایران، اشاره به این رویدادهای و شایعاتی که پیرامون آنها در میان محافل روشنفکری و سیاسی ایران جریان دارد کرده بود. راه توده در شماره ۵۶ با اطلاع از همین زمزمه‌ها و شایعات، از جمله نوشت: «...بسیار رویدادهای اخیر ایران، خود بهتر می‌دانید چه کرده‌اید و پاسخ آنرا چگونه باید بدهید؟»

راه توده، ضمن محکوم ساختن جنایت جدید جمهوری اسلامی بر ضرورت همبستگی عملی همه سازمان‌های سیاسی ایران با زندانیان سیاسی و تشدید مبارزه افشاگرانه علیه رژیم و جنایت‌کاری که همچنان در شکنجه‌گاه‌های جمهوری اسلامی به شکنجه و قتل و اعدام ادامه می‌دهند، تاکید می‌کند.

در این ارتباط، به نشریه "راه کارگر" که در شماره‌های اخیر خود هشدار باش‌هائی در زمینه فعالیت‌های وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی به دیگر سازمان‌ها و فعالان سیاسی ایران منتشر ساخته، تنها می‌توان توصیه کرد، خود دقیق‌تر از دیگران به این توصیه‌ها توجه کند. انتشار جزئیات مربوط به ضربات اخیر به برخی فعالیت‌های داخل کشور این سازمان نیز می‌تواند بر تجربه دیگر سازمان‌ها بیافزاید. تجربه‌ای، که یکبار دیگر و علیرغم وجود ۱۵ سال شناخت از شیوه عمل سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی تکرار شده است.

"طبقه کارگر"

ارتش رزمنده ای که

امپریالیسم مرگ آنرا

تبلیغ می کند!

مقاله ای از "کس هال"، صدر حزب کمونیست آمریکا

ترجمه: الف. آذرنک

در سال های اخیر، در برخی نشریات وابسته به جریانات چپ ایران، مفاهیم مغشوشی جاننشین مقولات دقیق فلسفی شده است. از جمله "شمال و جنوب" و یا "فقیر و غنی" بجای "اختلاف طبقاتی" و... این نوع مفاهیم، البته چندان بدیع هم نیست. "کینز" بعنوان تئورسین سرمایه داری، می نویسد: «درک مارکس از طبقه، ما را به سمت نابرابری هائی که بصورت عینی توسط ساختارهای اقتصادی پدید آمده است، راهنمایی می کند. طبقه ارتباطی به باور مردم پیرامون جایگاهشان در جامعه ندارد، بلکه بر شرایط عینی اشاره می کند، که اجازه می دهد یک نفر بیشتر از دیگری به نعمات مادی دسترسی داشته باشد...»

"کس هال"، صدر حزب کمونیست آمریکا، در ارتباط با "طبقه کارگر و نقش تاریخی آن" مقاله ارزنده ای منتشر ساخته است، که پاسخی است به این نوع اعوجاج ها. ترجمه این مقاله را در زیر می خوانید:

زمانی که اعوجاج در واقعیات زندگی مطابق با شناخت جزئی از تئوری و یا مفاهیم سطح و پیش تصورات از آن نیست، معمولاً تئوری زیر سوال برده می شود. سؤال در باره تئوری ها و مفاهیم اساسی ضروری است، زیرا مفاهیم تئوریک در روند مقایسه و آزمایش در برابری واقعیات و تجربیات نوین گسترش می یابند، ولی شک و یا اعتراض نسبت به مفاهیم می باید مورد بررسی همه جانبه قرار گیرد، زیرا هر کژی و چرخشی به معنی واقعی نوین نمی باشد. مفاهیم پایه ای عمومی به این دلیل پذیرفته شده اند، که درستی آنها در سیر طولانی تاریخی و فراز و نشیب های زندگی به اثبات رسیده اند.

اغلب، واقعیات زندگی در انطباق کامل با تئوری آشکار نمی شوند. به این دلیل نمی توان تئوری را با طرح و الگو مقایسه کرد؛ اما این به معنی کاهش نقش تئوری به عنوان راهنمای شناخت و آشکارگر واقعیت و چاره جویی برای تضاد در مورد تجربیات جدید نیست. تئوری از آن جهت رهنمود ناب و آزموده خرد انسانی می باشد، که نتیجه تجربه انسان است.

تئوری های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی در مورد مسائل و موضوعات، میان طبقات متخاصم بی تفاوت و بیطرف نیستند، آنها برخاسته و بازتاب دهنده دیدگاه طبقاتی می باشند. تئوری ها یا در مقابل، با طبقه حاکم بوده و یا توجیه گر آن هستند. آن تئوری هائی که ابدیت سرمایه داری و یا تداوم آن را زیر سوال می برند، بی وقته تحت حمله هستند. در میان تمام تئوری هائی که در مقابل با سرمایه داری ایستاده اند و بر آن معترض هستند و آن را زیر سوال می کنند، مارکسیسم از همه پیوسته تر و کامل تر است. مارکسیسم پایدار و ماندنی است، زیرا که علم است. هر تئوری که نظری دیدگاه طبقات و مبارزه طبقاتی را مورد تصدیق قرار دهد، زیر رگبار سنگین ایدئولوژیک قرار می گیرد. علاوه بر تهاجمات مستقیم، مفاهیم مارکسیستی بطور غیر مستقیم و موزیانه نیز مورد تعرض قرار می گیرند. هدف از حملات آشکار بازداشتن تازه

واردان از مطالعه مارکسیسم است. حملات غیر مستقیم و موزیانه، به ویژه آنهایی که زیر پوشش "رادیکال" و "سوسیالیستی" انجام می گیرند، جهت منحرف کردن کسانی است که مفاهیم مارکسیستی را پذیرفته اند. به حملات به مفاهیم مارکسیستی می باید در چارچوب کلی مبارزه شدید ایدئولوژیک برخورد کرد. یکی از مفاهیم مارکسیستی که بطور آشکار مورد تعرض قرار می گیرد، نقش طبقه کارگر به عنوان پایدارترین، مترقی ترین و انقلابی ترین طبقه در جامعه است و اینکه تمام پیشرفت اجتماعی ضرورتاً باید، بیش از پیش، به طبقه کارگر متکی بوده و به آن طبقه به عنوان پایه پیشرفت وابسته باشد. مارکسیسم بر آنست که طبقه کارگر تنها طبقه ایست که منافع بلند مدت آن به وضع موجود سرمایه داری گره نخورده است، بلکه منافع آن پیشرفت همه اجتماع را از طریق حذف و محو سرمایه داری در نظر دارد. نکته ای که مورد اعتراض واقع می شود این است که اولاً آیا طبقه کارگر از نظر سیاسی منطبق با نقش پیشرونی که از دیدگاه مارکسیسم داراست، عمل می کند؟ و دوم، آیا طبقه کارگر در حال از بین رفتن و جایگزین شدن توسط ماشین است؟

در سطح اینطور به نظر می رسد که این مفاهیم فقط نقش طبقه کارگر را مورد سؤال قرار می دهند، اما در حقیقت این سئوالی است پایه ای، زیرا نمی توان با عنصر اساسی، یعنی طبقه کارگر، در خلاف برخورد کرد. نمی توان نیمی از پایه ساختمان را برداشته و انتظار داشت که هیچ تأثیری روی ساختمان نداشته باشد. این به معنی انکار طبقات و مبارزه طبقاتی است؛ نتیجه خالص و نهائی این چنین ابهامی گیجی و دل سردی و به تحلیل بردن اطمینان و اعتماد به طبقه کارگر و سوسیالیسم است.

در برخورد به این اعتراضات می باید برخی فاکت های مربوطه را به خاطر داشت.

ایالات متحده آمریکا صنعتی ترین کشور جهان است. در مقایسه با بخش های دیگر جمعیت کشور، طبقه کارگر آمریکا بزرگترین طبقه کارگر دنیاست. از نظر تعداد آن و در رابطه با دیگر بخش های جامعه، طبقه کارگر آمریکا رو به رشد است. تعداد کسانی که از طریق کار برای دیگران زندگی می کنند و بنابراین قربانی استثمارند به ۱۲۵ میلیون نفر می رسد. آنحلال گران طبقه کارگر با تنگ ساختن و پائین آوردن مقیاس اینکه چه کسی کارگر است، به اهداف خود دست می یابند و این همیشه به طور آشکار صورت نمی گیرد.

در این گونه بررسی ها قاعده است که برخی و یا همه لایه ها پیرامونی، از طبقه کارگر کنار نهاده می شوند، کارگران سازمان نیافته، کارگران سیاهپوست، کارگران یقه سفید، بیکاران، جوانان، بازنشستگان، کارگران کشاورزی، دانشجویانی که کار می کنند و یا از خانواده های کارگری هستند، کارگران متخصص، زنان طبقه کارگر، کارگران صنایع خود کار و اتوماته... از این قرارند. آنها سپس از بخش باقیمانده می پرسند، که طبقه کارگر چه کار می کند؟ این مفهوم طبقه کارگر محدود بوده و بازتاب دهنده واقعیت نیست. علاوه بر کارگران بدی در صنایع پایه، کارگران یقه سفید نیز در صنایع وجود دارند، تفاوت میان اینها مهم است، اما در ارزیابی اساسی اینکه طبقه کارگر چیست، تمامی اجزاء آن را باید در کفه ترازو نهاد. جنبه دیگر این مفهوم محدود کننده این است که فقط آن بخش از فعالیت های کارگری را که از طریق اتحادیه های کارگری انجام می شود، در نظر می گیرند. اما زندگی کارگران و رابطه آنها با اجتماع و جامعه بسیار فراتر از فعالیت های اتحادیه است. از این رو برای ارزیابی راستین ضروری است که تمام بخش های طبقه کارگر و فعالیت های که در آن مشارکت دارد، در نظر گرفته شوند. نظریه ای که این روزها تبلیغ می شود این است که طبقه کارگر دیگر به عنوان یک "عامل پر اهمیت سیاسی" وجود ندارد. این دیدگاه نه تنها در مورد دوران گذشته و کنونی اشتباه می کند، بلکه برای آینده نیز بسیار گمراه است. مباحثات مربوط به این دیدگاه چیزی جز ته مانده های داستان کهنه ای که ادعا می کرد طبقه کارگر فریه و فاسد شده و بر دستیار حاکم مبدل شده است، نیستند. اکثر این ادعاها برپایه کل حقایق نمی باشند، اما نتایج آن را طوری به میان می کشند که گوئی حقیقت تام و مطلق است. ویژه گی این نتایجی که برپایه فقط ذره ای از حقیقت است، اینست که یک جانبه بوده و لنگ هستند و اگر بر آنها اصرار شود، این یکجانبگی آن بدانجا می رسد که به ضد حقیقت تبدیل می گردد.

در مورد موضوع حاضر، بحث در باره ضعف طبقه کارگر به موضع ضد طبقه کارگر تبدیل شده و بحث پیرامون تفسیرات طبقه کارگر به بحث در مورد ناپدید شدن آن تبدیل گشته است. نگاهی به نیمچه حقایق آنحلال گران بنیادیزم ساز نظر بنیادی و معنی اساسی آن طبقه کارگر آفریده و زائیده سرمایه داری است؛ طبقه کارگر بدلیل رابطه نزدیک آن با سیستم سرمایه داری در تمام دنیا یکسان است. اما سرعت و سطح گسترش آن، و آگاهی طبقاتی اش و اینکه تا کجا در راه شناخت ضرورت یک سیستم نوین اقتصادی سیاسی گام برداشته است و اینکه درک و پابندیش برای رهبری مبارزه در چه سطحی قرار

طبقه دیگر را استثمار می‌کند. نتیجه نهائی و تنها هدف از این استثمار سود شخصی استثمارگران است. این استثمار است که منبع سودهاست و در روند تولید انجام می‌گیرد. در روند تولید است که طبقه کارگر بیش از آنچه که تحت عنوان دستمزد بدست می‌آورد، تولید می‌کند. تفاوت میان ارزش اضافی که طبقه کارگر می‌آفریند و دستمزدش سرچشمه همه سودهاست. این است تولید سرمایه‌داری! این آن چیزی است که جامعه سرمایه‌داری را به طبقات تقسیم می‌کند: استثمارگران و استثمارشوندگان - دارا و ندار - اینست آن پایه آتششان اجتماعی که به آن مبارزه طبقاتی می‌گویند! طبقه کارگر برای بدست آوردن سهم بیشتری از آنچه که تولید می‌کند، می‌رزمند و طبقه سرمایه‌دار برای به چنگ آوردن بخش اعظم تولید کارگران هرچه از دستش برآید انجام می‌دهد. مبارزه اقتصادی برای دستیافتن به بخش بیشتری از نتیجه روند تولید شکل بالابردن سرعت خط تولید، کاهش دستمزد و خواست‌های اقتصادی کارگران را بخود می‌گیرد. تکنولوژی نوین در دست و تحت کنترل طبقه سرمایه‌دار به سلاهی در این مبارزه تبدیل شده است و به استثمارگران امتیازی دیگر داده است.

مبارزه میان دو طبقه اصلی چارچوب تمام فعالیت‌های سیاسی کشور را تشکیل می‌دهد. تناقضات و ناسازگاری‌های دیگر و یکسری عوامل دیگری صحنه سیاسی را تحت تاثیر قرار می‌دهند، اما اساسی‌ترین و دیرپادترین تاثیرات را همانا مبارزه طبقاتی میان این دو طبقه ایجاد می‌کنند. قدرت و سازمان دولتی و اکثریت قوانینی که تصویب می‌کنند، ابزاری در این مبارزه هستند.

"مبارزه برای اندیشه انسان" در حقیقت بازتابی از این مبارزه طبقاتی است. این مبارزه پایه‌ای‌ترین عامل در کل روندهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فلسفی است. منظره ما نیز با آنحال‌گران "طبقه کارگر در حقیقت بازتابی از این مبارزه طبقاتی است.

آیا رابطه بنیادی طبقه کارگر با تولید سرمایه‌داری به طور اساسی تغییر یافته است؟ آیا رابطه طبقه کارگر معدن ذغال سنگ امروزین که از ماشین‌های خودکار استفاده می‌کند، در رابطه با مسائلی مانند تولید، سود، دستمزد، سرعت کار، به طور پایه‌ای با آن رابطه‌ای که هنگامی که کار در معدن با بیل و کلنگ صورت می‌گرفت، متفاوت است؟ آیا اوقیعت اینک که چه کسی استثمار می‌کند و چه کسی سود را به جیب می‌زند تغییر یافته است؟ طبقه کارگر هنوز استثمار می‌شود، حتی بیشتر از گذشته! هنوز ساعت و کاری را که کارگران بابت آن چیزی که دریافت نمی‌کنند سرچشمه سود هستند، حتی بیشتر از سابق!

تغییراتی در صفوف طبقه کارگر صورت گرفته و یا در حال وقوع هستند. این تغییرات دارای اهمیت بوده، ولی وضع طبقه کارگر را به طور پایه‌ای دگرگون نمی‌سازند. اینک که دست یک کارگر در حین کار چقدر آلوده می‌شود و یا اینکه یقه او چه رنگی است، تاثیری در تعیین وضع طبقاتی او ندارد. اینها نشانگر و یا نمود درجه مهارت و تخصص‌اند. تکنولوژی نوین تغییراتی چشمگیر در این زمینه به همراه آورده است. پیشرفت‌های فنی در چارچوب سرمایه‌داری همیشه تاثیر دو گانه جایگزین کردن دستان کارگران از یک سو و تند کردن روند تولید را برای کارگران باقی مانده از سوی دیگر به همراه دارد. پروسه خودکار شدن و بهره‌برداری از شمارگرها بطور برجسته باعث تندتر شدن اینگونه روندها گشته‌اند. این موجب افزایش هرچه بیشتر نرخ بهره‌کشی شده و سودهای سرشاری برای کلان سرمایه‌داران از یکسو و افزایش تعداد بیکاران از سوی دیگر شده است. سرمایه‌بزرگ، تکنولوژی نوین را به هیولائی برای کارگران و توده مردم تبدیل کرده و از آن برای افزایش بهره‌کشی و سود خود استفاده می‌کند. حتی یک صدم از بازده بیشتر هر کارگر و یا افزایش بازده یک دلار سرمایه به توده‌ها و مردم زحمتکش، در شکل کاهش قیمت‌ها باز گردانده نشده است!

بیکاری زائیده سرمایه‌داری است و برخاسته از همان ماهیت بردگی مزدوری است. اما تکنولوژی منجر به ایجاد کیفیتی نوین در این مسئله شده است. ارتشی از کارگران بوجود آمده که هیچ گاه حتی در گردش دوره‌ای کار و بیکاری هم قرار نگرفته‌اند. این کارگران جوان، مستقما از نوجوانی به جایگاه بیکاران ملحق می‌شوند و بدتر از آن بخش‌های بزرگی از این جوانان آمیدی به پیوستن به نیروی کار را ندارند. این بیکاری دائمی در اوج دوران رونق صورت می‌گیرد! در دوران رکود چه خواهد شد؟!

بیکاران بخشی از طبقه کارگر هستند، اینک که موفق به فروش تنها چیزی که دارند (نیروی کار و تولیدشان) هستند و یا نه، در وضعیت طبقاتی آنها تغییری ایجاد نمی‌کند. آنها قربانیان همان سیستم استثمارگر هستند. آیا این بدین معنی است که همه کارگران نسبت به یگانگی منافع خود آگاهند؟ البته که نه! در حقیقت یکی از مسائلی که با پیدایش تکنولوژی جدید به میان

دارد، از این کشور به آن کشور متفاوت است. طبقه کارگر امریکا زائیده سیستم تولیدی سرمایه‌داری ایالات متحده است. بنابراین می‌باید که آن را نه به صورت تجربی، بلکه در محیط طبیعی آن، یعنی سرمایه‌داری امریکا، مورد بررسی قرار داد.

چه عوامل مشخصی در مسیر سرمایه‌داری امریکا و طبقه کارگری که در درون آن برخاسته است، موثر بوده‌اند؟ سرمایه‌داری امریکا در چارچوب مساعدترین شرایط طبیعی رشد کرد. امریکا از عظیم‌ترین منابع مواد خام، زمین حاصلخیز و منابع آنجا برخوردار است. بدلیل شرایط تاریخی دوران رشد آن، امریکا برای چندین نسل بهترین مهارت‌ها، تخصص‌ها و توانائی‌های بخش‌های بزرگی از جهان را دریافت داشت. سرمایه‌داری امریکا کارگران مهاجر را مورد استثمار قرار داد و آنها را به جان هم انداخته و سود بیشتری بدست آورد. عوامل بسیاری در رشد سرمایه‌داری در این کشور سهیم بوده‌اند. سرمایه‌داری آفریننده ثروت‌های طبیعی امریکا نیست، در حقیقت سرمایه‌داری و طمع آن منابع ما را برپا داده است و زیبایی طبیعی این سرزمین را ویران کرده و یا به آن ضربات ویران کننده وارد آورده است.

ثروت‌های طبیعی به مردم ما تعلق دارند. سرمایه‌داری با مصادره آنها توانگر شد و توسعه یافت و این در زمانی که با خونی حیوانی کارگران را مورد استثمار و ستم قرار می‌داد. سرمایه‌داری به ننگ‌آورترین و جنایتبارترین غارت ثروت همگانی در تاریخ بشریت دست زد. در طول چند سال سرزمین ایالات متحده با تمامی ثروت‌های طبیعی بسیار عظیم آن با نیرنگ و فریب و انحصارطلبی در میان چند خانواده به شیوه دزدانه تقسیم شد. آنها وارثان و تصرف کنندگان جنایتکارانه‌ترین راهزنی اعصار هستند. برخلاف اروپا، عدم وجود گذشته فئودالی، موانع بسیاری را از سر راه گسترش تند صنعتی و زایش روابط سرمایه‌داری در تولید و بازرگانی برداشت. اتحادیه‌های کارگری غیر قانونی بودند و به بهانه توطئه تحت پیگرد قانونی قرار داشتند.

در مرحله اول، سرمایه‌داری از جنگ با مکزیک سود برد، سپس با جنگ علیه اسپانیا به دوران سیاست امپریالیست‌ها گام نهاد. طی دو جنگ جهانی امریکا از ویران‌گری آنها به دور ماند. در حالی که بخش اعظم دنیا بمباران شد، سوخت و از میان رفت، امریکا توان خود را بیشتر کرد. در حقیقت "سلاح دموکراسی"، داد و ستد و یا معاملات پر سود نظامی بود. سرمایه‌داری امریکا با سود جستن از این "شرایط مساعد" در زمانی که متحدان و دشمنانش ویران گشته بودند، پا در میان نهاد و صنایع، منابع و مواد خام و بازارهای جهان را به چنگ آورد و به قدرت غالب و مسلط امپریالیستی تبدیل گشت که بیش از کل سرمایه تمام بخش‌های دیگر سرمایه‌داری جهان در آنسوی دریاها سرمایه‌گذاری داشت.

دستاورد‌های اقتصادی طبقه کارگر ما، هدیه و یا بذل و بخششی از جانب توانگران و طبقه سرمایه‌دار نیستند. آنها نتیجه نبردهای طبقاتی طولانی، تند و سخت می‌باشند. سرمایه‌داری امریکا سابقه وحشیانه‌ای در مقابله با طبقه کارگر دارد، که بی‌مانند است. دستاورد‌های اقتصادی کارگران امریکا یادگار ده‌ها هزار قهرمانان و شهیدان طبقه کارگر است که در این نبردها جان دادند. ثروت‌های سرمایه‌داری امریکا به آن معنی نیست که کلان سرمایه‌داران به بهره‌کشی حداکثر از طبقه کارگر پایان داده‌اند. با آنکه سرمایه‌داری امریکا در خارج از کشور بسیار فعال است، اما پایه اصلی استثمار آن هنوز داخل کشور بوده و سرچشمه بخش وسیعی از سودهای آن، طبقه کارگر خودی است. استثمار امپریالیستی ذخیره‌ای در دسترس سرمایه‌داری امریکا نهاده است. در حالی که بخش اعظم این سودهای اضافه به جیب انحصارات می‌رود، بخشی از آن به پائین ریخته و در آمد تجارت و سرمایه‌داری کوچک و بخش ناچیزی از طبقه کارگر را تامین می‌کند. امپریالیسم کارمزد کارگران و شرایط کار آنها را در قلمروهای امپریالیستی خود پائین می‌آورد و از آن به عنوان سودهای کلان استفاده می‌برد و در ضمن از آنان به عنوان یک سیستم بهره‌کشی بیشتر از طبقه کارگر به طور کلی سود می‌جوید، کسانی هستند که می‌خواهند مفهوم ماهیت طبقاتی سرمایه‌داری را با جایگزین کردن طبقه کارگر توسط مفهوم "فقیر" دور بزنند. این راه دیگری است برای گفتن اینک که طبقه کارگر دیگر وجود ندارد و یا دیگر در یک عامل مهم سیاسی نیست و یا اینک که طبقه کارگر دیگر "فقیر" نیست. جایگزین کردن طبقه کارگر توسط "فقیر" بر پایه شناخت اشتباهی است که بر اساس آن "فقیر" تنها چیزی است که از یک فردعادی انقلابی می‌سازد.

حقیقت اینست که اکثریت فقرا و بی‌چیزان بخشی از طبقه کارگرند و اکثریت طبقه کارگر فقیراند. بیکاران فقیرترین بخش طبقه کارگر هستند. آنها به دنبال راه حل‌های طبقاتی، شغل، بیمه کار و... هستند.

ماهیت نظام سرمایه‌داری اینست که در آن جامعه متشکل است از استثمارگران و استثمارشوندگان. تقسیمات طبقاتی ناشی از آنند که یک طبقه،

دارد که در رابطه مستقیم با موقعیت و وضع اقتصادی او نیست. اینکه افراد چگونه امرار معاش می کنند، واکنش آنها را نسبت به تحولات و وقایع تعیین می کند. صاحبان صنایع دارای ایدئولوژی استثمارگرانه هستند. عقاید آنها ریشه در دفاعشان از "حق" استثمار انسان های دیگر دارد. منافع انسانی جانی در بینش آنها ندارند، این ایدئولوژی سرد، غیرانسانی و حسابگر یک چپاولگر است.

نقطه آغازین برای بینش طبقه کارگر واقعیت بیرون بودن و کنار ماندن و بیگانه بودن در رابطه با مالکیت، کنترل و یا به نحوی شرکت در انتخاب ابزاری که او با آن کار می کند، می باشد. این بینش بیشتر با آگاهی به اینکه آنها به مثابه یک طبقه، تولید کنندگانی هستند که ثمره کار اجتماعی آنها غصب می شود، شکل می گیرد. این بینش طبقاتی با درک دانسی اینکه آنها سهم عادلانه ای دریافت نمی کنند و اینکه استثمار ناعادلانه بوده و از هیچ توجیه اخلاقی و معنوی برخوردار نیست، ژرف تر می شود. درک اینکه آنها توسط برخی از اهالی کشور خود استثمار می شوند رنگ بیشتری به بینش طبقه کارگر بخشیده و به آن درک متفاوتی از مقوله ملت می دهد. اینها بعضی از اجراء تشکیل دهنده و قالب بخش بینش طبقه کارگر هستند. علاوه بر اینها عوامل و اجزاء دیگری نیز وجود دارند. خود تجربه مبارزه علیه استثمار بخشی از انباشت عینی عوامل و چارچوبی است که بینش طبقه کارگر توسط آنها شکل می گیرد.

طبقه استثمارگر دارای نیروی سیاسی است، آنها ماشین دولتی، نیروهای نظامی و پلیس در اختیار دارند و رادیو و تلویزیون و روزنامه و... را کنترل می کنند. ایدئولوژی طبقه سرمایه دار استفاده از اتوریته دولتی در جهت منافع اقلیتی کوچک را توجیه می کند، حتی اگر این در جهت مخالف منافع عالی مردم و ملت باشد. ما این را در دفاع بخشی از ایدئولوگ های بورژوازی از فاشیسم دیدیم.

طبقه کارگر تحت شرایط سرمایه داری از چنان ابزاری برخوردار نیست. کارگران ناگزیرند قدرت خود را در تعداد زیاد خود بجویند. تنها سلاح آنها در مبارزه، وحدت و یگانگی آنهاست. عمل توده ای و جنبش توده ای مفاهیمی هستند که براساس این شناخت رشد می کنند. فعالیت جدا جدا، توسط افراد، مشخصه طبقه کارگر نیست؛ آنها ناگزیرند که نیروی خود را در تعداد بسیار خود بیابند. هیچ بخش دیگری از جامعه به مانند طبقه کارگر از چنین دلالتی برای عملکرد توده ای برخوردار نیست.

طی تجربه مبارزه طبقاتی است که گزینه به آگاهی طبقه بودن، طبقه در مقابل سرمایه داری تبدیل می گردد، به آگاهی که کارگران به مثابه یک گروه اجتماعی تولید می کنند، اما ثمره کار آنها توسط دیگران غصب می شود. این عوامل عینی طبقه کارگر را ناگزیر به این نتیجه می رساند که این روابط قابل تغییر هستند. طبقه کارگر براساس موقعیت خود در جوامع سرمایه داری و با تجربیات خویش در مبارزه ناگزیر و آماده پذیرش این بینش است که: «مقاومت در مقابل استثمارگران ضروری است، اما آن چیزی که باید از میان برود سیستمی است که استثمار طبقاتی را دوام می بخشد.» و بنابراین آگاهی طبقه کارگر به سوی آگاهی سوسیالیستی رهنمون می گردد. هیچ طبقه و یا بخش دیگری از جمعیت وجود ندارد که ناگزیر بوده و به ایفای این نقش کشانده شود. اینچنین و به این دلیل است که طبقه کارگر، توسط سرمایه داری به طبقه پیشرو تبدیل می گردد.

هر کارگر در روند تولید که ذاتا اجتماعی است مشارکت دارد. نتایج و یا کالاهای تولید شده در سرمایه داری نتیجه تلاش یک شخص نیستند. این تجربه روزانه تولید اجتماعی محصولات صنعتی، روند شکل دهنده ای نیز هست. این عاملی است که موجب رشد اجتماعی و طبقاتی فرد می گردد. این سبب دیسپلین طبقه کارگر است و پایه ایجاد انسان نوین که بهبود وضع خویش را در رابطه با و بخشی از پیشرفت کارگرانی شبیه خود می بیند.

مبارزه طبقاتی تاریخی طولانی داشته و دائمی است، فراز و نشیب دارد، اما هیچگاه ناپدید نمی شود و از میان نمی رود (در سیستم سرمایه داری). هر نبرد مهم بوده، اما تنها مرحله ایست در مبارزه طولانی. این واقعیت در بینش طبقه کارگر، در رابطه با مبارزه بازتاب یافته است. این شناخت که او به مثابه یک طبقه تحت روابط سرمایه داری، جانی برای رفتن ندارد و به عنوان طبقه به جای خود باقی است، نیز به شکل گیری بینش طبقه کارگر کمک می کند. مبارزه طبقاتی برای طبقه کارگر ناگزیر است، این واقعیت زندگی است.

آمده است، اینست که اتحادیه های کارگری چگونه بتوانند از منافع تمامی طبقه دفاع کنند. یکی از اهداف اصلی تبلیغات سرمایه داری ایجاد تفرقه و چند دستگی در صفوف طبقه کارگر است. گشاه شرایط به گروهی از کارگران را به گردن بخش های دیگر آن انداختن، یکی از ابزار ایجاد گمراهی است که به قدمت خود سرمایه داری است.

بخشی از تدابیر و نیرنگ های کارفرمایان رقیق کردن و کاهش آگاهی کارگران نسبت به مبارزه طبقاتی است، که در کارگاه ها شکل برخورد پدیده بخود می گیرد. جایزه دادن و مهمانی دادن، فروش سهام و سهم سود، همه برای ایجاد این توهم است که آنها بخشی از طبقه کارگر نیستند. این تلاش ها تاثیرات خود را دارند، اما در برابر تاثیرات دانسی استثمار موقتی و گذرا هستند.

آنگاه که اساس ماهیت طبقاتی سرمایه داری و جایگاه طبقه کارگر در آن بطور استوار ایجاد گشت، می توان طبقه کارگر را به عنوان بخشی از ساختار گسترده تر و پیچیده تر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قوانین سرمایه داری به گونه ای هستند که روند های فشار اقتصادی را در سطوح مختلف، در جهت پائین و حرکت در می آورند. آنان تمام لایه های تحت فشار را به سوی طبقه کارگر سوق می دهند. این روندی است تاریخی که تحت تاثیر و نفوذ قوانین سرمایه داری عمل می کند. روند نزدیکی و جذب شدن لایه های گوناگون تحت تاثیر فشار، به سوی طبقه کارگر فقط شباهت و نزدیکی اقتصادی نیست بلکه شامل جذب و نزدیک شدن در زمینه ایدئولوژیک و سیاسی نیز می باشد.

این حرکت ها را می توان به میدان جاذبه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک نسبت داد. این روند عمومی را مارکس "پرولتریزه" شدن نامیده است. او این روند را با دیدی گسترده می دید که لایه های گوناگونی از اجتماع را تحت تاثیر قرار می دهد. با رشد انحصارات این روند کیفیتی نوین به خود گرفته است. همه بخش های گوناگون جامعه به نحوی از انحاء، قریانی انحصارات شده و تحت فشار قرار گرفته اند. کاسبان و خرده فروشان نیز از سوی سرمایه انحصاری و غیر انحصاری تحت فشار هستند. روند متداوم ادغام سرمایه و نرخ بالای ورشکستگی بیانگر فشار لایه های بالائی سرمایه داری آمریکا می باشند. در برابر این فشار انحصارات بزرگ، کاسبان بیش از پیش منافع خود را در جنبش ضد انحصاری می بینند. این کیفیت نوین نتیجه فشاری است که با گسستن خط بندی های طبقاتی اعمال می گردد و به شکلی از استثمار تبدیل می شود. لایه هایی که تحت تاثیرات این فشارها هستند به طبقه کارگر نزدیک تر شده و واکنش های سیاسی ایدئولوژیک آنها نیز کیفیتی متفاوت پیدا می کند.

روند "پرولتریزه" شدن در آمریکا خیلی نیرومند و قوی بوده است. در سال ۱۹۹۱ جمعیت کشاورزی آمریکا ۳۰ میلیون نفر را در بر می گرفت. در سال ۱۹۶۲ این رقم به ۱۴ میلیون نفر سقوط کرد و در سال ۱۹۸۸ به ۴ میلیون نفر رسید. با این میلیون ها انسان که از روی زمین رانده شدند، چه رفته است؟ بخشی از آنان با یافتن شغل تمام وقت به طبقه کارگر پیوستند. حتی بسیاری از آنان که هنوز به کشاورزی مشغولند برای گذران زندگی مجبورند شغل دیگری بیابند و بنابراین آنها نیز به اعضای نیمه وقت طبقه کارگر تبدیل گشته اند.

روندهای فشار و استثمار بخشی از قانونمندی ذاتی سرمایه داری را تشکیل می دهند. این روندها جامعه را در جهتی سوق می دهند که حل مسائل اقتصادی-اجتماعی در چارچوب سیستم سرمایه داری بطور روز افزون مشکل تر و غیرممکن می گردد. تحت این شرایط سرمایه داری آمریکا نقطه بدلیل آنکه دولت میلیاردها دلار سرمایه ملی را از طریق خرید وسائل نظامی و سوسید و معافیت مالیاتی به جیب آنها می ریزد، روی پای خود ایستاده است.

با آشکار شدن بیشتر ناتوانی و ورشکستگی سرمایه داری، روشنفکران، دانشجویان، متخصصین و دانشمندان نیز که قربانیان فشار هستند بسوی طبقه ای که در مرکز ستمکشی قرار دارد، یعنی طبقه کارگر کشیده می شوند. بسیاری از آنان به بخش تفکیک ناپذیر طبقه کارگر مبدل شده و برخی رهبران عالی طبقه کارگر می شوند. این روشنفکران با بررسی و مطالعه تجربیات گذشته و تئوری به نتایج خود می رسند. مطالعاتشان آنها را به درک ماهیت طبقاتی سرمایه داری و نقش طبقه کارگر رسانیده است.

نقش تاریخی طبقه کارگر

نقش تاریخی طبقه کارگر موضوعی نیست که این یا آن سازمان یا گروه در مورد آن تصمیم بگیرد. وظیفه و نقش طبقه کارگر ناشی از رابطه آن با ابزار تولید و قوانین درونی سرمایه داری است. روابط اقتصادی تنها عامل تعیین کننده رفتار طبقاتی نیستند. انسان توانایی اندیشیدن و انعکاس تجربیاتی را

"شورای مصلحت نظام" و تغییر توازن نیروها

در آستانه سال جدید، از سنوی رهبر جمهوری اسلامی علی خامنه ای ترکیب جدیدی برای "شورای مصلحت نظام" تعیین و اعلام شد. در ترکیب جدید شورای مصلحت نظام، علاوه بر شخصیت های حقوقی عضو، یعنی روسای سه قوه و فقهای شورای نگهبان، افراد دیگری به عضویت این شورا منصوب شده اند، که در مجموع خود بازتاب دهنده تغییری است که در توازن نیروها، در مجموعه نظام و حکومت جمهوری اسلامی بوجود آمده است.

در حکم صادره پس از آنکه آمده است: «...برابر رهنمود قانونی اساسی، این مجمع در تعیین سیاست های کلی نظام و نیز حل معضلات عمده کشور و رسیدگی به امور مهمی که رهبری به آن ارجاع می کند، نقش مشاور کار آمد و مورد اعتماد رهبر را ایفاء می کند... با توجه به مجموعه وظائف مقرر در قانون اساسی، این مجمع در جایگاه هیات مستشاری عالی رهبری در نظام جمهوری اسلامی قرار می گیرد... لازم می دانم علاوه بر اعضای کنونی، اشخاص دیگری نیز از مسئولان و سیاستمداران و علمای برجسته را در آن به عضویت منصوب و وظایف مهم مشاورت در سیاستگذاری کلی نظام و بررسی مسائل مهمی را که به طور معمول بر سر راه حرکت کشور قرار می گیرد از آنان مطالبه نمایم.»

در حکم صادره، سپس نام اعضای جدیدی که به عضویت این شورا منصوب شده اند، بدین شرح ذکر شده است:

هاشمی رفسنجانی، آیت الله مهلوی کنی، آیت الله امینی نجف آبادی (امام جمعه موقت قم)، واعظ طبسی (تولیت آستان قدس خراسان)، جنتی (دبیر شورای تبلیغات اسلامی)، امامی کاشانی (دبیر جامعه روحانیت مبارز تهران)، حسن حبیبی (معاون اول رئیس جمهور)، میرحسین موسوی (نخست وزیر دوران جنگ)، دکتر ولایتی (وزیر خارجه)، محمد ریشهری (دبیر جمعیت دفاع از ارزش ها) آیت الله حسن صانعی (مسئول بنیاد ۱۵ خرداد)، حسن روحانی (دبیر شورای امنیت ملی و نایب رئیس مجلس)، موسوی خوینی ها (مدیر مسئول روزنامه سلام و مسئول بنیاد تحقیقات استراتژیک)، حبیب الله عسگرآلادی (دبیر کل حزب موتلفه اسلامی)، دری نجف آبادی (نماینده مجلس)، علی لاریجانی (سرپرست تلویزیون)، معطفی میرسلیم (وزیر ارشاد اسلامی)، توسلی محلاتی (نماینده مجلس)، عیدالله نوری (نماینده مجلس و دبیر فراکسیون اتلاف کارگزاران و خط امام)، مرتضی نبوی (نماینده مجلس و مدیر مسئول روزنامه رسالت)، دکتر فیروز آبادی (رئیس ستاد نیروهای مسلح)، غلامرضا آقازاده (وزیر نفت)، بیژن نامدار زنگنه (عضو کابینه رفسنجانی)، محمد هاشمی (برادر هاشمی رفسنجانی، سرپرست اسبق رادیو تلویزیون)، محسن نوربخش (سرپرست بانک مرکزی).

در این حکم تاکید شده است، که همه اعضای این شورا برای یک دوره پنج ساله انتخاب شده اند و رئیس مجمع در این دوره هاشمی رفسنجانی می باشد. شورا موظف به تشکیل دبیرخانه می باشد و رئیس آن که از اعضای شورا باید باشد، رابط آن با مقام رهبری در موارد ضرور می باشد. همچنین در این حکم سیاست گذاری کلان کشور و استفاده از کارشناسان بخشی از وظائف شورا تعیین شده است.

در ایران، ترکیب جدید و اختیاراتی که برای این شورا در نظر گرفته شده، رویدادی مهم ارزیابی شده است. در مهاجرت و بویژه از سوی مطبوعات و رادیوهای فارسی زبان، وظایف و ترکیب جدید شورای مصلحت، مقامی برای هاشمی رفسنجانی، پس از پایان دوران ریاست جمهوری اش تلقی شده است. در اینکه مسئولیت جدید هاشمی رفسنجانی، او را در موقعیتی مافوق و هدایت کننده سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه و شورای نگهبان قرار داده است، از متن حکم رهبر جمهوری اسلامی و اختیارات وسیعی که در حد سیاست گذاری کلان برای شورا در نظر گرفته شده مشهود است، اما همه واقعیت در این نوع ارزیابی ها منعکس نیست، چرا که با جنبش آزادیخواهی و تحول طلبی مردم ایران بیگانه است و این نوع تحولات را انعکاس بخشی از فصل وانفعالات ناشی از این جنبش در حکومت نمی بیند. نگاهی گذرا به ترکیب کسانی که به عضویت شورا منصوب شده اند، خود می تواند بازگو کننده این واقعیت باشد. در ترکیب جدید شورا، این عده مستقیماً به جناح چپ مذهبی و گروه کارگزاران وابسته اند: میرحسین موسوی، موسوی خوینی ها، عیدالله نوری، توسلی محلاتی، آقازاده، بیژن نامدار، محمد هاشمی، محسن نوربخش. از جمع جامعه روحانیت مبارز آیت الله کنی، امامی کاشانی و جنتی بعنوان

چهره های شاخص این جامعه، به نمایندگی از حوزه علمیه قم آیت الله امینی نجف آبادی، از بنیاد ۱۵ خرداد حسن صانعی، و از حزب موتلفه اسلامی (که بازار را نمایندگی می کند) عسگرآلادی و مرتضی نبوی در این جمع شرکت دارند. حضور سرپرست رادیو و تلویزیون در این جمع و تمهیدی که براساس مصوبات این مجمع از این پس باید رعایت کرده و به یکه تازی به سود موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز خاتمه بدهد، از جمله نکات قابل توجه این تصمیم است. همین امر در مورد سیاست خارجی، تبلیغات انتخاباتی، سخنرانی های نماز جمعه ها، حکومت خود مختار آستان قدس رضوی در خراسان و... می تواند در نظر باشد.

بنظر حزب توده ایران، این تغییرات و بویژه حضور دو جناح چپ مذهبی و کارگزاران در این شورا، بازتابی است، از نتایج برگزاری چندین مرحله ای انتخابات مجلس پنجم و رهبران و وابستگان به جناح های شرکت کننده در انتخابات، که بدین ترتیب در رأس تمامی ارگان های اداره کننده جمهوری اسلامی قرار گرفته اند. کسانی که تا همین اواخر در مقابل روزنامه سلام تظاهرات سازمان داده و خواهان توبه مدیر مسئول این روزنامه بودند، آنها که انواع فشارها را علیه میرحسین موسوی سازمان دادند تا از نامزدی خود برای ریاست جمهوری صرف نظر کنند، آنها که کارگزاران را به بهانه مبارزه با لیبرالیسم می خواستند از بالای ساختمان ها به پائین پرتاب کنند و از مجلس بیرون بکشند، آنها که طرح سلب صلاحیت از هاشمی رفسنجانی را در مجلس اسلامی مطرح می کردند، آنها که راهپیمایی سراسری برای ناطق نوری را تدارک دیده بودند (۱)، امروز در یک هیات کم شمار و بعنوان اقلیت در این مجمع و در کنار کسانی قرار گرفته اند، که ارتجاع مذهبی و بازاری خواهان حذف و حتی نابودی آنها بود. در حالیکه این تصمیم و حضور مستقیماً تحت تاثیر جنبش آزادی خواهی و عدالت طلبی مردم شکل گرفته و بدون کوچکترین تردید و تزلزل باید تظاهرات عظیم نفتگران تهران را آخرین ضربه برای پایان تعلل و اتخاذ چنین تصمیم دانست، اما این هنوز نخستین نشانه های منعکس کننده نیاز جنبش کنونی است. آن نیرویی که سران قدرتمند بازار، روحانیت مبارز تهران و حادثه جویان و سازمان دهندگان انواع دسته بندی ها و گروه های فشار را پشت یک میز با طیف چپ، مذهبی و کارگزارانی نشانده که با صراحت زدو بند های پشت پرده با انگلستان را افشاء کرده اند (۲)، نه عشق و علاقه آنها به یکدیگر، نه مواضع مشترک، نه پیش نمازی و پس نمازی این یا آن، بلکه نیرویی است که بیش از پیش در جامعه حضور یافته و تحولات را خواهان است. بنابراین باید همچنان که انتظار روز اختلافات در همین شورا می رود، انتظار تشدید فشار جنبش مردم و واقعیات جامعه برای رویدادهایی منطبق تر با واقعیت را نیز داشت. آن نیرویی که به این جنبش تکیه کند و وحدتی ملی و واقعی را در سطح جامعه مطرح سازد، در درون همین شورا نیز می تواند به وظیفه ملی خود عمل کند!

۱- گروه های همسوز سازمان های وابسته به موتلفه اسلامی، که خود را متحد روحانیت مبارز تهران می دانند) نخستین جمعه سال جدید را، روز راهپیمایی در حمایت از ناطق نوری اعلام داشته بودند، اما پس از تشکیل شورای جدید مصلحت، با صدور اطلاعیه ای، این راهپیمایی را لغو کردند. پیشتر روزنامه جمهوری اسلامی طی سرمقاله ای از حزب الله خواسته بود تا در این نوع راهپیمایی ها شرکت نکند!

۲- مراجعه کنید به مصاحبه محمد هاشمی رفسنجانی و سرمقاله نشریه عصرما، در ارتباط با بازداشت فرج سرکوهی، در همین شماره راه توده

Rahe Tudeh No 58

März 97

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)
می توانید برای تماس سریع با «راه توده» و ارسال اخبار
و گزارش های خود استفاده کنید.